

فراز و فرود شورای ملی مقاومت

مجموعه مصاحبه های سیاسی

با تعدادی از شخصیت های صاحب نظر ایرانی

درباره زمینه های شکل گیری و علل ناکامی شورای ملی مقاومت

نشر و پژوهش:

انجمن سیاسی / فرهنگی ایران پیوند

فهرست مطالب

مصاحبه با آقایان:

1. بابک امیر خسروی
2. دکتر ابوالحسن بنی صدر
3. دکتر منصور بیات زاده
4. دکتر محمد برقعہ ای
5. رضا چرندابی
6. دکتر علی اصغر حاج سید جوادی
7. بهروز حقی
8. مهدی خانابابا تهرانی
9. مهدی خوشحال
10. مهندس پرویز دستمالچی
11. دکتر علی راسخ افشار
12. محمود راسخ
13. کامبیز روستا
14. هادی شمس حائری
15. احسان شریعتی

16. مهندس منوچهر صالحی

17. دکتر منصور فرهنگ

18. دکتر حسین لاجوردی

19. دکتر حسن ماسالی

20. داریوش مجلسی

21. دکتر مهدی ممکن

22. دکتر علیرضا نوری زاده

23. دکتر بهمن نیرومند

کتابی که هم راه است و هم راهنما

پس از این که جنبش اصلاح طلبی در سال 1376 در ایران آغاز شد و می رفت در داخل و خارج از ایران راه خود را پیدا کند و تأثیراتش را در داخل و اپوزسیون خارج نیز بگذارد، اتفاقی که جنبش اصلاحات بر مواضع معاندینش مجاهدین خلق، باقی گذاشت جالب توجه است. مجاهدین از یک طرف با رشد اصلاح طلبی در داخل ایران مرگ خود را حتمی می دیدند و به همین خاطر خمپاره شصت میلیمتری را بر دوش و از بغداد تا تهران پیاده طی طریق می کردند تا بتوانند آسیبی به جنبش اصلاحات وارد کنند. از طرف دیگر در شورای ملی مقاومت، پرسشها افزون گرفت و بحث انقلاب و سرنگونی به تمسخر گرفته شد تا آنجا که یکی دیگر از خوشنام ترین اعضای شورا از مجاهدین خلق فاصله گرفت و عطای مجاهدین را به نقایشان بخشید.

تحولات داخل ایران که در آن سال به جنبش اصلاح طلبی شهرت یافت، به جای این که درس عبرتی برای مجاهدین خلق باشد برعکس، مرغ شان همچنان یک پا داشت و در محافل نزدیک به کاخ دجله بحث بر سر این بود که اگر عراق دو گلوله داشته باشد یکی را باید به مجاهدین بدهد یا هر دو را! مسعود رجوی رهبری مجاهدین غره از این موقعیت و تشویق و امکانات، همه ی آنچه را که داشت، کم می دانست و در سر هوای ناو هواپیمابر داشت تا با آن بتواند جمهوری اسلامی را سرنگون کند.

در طیف مخالفین و معترضین و جدانشدگان از مجاهدین خلق که اکثراً در اروپا فعال بودند، تحولات داخل ایران عبرت انگیزتر بود. آنان که سلاح را در عراق جا گذاشته و این بار در تلاش برای آزادی و دموکراسی، قلم به دست بودند، خروج هدایت الله متین دفتری و همسرش از شورای ملی مقاومت را دستاویزی قرار دادند تا پندار و تجربه شان را با اپوزسیون برون مرز و کسانی که سابقاً جزو شورای ملی مقاومت بودند، در میان بگذارند.

کانون سیاسی/فرهنگی ایران پیوند که شامل تعدادی از اعضای جداشده و مستقر در اروپا بودند و مدتها بود که تجارب تلخ شان را از مبارزه در داخل مجاهدین به رشته تحریر در آورده و به قضاوت افکار عمومی قرار داده بودند، این بار نیز آستین بالا زده و اپوزسیون برون مرز را در ارتباط با خروج اعضای جدید از شورای ملی مقاومت، مورد پرسش قرار داده و نقطه نظرات شان را در ارتباط با موقعیت جدید مجاهدین، جویا شدند.

گروه ایران پیوند که خود در تعداد اندک ولی در ارتباط با مسایل و موقعیت جدید مجاهدین نظرات صائبی داشتند و به خاطر گواه تاریخ نظرات و تجارب شان را با دیگر اعضای جداشده از مجاهدین و شورای ملی مقاومت و اپوزسیون برون مرز در میان گذاشتند تا حداقل حجت بر مجاهدین و افکار عمومی که تا آن تاریخ ناظر دیگری از مسایل و مشکلات مجاهدین بودند، تمام شود.

این مجموعه مصاحبه و گفت و گوها با دهها تن از اپوزسیون خوشنام و صاحب نظر ایرانی انجام گرفت و با اقبال مردمی مواجه گشت اگرچه و متأسفانه از آن تعداد کسانی همچون نادره افشاری، هادی شمس حائری و محمود راسخ، دار فانی را وداع گفته و تعدادی دیگر به علت بیماری و کهولت سن کار سیاسی را کنار گذاشته اند، اما مابقی شخصیت‌های سیاسی هم اکنون حضور دارند و کماکان به فعالیتهای سیاسی و فرهنگی خود ادامه می دهند.

محور گفت و گوها که طی چند شماره ماهنامه پیوند، نشر یافت و بعداً در کتابی به نام "فراز و فرود شورای ملی مقاومت" به چاپ رسید، در ارتباط با چگونگی و علل تشکیل و فروپاشی شورای ملی مقاومت، بود.

معمولاً شخصیت‌های مورد گفت و گو در ارتباط با دلایل تشکیل و فروپاشی شورای ملی مقاومت، بیش از 90% نظراتی شبیه به هم داشتند و اکثراً روحیه استبدادی و عدم حرکت جمعی و دموکراتیک مجاهدین به ویژه هژمونی طلبی رهبری شورا و سکت و توتالیتاریسم مناسبات مجاهدین، حرکت های خشونت آمیز و به ویژه رفتن به عراق و

مزدوری برای کشورهای در حال جنگ با ایران را عوامل شکست و ناکامی شورای ملی مقاومت ارزیابی کردند.

این مجموعه اگرچه برای عبرت تاریخ و مجاهدین خلق نوشته و پرداخته شد و به جای این که اولین پند گرفتگان، آنان باشند و به کمک این اثر رویه و منش خود را در ارتباط با مردم و مخالفین شان، تغییر دهند، کماکان و کمافی السابق با فراکنی هر آنچه که خود داشتند به دست اندرکاران و دلسوزان در اپوزسیون نثار کردند و راه رفته را با سرعتی بیشتر به سمت فنا و نابودی ادامه دادند.

مسئله رفتن مجاهدین خلق به عراق را که تقریباً جملگی شخصیتها و محافل دیگر اتفاق نظر و تحلیل واقعی داشتند و بدین جهت خود را از مجاهدین جدا کرده و کنار کشیدند و توصیه شان به رهبران مجاهدین عدم رفتن به خاک بیگانه بود و متأسفانه گوش شنوایی در طرف مجاهدین وجود نداشت، امروز پس از سی سال که مجاهدین به عراق رفتند و با کشوری که در حال جنگ با ایران بوده پیمان نخل بسته بودند، نتیجه اش را دیدیم که به جز اعتبار مردمی، شخصیتهای اصلی شورا همچنین بسیاری از نیروهای فدایی خود را نیز از دست دادند. هزینه ای که طی این مدت سی سال پرداختند، برابر با دهها هزار خون و رنج و سرمایه های معنوی و میلیاردها دلار سرمایه های مادی و فنا رفتن سازمانی که اگر راه مردم و دلسوزان دیگر را می پیمود، بی شک در فضای اپوزسیون برون مرز و داخل ایران قادر به ایجاد تغییراتی مثبت و یادگاری خوش از ایام مبارزاتش می بود.

یکی از اعضای شورای ملی مقاومت به نام آقای ابوالحسن بنی صدر که اتفاقاً سنگین ترین وزن را در شورای ملی مقاومت داشت و اولین دلیلش جهت خروج از شورا نقض آشکار میثاق و رفتن مجاهدین به خاک عراق بود، در این مجموعه نصایح و کتاب، می نویسد:

"نقض اصلی استقلال با رفتن به عراق و بخدمت جنایت‌کارترین و فاسدترین رژیمها در آمدن، در جامعه ایران، این گروه را ضد ایرانی، ضد انسانی، ضد عاطفه ملی گردانده و محکوم به انزوا کرده است".

اگر آن روز یعنی از سال 1377 که این مجموعه و کتاب با فکر و اندیشه ملی و مدرن اپوزسیون و دلسوزان ایرانی، به رشته تحریر در آمد و مجاهدین نیز به جای گرفتن هر دو گلوله از دست عراقیها، گوشه چشمی به این کتاب می کردند و از رویکردی دیگر کتاب حاضر را نه با چشم و گوش سر بلکه با چشم و گوش جان، می خواندند و آن را به راه و رسم مبارزاتی شان بدل می کردند، بی شک امروز رهبری مجاهدین مفقود نبود و سران شان از بغداد تا آلبانی در حین فرار نبودند و مریم قجر نیز چون دستمالی در دست صدامیان دیگر قرار نداشت.

ایران فانوس هم اکنون نیز کتاب ارزشمند و سراسر پند و نصایح "فراز و فرود شورای ملی مقاومت" را در معرض دید و قضاوت افکار عمومی در سایت اینترنتی ایران فانوس، قرار می دهد. از نظر ما کتاب "فراز و فرود شورای ملی مقاومت" یکی از گنجینه های با ارزش و همچنان شاخصی شفاف برای گمراهان و آنان که در جستجوی راه جدید هستند، می باشد.

کانون سیاسی/فرهنگی ایران فانوس

شهریورماه سال 1395

اشاره:

مجموعه ای که در پیش دارید اولین بار در شهریور و دی ماه 1377 و در قالب دو مجموعه جداگانه توسط انجمن ایران پیوند، منتشر شد و در محافل سیاسی خارج از کشور با استقبال خوب و قابل توجهی روبرو گشت. غرض و مقصود ما از چنین اقدامی بررسی و تحلیل دستجمعی و همه جانبه یکی از مهمترین رخدادهای دو دهه گذشته بود. پدیده ای که در صورت حرکت در مسیری درست و به دور از غرض ورزیها، هژمونی طلبی، تمامیت خواهی، سعه صدر، ارزش قائل شدن به دگراندیشان، عدم وابستگی به بیگانگان، و با واقعی نگاه کردن به مسایل می توانست نقشی غیر قابل چشم پوشی در رویدادهای کشورمان داشته باشد. ولی متأسفانه چنین نشد و بر خلاف امیدها و آرزوهای اولیه، شورای ملی مقاومت نه تنها، شورا، به معنای واقعی و کلاسیک آن نشد، و نتوانست نیروهای مخالف رژیم را حول یک محور گرد آورد، بلکه با سیاستهای دافع برانگیز خود به تفرقه مابین نیروهای اپوزسیون دامن زد و با "تنها آلترناتیو" نامیدن خود حیات و موجودیت سایر نیروها را که همانند شورائیان به مسایل نگاه نمی کردند، نادیده گرفت. در صورتیکه هیچکس نمی تواند با جوسازی، شانناژ و فشار تبلیغاتی موجودیت و بودن دیگران را زیر علامت سؤال ببرد، و اصرار شورای ملی مقاومت بر این امر نهایتاً موجبات ایزولاسیون خود این شورا را پدید آورد، و امروز جز تعدادی انگشت شمار که بخاطر کرامات مالی مجاهدین تاب تحمل آورده اند، کس دیگری حلقه بر این در نمی زند.

اما سازمان مجاهدین طبق سنت همیشگی اش مقدمتاً این کار ما را با هتاک، فحاشی و درشت گویی پاسخ گفت. انتشار مجموعه مصاحبه های سیاسی را توطئه رژیم خواند و شرکت کنندگان در این مجموعه مصاحبه ها را که هر کدام وزنه ای در اپوزسیون خارج کشور محسوب می شوند و برخی از آنها به خاطر استقامت و مبارزه شان با دو رژیم شاه و جمهوری اسلامی به سمبلهای مبارزاتی بدل شده و در سطح جهانی به عنوان انسانهایی انقلابی و مبارز شناخته می شوند و زندگی و تلاشهای مبارزاتی هر کدام از آنها برگهای زرین و پر افتخار تاریخ معاصر کشورمان را تشکیل می دهد، پاسداران

سیاسی رژیم نامید. ادعاهای سخیف و بی پایه و اساسی که تنها و تنها چوبین بودن پایه های استدلال مجاهدین و عدم توانایی شان در چارچوب برخورد آزاد آراء و عقاید را با قطعیتی صد برابر گذشته به اثبات می رساند، و تاکیدی موکد بر این حقیقت بود که کاخ شیشه ای قدرت مجاهدین تاب تحمل کوچکترین ندای مخالفت و انتقادی را ندارد، و این بنای موربانه زده با هر صدای انتقاد آمیزی به لرزه می افتد.

متعاقباً عوامل اطلاعاتی آقای مسعود رجوی به سرکردگی ابراهیم ذاکری، روز یکشنبه 8 فروردین ماه 1378 دفتر نشریه پیوند در شهر آرnhem هلند را در غیاب دست اندرکاران دفتر مورد تهاجم قرار داده و تمامی امکانات موجود را نابود کرده و با خود بردند.

شاید این بهایی بود که می بایستی پرداخت می شد تا بخشی از تاریخ معاصر ما به طور عریان در معرض دید و قضاوت همگان قرار گیرد. پر واضح است که هیچ ملتی بدون آگاهی از تاریخ و گذشته خود نمی تواند آینده ای درخشان برای خود ترسیم کند.

هر چند این مجموعه مصاحبه ها به بهانه باصطلاح اخراج جبهه دموکراتیک ملی، از شورای ملی مقاومت، ترتیب داده شده بود، اما در واقع یک بررسی همه جانبه و جمعی در مورد زمینه های شکل گیری و یافتن پاسخ و علت یابی عدم موفقیت و ناکامی شورای نامبرده بود.

شاید اشاره ای گذرا به زمینه های شکل گیری شورای ملی مقاومت و بیانات برخی از یاران سابق شورای ملی مقاومت خالی از لطف نباشد.

شورای ملی مقاومت در 30 تیرماه سال 1360 توسط آقایان ابوالحسن بنی صدر(اولین رئیس جمهور بعد از انقلاب 1357) و مسعود رجوی رهبر سازمان مجاهدین، تاسیس شد.

تشکیل شورای ملی مقاومت در ابتدا با استقبال و اقبال گسترده احزاب، گروههای سیاسی و شخصیتهای سیاسی خوشنام ایران قرار گرفت.

آقای ابوالحسن بنی صدر اولین رییس جمهور بعد از انقلاب 1357 و حزب دموکرات کردستان ایران دو پایه اساسی شورای ملی مقاومت به شمار می آمدند. حضور شخصیت های خوشنام ایرانی نظیر دکتر ناصر پاکدامن، بهمن نیرومند، مهدی خانبابا تهرانی، دکتر منصور فرهنگ و... از عوامل موفقیت اولیه شورای ملی مقاومت به شمار می آمد.

اما بدلیل حاکم نبودن مناسبات دموکراتیک، رونق و پیشرفت اولیه شورا به افول گرایید و نهایتاً به عاملی بی اراده و بدون ماهیت مستقل در جهت پیشبرد اهداف سازمان مجاهدین خلق تبدیل شد.

آقای ابوالحسن بنی صدر با روابط رو به گسترش سازمان مجاهدین با دولت عراق به مخالفت پرداخته و در 20 اسفندماه سال 1362 اعلام جدایی می کند. در 4 فروردین 1363 طی اطلاعیه ای این جدایی رسماً اعلام می شود.

آقای ابوالحسن بنی صدر طی نامه ای به تاریخ 20 اسفند 1362 خطاب به آقای مسعود رجوی می نویسد:

البته همانطور که نوشته اید دو نظر وجود دارد. یک نظر سرنگونی رژیم خمینی به بهای جلب همکاری و استفاده از خارج را جایز می شمارد و یک نظر جایز نمی شمارد. اینجانب جانبدار نظر دوم هستم. بر آنها که به شما گفته ام این بخش آخر را می افزایم که از نظر اول پیروی نکنید. هر چه می خواهید بنویسید اما چه کسی گول می خورد که مسئله اصلی که شما را به نوشتن این نامه برانگیخته است، مساله همکاری با عراق برای سرنگون کردن رژیم خمینی است. از این راه رژیم خمینی سرنگون نمی شود. با کمال تاسف تثبیت می شود. بر خود و مردم خود و شهدا ظلم نکنید...

پاسخ بنی صدر به مجاهدین - نشریه انقلاب اسلامی، شماره 82، سی و یک شهریور تا دوازده مهر 1362

در مرحله بعدی نوبت حزب دموکرات کردستان ایران بود. بدلیل برخی مذاکرات این حزب با رژیم جمهوری اسلامی در تاریخ 20 فروردین 1364، سازمان مجاهدین، بدون

حضور نماینده حزب دموکرات کردستان ایران و چند عضو دیگر شورا، قطعنامه ای را مبنی بر اخراج حزب دموکرات تحمیل می کند.

کمیته مرکزی حزب دموکرات در تاریخ 28 فروردین 1364 اطلاعیه ای منتشر نموده و برخورد غیر اصولی و غیر دموکراتیک مسئول شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین را مورد انتقاد قرار داده و با رد قطعنامه صادره به تاریخ 20 فروردین 1364 خواستار تشکیل اجلاس شورا با شرکت نماینده حزب دموکرات می گردد. اما مسئول شورای ملی مقاومت حاضر به تشکیل چنین جلسه ای نمی شود. لذا در تاریخ 10 اردیبهشت 1364 دفتر سیاسی حزب دموکرات کردستان ایران با صدور اطلاعیه ای به عضویت خود در شورای ملی مقاومت خاتمه می دهد.

در کتابچه ای که تحت عنوان "چند سند پیرامون روابط حزب دموکرات کردستان ایران با شورای ملی مقاومت" توسط حزب دموکرات کردستان ایران منتشر شده است چنین می خوانیم:

از همان آغاز پیوستن به شورا نمایندگان حزب دموکرات متوجه شدند که مجاهدین مخالف گسترش شورا هستند و تنها هنگامی با ورود شخصیت و یا سازمانی روی موافق نشان می دهند که اطمینان داشته باشند عضو جدید در داخل شورا از سیاستهای مجاهدین پیروی خواهد کرد. به همین جهت شورا بجای اینکه سیاست جذب داشته باشد، سیاست دفع پیش گرفت و سرانجام کار به جایی کشید که امروز جز نامی از شورا باقی نمانده است.

چند سند پیرامون روابط حزب دموکرات کردستان ایران با شورای ملی مقاومت - ص 6 الی 7

یک مسئله روشن بود و آن اینکه مجاهدین حاضر بودند تنها با حزب دموکراتی در شورای ملی مقاومت به ائتلاف خود ادامه دهند که مطیع سیاست آنها باشد. البته حزب دموکرات بنابر مسئولیت تاریخی و اهمیتی که برای استقلال خود در تصمیم گیریها قائل

است، نمی توانست چنین برخوردی را تحمل نماید و در شورایی که دیگر شورا نبود به هم پیمانی خود با سازمان مجاهدین ادامه دهد.

بدین ترتیب در نتیجه تحمیل سیاست و ایدئولوژی سازمان مجاهدین، شورای ملی مقاومت بیش از پیش نقش اصلی خود را بعنوان آلترناتیو دموکرات از دست داده و به آلت دست مجاهدین تبدیل گردیده و آنها از نام شورا تنها به منظور پیشبرد مقاصد سازمان خود بهره گیری میکنند.

چند سند پیرامون روابط حزب دموکرات کردستان ایران با شورای ملی مقاومت - ص 9 الی 10

بگذارید این حقیقت را نیز یادآوری کنیم که اگر سازمانی بیش از همه از شورا بهره برداری کرده و طوری رفتار نموده که شورا در ذهن بسیاری مترادف با اسم سازمان آنها باشد، همان سازمان مجاهدین خلق بوده است.

چند سند پیرامون روابط حزب دموکرات کردستان ایران با شورای ملی مقاومت ص 33 نامه دفتر

سیاسی حزب دموکرات کردستان ایران 4-11-1363

ظرف چند سالی که از عمر شورا می گذرد از آنجاییکه برخی از اعضای شورا نمی توانستند برخوردهای انحصارطلبانه حاکم بر آن را تحمل نمایند، ناامید از دموکراتیزه شدن شورا از عضویت در آن استعفاء کردند و به همکاری خویش خاتمه دادند و این در حالی است که راه ورود اعضای جدید و مستقل الرای به شورا مسدود مانده است.

چند سند پیرامون روابط حزب دموکرات کردستان ایران با شورای ملی مقاومت - ص 48

گذشت زمان و به ویژه مسایل غیر قابل فهم و توجیه ناپذیری که اخیراً در درون رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران بعنوان گرداننده اصلی شورا روی داده، امید

همگی را به اینکه مجاهدین شیوه های سکتاریستی خود را کنار بگذارند، با سعه صدر با مشکلات شورا برخورد نمایند، از خود انعطاف لازم را نشان دهند و حاضر به دادن هویتی مستقل به شورا و دموکراتیزه کردن آن از طریق سیاستها و شیوه های غیر دموکراتیک و انحصارطلبانه کردند با یاس مبدل ساخته است. از این رو حزب دموکرات کردستان ایران بر خلاف میل باطنی به عضویت خود در شورا خاتمه می دهد و مسئولیت تلاشی شورا را مستقیماً متوجه سازمان مجاهدین خلق می داند و بر خلاف نظر این سازمان عقیده دارد که پس از خروج حزب دموکرات کردستان ایران از شورا بعنوان یکی از پایه های اصلی آن، نه تنها شورا تقویت نخواهد شد، بلکه دیگر شورایی به معنای واقعی آن باقی نخواهد ماند.

آینده نشان خواهد داد که اعضای باقیمانده شورای ملی مقاومت، آنانکه به استقلال فکری و همکاریهای دموکراتیک اعتقاد دارند تا چه اندازه می توانند به همکاریهای خود با سازمان مجاهدین خلق ایران ادامه دهند.

چند سند پیرامون روابط حزب دموکرات کردستان ایران با شورای ملی مقاومت صص 50 و 51

دفتر سیاسی حزب دموکرات کردستان ایران 10-12-1364

شورای متحد چپ یکی دیگر از سازمانهای عضو شورای ملی مقاومت بود که اندکی قبل از حزب دموکرات کردستان ایران از شورای ملی مقاومت کناره گیری کرد.

آقای مهدی خانابا تهرانی از اعضای سرشناس شورای ملی مقاومت و نماینده شورای متحد چپ در شورای ملی مقاومت در کتاب خاطرات خود که تحت عنوان نگاهی از درون به جنبش چپ ایران منتشر شده و حاصل گفتگوهای آقای حمید شوکت با ایشان می باشد، نکات جالب توجهی را در رابطه با مناسبات داخلی شورای ملی مقاومت اظهار می دارند.

در مورد ماهیت گروههای تشکیل دهنده شورای ملی مقاومت آقای تهرانی می گویند:

سازمان اقامه در دوره ریاست جمهوری بنی صدر به کمک سازمان مجاهدین و به قصد دفاع از قانون اساسی در برابر دستبردهای احتمالی، با شرکت هواداران تشکیل شد. پس از خروج رجوی و بنی صدر از ایران، این سازمان دیگر قادر به ادامه فعالیت علنی نبوده و بسیاری از کادرها و فعالین آن به خارج آمدند و سازمان اقامه به عضویت شورای ملی مقاومت در آمد. اما از آنجا که برخی از اعضاء سازمان اقامه با سیاست های مجاهدین مخالفت داشتند، کار به جدایی کشید. در پی این ماجرا بقایای این سازمان نام خود را به جمعیت دفاع از دموکراسی و استقلال ایران - داد - تغییر دادند و با انتشار مجله ای به نام راه آزادی به فعالیت پرداختند. نماینده جمعیت آقای جلال گنجه ای در شورا به نام نماینده جمعیت جدید الولاده باقی ماند.

این گروه از روز نخست در حقیقت جریانی سوای مجاهدین نبود. المثنی آن بود. در حال حاضر در برخی از موارد بسیار افراطی تر از مجاهدین سخن می گویند و به قول معروف در برخی سیاست ها کاتولیک تر از پاپ شده اند. در واقع در پشت جبهه نقش توپچی سازمان مجاهدین را ایفاء می کنند.

نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، جلد دوم، صص 525 - 526

از کانون توحیدی اصناف در ابتدا شناخت درستی نداشتم و تصور می کردم نمایندگان بازار هستند. بعدها متوجه شدم که این کانون نیز یکی از سازمان های کوچک وابسته و جنبی مجاهدین است.

سازمان استادان متعهد دانشگاههای ایران که در شورا تنها یک نماینده داشت (محمد علی شیخی) و در واقع سازمانی در کار نبود. در دوره انقلاب یک جریان روشنفکری دانشگاهی بود که تحت نام آن عده ای از استادان هوادار مجاهدین گرد آمده بودند. اما بعدها دیگر از آن چیزی باقی نمانده بود. این جریان هم از سازمانهای تابعه مجاهدین بود.

سازمان چریکهای فدایی خلق (پیرو برنامه هویت) که در اواخر عضویت ما در شورا بوجود آمد و نمایندگی آن را مهدی سامع به عهده داشت. سامع شش هفت ماه پیش از آن که اعلام سازمان کند بعنوان فرد به عضویت شورا در آمده بود و ناگهان اعلام کرد به سازمان تبدیل شده است.

نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، جلد دوم، ص 527

آقای خانابا تهرانی در بخش دیگری از خاطرات خود در رابطه با ترکیب شورای ملی مقاومت می گوید:

گویی تنها نیاز به آدین بندیهای دیگری برای تزئین حجله خود داشتند و نه بیش. مجاهدین با خودبزرگ بینی مانعی در راه پیوستن سایر نیروها به شورا بودند و به جای تصحیح کمبودهای خود که مورد انتقاد سایر اعضای شورا بود، اقدام به ایجاد سازمانها و گروههای تابع خویش در شورا نمودند با این خیال که در عرصه افکار بین المللی، ترکیبی گسترده از نمایندگی تمامی اقشار و طبقات جامعه را که در شورا عضو هستند به نمایش گذارند. در واقع وقتی دیدند که گسترش واقعی شورا عملی نشد، با اضافه کردن اسامی به نمایش گستردگی صوری شورا پرداختند. واقعیت این بود که با خروج بنی صدر از شورا و در پی آن شورای متحد چپ و حزب دموکرات کردستان ایران و برخی شخصیتهای عضو و ماجرای انقلاب ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین به مناسبت ازدواج رجوی با مریم عضدانلو، چراغ حیات واقعی شورا با تولد شعار: ایران - رجوی، رجوی - ایران، خاموش شد. در پی این ماجرا ترکیب شورا کاملاً یک دست شد و به چرخ پنجم مجاهدین بدل شد.

نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، جلد دوم، صص 528 و 529

در رابطه با مناسبات داخلی شورای ملی مقاومت آقای تهرانی می گویند:

این هم یکی از خصوصیات جالب شورا بود که هویت مستقل نداشت و وقتی مجاهدین نمی خواستند تعطیل می شد. چرا که میهماندار و صاحبخانه آنها بوده و همه چیز در اختیارشان بود. البته ما به عنوان بقیه اعضای شورا می توانستیم جلسات شورا را ادامه دهیم. اما جنبه رسمی نمی یافت و معلوم بود که تماشاجی هستیم.

نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، جلد دوم، ص 589

در بخش دیگری از کتاب نگاهی از درون به جنبش چپ ایران چنین می خوانیم:

آنها زمانی که درگیر تضادهای درون سازمان خود و شورا بودند، ناگهان تحت عنوان "انقلاب ایدئولوژیک" و برگزیدگی مسعود و مریم بعنوان رهبری نوین انقلاب ایران، خود را رهبر بلامنازع انقلاب ایران معرفی کرده و با چنین روشی هر نوع تفکر سیاسی را به ریشخند گرفتند. از چنین مقطعی دیگر ماندن در ساختاری به نام شورای ملی مقاومت میسر نبود. آنها در ادامه چنین روشی با استقرار در خاک عراق تیر خلاص را به شانس تاریخی خود شلیک کردند. البته هنوز این جا و آن جا به نام شورای ملی مقاومت سخن می گویند. اما همه می دانند که چنین پدیده ای وجود مستقل و واقعی نداشته و از میان رفته است.

نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، جلد دوم، ص 618

آقای تهرانی در مورد علت اصلی خروج "شورای متحد چپ" از شورای ملی مقاومت می گویند:

نظر من این است که مجاهدین در مرحله نهایی کار شورا، دیگر عضو وحدت دهنده نیروهای اپوزسیون نبوده، بلکه به سازمان برتری طلب و جدا سازنده نیروهای اپوزسیون تبدیل شده بودند.

سیاست های آنان جلب متحد نبود بلکه دنباله رو و فرمانبر می خواستند. شاه بیت آن هم همین شعار ایران - رجوی، رجوی - ایران است که از تاریخ 15 فروردین 1364 تکرار می کنند. با وجود چنین سیاست و شعاری دیگر سخن گفتن از دموکراسی، برابری حقوق و ائتلاف معنایی نداشته و شوخی بیمزه ای بیش نبودند.

نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، جلد دوم، ص 627

در رابطه با استراتژی شورای ملی مقاومت آقای تهرانی عنوان می کنند که:

اصولاً استراتژی شورا به شورا تعلق نداشت. بلکه استراتژی مبارزه مسلحانه بود که چگونگی آن را مجاهدین تعیین کرده و به شورا اعلام می کردند. شورا به طور مستقل استراتژی و برنامه فعالیت روزانه نداشت.

نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، جلد دوم، ص 637

بحران مشروعیت خیلی سریع گریبانگیر شورای ملی مقاومت را گرفت.

شورای ملی مقاومت از زمانی نامشروع شد که به عراق کوچید، و پیمان و اتحادی استراتژیک و پایدار با دیکتاتور عراق ایجاد کرد. رژیمی که جنگی تجاوزکارانه بر علیه ایران آغاز کرده و شهرهای ما را موشک باران می کرد، و میلیاردها دلار خسارت و خرابی به بار آورد، هزاران هزار تن از جوانان کشور ما را کشت و معلول کرد، و در اعتراض به همین چرخش انحرافی بود که آقای بنی صدر صفوف شورا را ترک کرد.

مشروعیت شورای ملی مقاومت زمانی از بین رفت که نیروهای ارتش آزادیبخش دوش بدوش نیروهای عراقی بر علیه قوای ایرانی جنگیدند.

مشروعیت شورای ملی مقاومت زمانی ریخت که در مقابل نمایشات بیمارگونه سریال انقلاب ایدئولوژیکی آقای مسعود رجوی هیچگونه موضع مستقلی نتوانست اتخاذ کند.

مشروعیت شورای ملی مقاومت و اعضای آن زمانی زیر علامت سؤال رفت که خود را "تنها آلترناتیو" واقعی نامید و بغیر از خود هیچ نیروی سیاسی دگراندیش را بر نتابید. انتقادات عمدتاً دوستانه و خیرخواهانه را با فحاشی و ترور شخصیتی پاسخ گفت. مرز بین دوست و دشمن را هم در هم ریخت و انتقادات اصلاحی و خیرخواهانه را تا مرز دشمنی های سازش ناپذیر تعمیق کرد.

شورای ملی مقاومت زمانی نامشروع شد که بساط زندان و شکنجه در عراق براه افتاد. جوانانی که برای رزم با رژیم ملایان به بیابانهای عراق روی آورده بودند در زندانهای متعدد قرارگاه اشرف روح و جسمشان در هم کوبیده شد. کسانی که در میدانهای رزم و نبرد با پاسداران جمهوری اسلامی هر لحظه آماده جانبازی و فداکاری بودند و از زندانهای آخوندی سرفراز و استوار بیرون آمده بودند، در زندانهای شورای ملی مقاومت و مجاهدین از درون شکستند و خرد شدند اخبار این اعمال غیر انسانی همه جا را پر کرد. ولی اعضای شورای ملی مقاومت آن را جوسازیهای رژیم آخوندی جهت ضربه زدن به مقاومت مشروع و مردمی عنوان کردند.

آری شورای ملی مقاومت از زمانی نامشروع شد که دوستان از بند رسته ما دهها و دهها نامه به اعضای شورای ملی مقاومت نوشته و از آنها طلب یاری و دادخواهی کردند. به کدام یک از این نامه ها پاسخ داده شد؟ کدام تحقیق مستقل و بیطرفانه ای از طرف اعضای شورای ملی مقاومت صورت گرفت؟

مشروعیت شورای ملی مقاومت زمانی ریخت که از توده های مردم برید و راه رسیدن به قدرت را در جلب عوامل خارجی جستجو کرد. و چماقی شد جهت امتیاز گرفتن دول خارجی از رژیم جمهوری اسلامی.

مشروعیت شورای ملی مقاومت زمانی از بین رفت و بی اعتبار شد که در ظرف 20 سال گذشته هیچکدام از اعضای آن در هیچ موردی، موضع مستقلی نتوانستند اتخاذ کنند، و بجز تایید و صحه گذاشتن بر خطوط کلی طرح شده از جانب سازمان مجاهدین نقش دیگری نداشتند.

در خاتمه با تاکید بر روی چند نکته مهم این بخش را به پایان می بریم با این امید که توانسته باشیم با صداقت و امانتداری رفتار نموده و در روشنگری بخشی از تاریخ معاصر کشورمان قدمی هر چند کوچک برداشته باشیم.

* شورای ملی مقاومت توسط مسعود رجوی بنیانگذاری شده و بخش تفکیک ناپذیری از سازمان مجاهدین خلق است.

* رهبر سازمان مجاهدین، مسئول و موسس شورای ملی مقاومت نیز بوده و از زمان تشکیل شورای ملی مقاومت در سال 1981 تا کنون این سمت را عهده دار بوده است.

* اعضای شورا هیچ تفاوتی از نظر فعالیت با اعضای مجاهدین ندارند.

* اکثریت قریب به اتفاق شورا از نفرات و اعضاء و فرماندهان سازمان مجاهدین می باشند. از مجموع 525 نفر 450 نفر آن اعضای رسمی مجاهدین می باشند.

* کلیه عملیات تروریستی سازمان مجاهدین مورد حمایت و تایید اعضای شورای ملی مقاومت نیز قرار می گیرد.

* افراد اصلی شورا و مسئولین کمیسیونهای 18 گانه شورا، عمدتاً درگیر اعمال تروریستی بوده و در طراحی، و فرماندهی اعمال تروریستی مشارکت دارند.

* اصول حاکم بر شورای ملی مقاومت همان اصول حاکم بر سازمان مجاهدین می باشد. تصمیم گیرنده اصلی و نهایی سازمان مجاهدین می باشد و کلیه سازمانها و شخصیتهای سیاسی که از شورای ملی مقاومت اعلام جدایی کرده اند، بدلیل اختلاف با سازمان مجاهدین بوده است.

* شورای ملی مقاومت در اصول و برنامه هایش اعتقاد به شیوه های خشونت آمیز و تروریستی جهت کسب حاکمیت سیاسی را اعلام کرده است.

* محل اصلی اجلاس های شورای ملی مقاومت در بغداد می باشد، که اعضاء برای طراحی عملیات تروریستی و تصمیم گیریهای مربوط به طور منظم جلسه دارند.

نتیجه گیریهای نهایی اینکه ارتش آزادیبخش و شورای ملی مقاومت اسامی مستعار سازمان مجاهدین خلق ایران می باشند و سازمان مجاهدین خلق ایران به تناسب شرایط سیاسی از این اسامی جهت پیشبرد مقاصد سیاسی خود بهره می برد. در شرایط کنونی و در کشورهای غربی سازمان مجاهدین خلق ایران عمده فعالیتهای سیاسی، دیپلماتیک، مالی، و تبلیغی خود را تحت پوشش شورای ملی مقاومت انجام می دهد. شورایی که وجود خارجی ندارد.

کریم حقی

آرnhem - خردادماه 1381

آقای بابک امیر خسروی

از نظر شما دلایل تشکیل شورای ملی مقاومت چه بود؟ علت شکست و ناکامی آنرا چگونه ارزیابی می کنید؟ همچنین خروج جبهه دموکراتیک ملی و آقای متین دفتری را از شورای ملی مقاومت ناشی از چه عاملی می دانید؟

بر حسب تصادف، من تقریباً همزمان با مهاجرت آقایان ابوالحسن بنی صدر و مسعود رجوی، به پاریس آمدم. حساسیت و کنجکاوی من به موضوع، در درجه اول بخاطر آقای بنی صدر و سرنوشت او بود. زیرا من ایشان و آقای قطب زاده را قبل از انقلاب می شناختم و در پیکار برای آزادی و حقوق بشر در ایران با آنان همکاری و مراوده داشتم و هر دوی آنها بگونه ای مبارزان ملی و آزادیخواه مورد احترام من بودند. ماجرای خلع کودتایی آقای بنی صدر برای من ضربه هشدار دهنده ای بود و این سخن نغز که انقلاب فرزندان خود را می بلعد در ذهنم تداعی شد. از این مقطع است که تردیدها و سؤال های قبلی من درباره درستی و نادرستی سیاست رهبری حزب توده ایران در قبال آیت الله خمینی، مضمون انتقادی گرفت و جدی تر شد و به آینده نیز سخت نگران شدم.

هنگامی که خبر تشکیل شورای ملی مقاومت را در مطبوعات فرانسه خواندم، با آنکه هنوز در چارچوب حزب توده ایران بودم، از ته دل خوشحال شدم. تصورم این بود که شورا در واقع جبهه گسترده ای از نیروهای ملی، ملی - اسلامی، چپ و سوسیالیست و نیروهای لاییک است که ما یک عمر در حسرت تحقق چنین جبهه وسیع ضد استبدادی خون دل خوردیم. من آن هنگام شناخت روشنی از وضع درونی رهبری سازمان مجاهدین خلق و خصوصیات رهبر آن نداشتم. تصور من این بود که درد این سازمان و رهبر آن مقابله با هیولای استبداد است که صدای نعلین آن بگوش می رسید. حضور حزب دموکرات کردستان ایران با رهبر فقید آن دکتر قاسملو که دوست قدیمی من بود و نیز مشارکت تعدادی از رهبران سرشناس چپ ایران خوشبینی مرا به این شورا دو چندان می کرد.

شورای ملی مقاومت آغاز موفقی داشت. تعدادی از سازمانها و شخصیت‌های سرشناس اپوزسیون جمهوریخواه را گرد آورده بود. حضور بنی صدر، اولین رییس جمهور منتخب مردم، حزب دموکرات کردستان ایران با رهبر فرزانه اش دکتر عبدالرحمان قاسملو، جبهه دموکراتیک ملی به رهبری سیاستمدار خوشنامی چون دکتر متین دفتری و شخصیت‌هایی نظیر خاناباا تهرانی، کامبیز روستا، بهمن نیرومند و هزارخانی و دیگران که بتدریج به این شورا پیوستند رویداد کم نظیری در تاریخ یک صد ساله اخیر ایران بود. افسوس که مسعود رجوی و سازمان مجاهدین خلق که پر توان ترین مولفه این شورا بود دانش و درایت و به ویژه فرهنگ و پختگی سیاسی لازم را برای حفظ و نیرومندی چنین تجمع گسترده ای نداشت.

اتحاد نیروها برای دستیابی به هدف، به ویژه اگر به قصد آزادی باشد، یک ضرورت و نیاز دائمی آزادی خواهان ایران بوده است. بنابراین، تشکیل شورای ملی مقاومت هم در منطق آن قرار می‌گرفت و می توانست سرآغاز امیدبخشی باشد. به شرط آنکه از یک سیاست و مشی درستی برخوردار می بود. و چون متاسفانه چنین نبود با شکست مواجه شد.

در بررسی عوال شکست شورای ملی مقاومت معمولاً بلافاصله انگشت اتهام به سوی مسعود رجوی و سازمان مجاهدین خلق دراز می شود. هژمونیسیم سازمان مجاهدین و روحیه ماجراجویی، اراده گرایی و قدرت طلبی او را عامل شکست شورا می دانند. ایراداتی که کاملاً بجاست و بی تردید شکست شورا را شتاب بخشید. وخیم تر از آن اینکه خود سازمان مجاهدین را به نابودی سوق داد و از اعتبار انداخت و به یک جریان بیگانه به منافع ملی مبدل ساخت. اما تمرکز بیش از حد روی این عامل ما را از تعمق درباره عوامل دیگر که شاید از لحاظ تجربه اندوزی اساسی تر باشد، باز خواهد داشت.

به نظر من ترکیب عناصر متشکله شورا و تناقضات در دیدگاهها و در خط مشی سیاسی، دیر یا زود به شکست شورای ملی مقاومت منجر می شد. تجمعی از سازمانها در کنار شخصیت‌های منفرد، و یا وجود سازمانهای بسیار پر توان همراه سازمانهای چند نفری فاقد امکانات، اختلاف در مشی سیاسی، به نحوی که عده ای طرفدار مشی قهرآمیز و

مسلحانه و برخی دیگر معتقد به پیکار سیاسی بودند. ملاحظه می شود که چنین جمع ضدین پایدار نمی ماند. اگر خطا نکنم شورای ملی مقاومت از آغاز، آلترناتیو جمهوری دموکراتیک با پسوند اسلامی را در برابر جمهوری اسلامی عرضه کرد. آقای رجوی هم از پیش رییس دولت موقت تعیین شد. با این وصف اعضاء شورا با هژمونی سازمان مجاهدین خلق و رهبری مسعود رجوی را از آغاز پذیرفته بودند. اساساً هژمونی امر قدرت و نیرو و پیامد نفوذ این یا آن سازمان است که می تواند سیاسی باشد و یا متکی بر قدرت و امکانات. از این جهت هژمونی سازمان مجاهدین خلق در دل شورای ملی مقاومت از همان آغاز نهفته بود. منتهی معایب و خصوصیات منفی و مخرب آقای رجوی آن را تا حد ابتذال تشدید می کرد و غیر قابل تحمل می نمود.

اشکال اصلی چندان در هژمون بودن و یا نبودن این یا آن سازمان نیست. اشکال در آن بود که سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت از ابتدا ارزیابی درستی از جمهوری اسلامی و محبوبیت و اقتدار آیت الله خمینی و خط امامی ها نداشتند.

به باور من نبود یک ارزیابی درست از حاکمیت جمهوری اسلامی و فقدان یک سیاست واقع بینانه در قبال آن معضل اصلی شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق بطور اخص در تمام طول فعالیت آن بود. این ساده کردن قضیه است که همه گناهان شکست شورا به دوش مسعود رجوی و خلقیات او و سازمان مجاهدین خلق انداخته شود. زیرا اگر اشکال همین بود پس چرا سایر نیروها و شخصیت ها پس از جدانشدن از شورا نتوانستند خود جبهه ای تشکیل بدهند؟ پس چرا همه ما، حتی کسانی که در شورا نبودند، در راه تشکیل یک جبهه فراگیر ناکام ماندیم؟

آنچه مانع این کار و مایه شکست همه تلاش های جبهه ایست، این است که ما بر سر مشی سیاسی و سیاست گذاری واقعی در قبال جمهوری اسلامی اختلاف نظر داریم و لنگ می زنیم.

به نظر من شورای ملی مقاومت از مقطعی که آقای بنی صدر و حزب دموکرات کردستان ایران، به گونه دو وزنه مقابل برای تعادل نسبی نیروها، از شورا جدا شدند،

علت وجودی و رسالت خود را از دست داد. از این مقطع ببعده، شورا واقعاً معادل سازمان مجاهدین و پوشش بیرنگ و رونق آن شد. لذا هر کس و هر نیرو به مقدار مدت زمانی که پس از این مقطع در شورا لنگان لنگان مانده است، بدهکار یک توضیح قانع کننده از رفتار خویش است.

دکتر ابوالحسن بنی صدر

لطف بفرمایید دلایل تشکیل شورای ملی مقاومت از نظر شما چه بود؟

هر سندی می بایست گویا باشد. بنابراین این پاسخ پرسش شما، باید در میثاقی که بر طبق آن، شورای ملی مقاومت به وجود آمد، باشد و هست. با وجود این، چند اشاره تاریخی می توانند بی فایده نباشند:

* هنوز آقای خمینی در پاریس بود که نیاز به یک محور سیاسی قوی احساس شد. نخستین کوشش بخاطر آنکه آقای مهندس بازرگان حاضر نشد با آقای دکتر سنجابی فراخوان را امضاء کند، بی نتیجه شد.

* با ورود به تهران خطر "فاشیسم مذهبی" به رهبران سازمان ها و گروههای سیاسی خاطر نشان شد. اما در آنها آمادگی وجود نداشت.

* کوشش شد جبهه وسیعی با عنوان جبهه اسلامی بوجود آید. حزب جمهوری اسلامی، با عضویت سازمان مجاهدین خلق در آن مخالفتی نداشت، اما با عضویت حزب ملت ایران مخالفت کرد.

* قرار بر انتشار فراخوانی به امضاء آقایان طالقانی و منتظری و اینجانب شد.

آقای منتظری امضاء خود را مشروط کرد به تعهد حزب جمهوری اسلامی.

می گفت: "اگر این حزب موافقت نکند، مانع کار خواهد شد"

* در دوران ریاست جمهوری، قرار بر تشکیل شورای وسیع شد.

آقای خمینی مانع شد.

* ماهی پیش از کودتای خرداد 1360، آیت الله زنجانی نزد اینجانب آمد و گفت:

7 یا 8 سازمان به این نتیجه رسیده اند که اصرار مداوم شما بر تشکیل یک جبهه سیاسی بر حق بوده است. اینک می خواهند این جبهه را تشکیل بدهند.

می پرسید موافقت می کنم یا حمایت می کنم؟

پاسخ دادم: می کنم.

تا آنجا که به یاد دارم، سازمانها عبارت بودند از:

* جبهه ملی

* نهضت آزادی

* حزب ملت ایران

* سازمان مجاهدین خلق ایران

* جاما

* رنجبران

* فداییان خلق

دو سه روزی بعد از آن، آقایان دکتر سنجابی و دکتر آذر نزد اینجانب آمدند و پرسیدند:

"آیا با پیشنهاد آقای زنجانی موافقت کرده ام"

پاسخ دادم: بله.

آقایان گفتند شما می دانید آقای مهندس بازرگان و نهضت آزادی به همکاری تن نمی دهند. پاسخ دادم: آخرین فرصتها است. اگر این فرصت را هم از دست بدهید، فردایی نخواهید داشت که از یکدیگر گله کنید و نسل جوان و نسلهای آینده نیز خواهند گفت که شما حتی وقتی همه چیز، از جمله موجودیت خود شما در میان بود، نتوانستید، در کنار یکدیگر، به استقامت بایستید. پذیرفتند در آن جبهه شرکت کنند.

وقتی در مخفیگاه، فرستاده های آقای رجوی نزد اینجانب آمدند، از آنها خواستم پاسخ چند پرسش را از سوی سازمان مجاهدین خلق بیاورند. "آزادی، استقلال، مردم سالاری، نقش سازمانهای سیاسی" بخصوص مسئله "هژمونی" بهر رو، بدان شرط پذیرفتم که این سازمان تعریفهای مشخص را بپذیرد و بدان متعهد شود. آنها پاسخ مثبت آوردند. به مخفیگاهی منتقل شدم. که سازمان داشت. در آنجا آقای رجوی اصرار داشت حکومت تشکیل دهیم. نپذیرفتم. گفتم: هدف آزادی است نه قدرت.

گفتگو با آقای خمینی بعمل آمده بود: او اظهار نگرانی کرده بود که ماجرای کاشانی و مصدق تکرار شود. در گفتگو، او با لحنی تهدیدآمیز گفت: آن ماجرا تکرار نخواهد شد زیرا من کاشانی نیستم.

اینجانب نیز گفتم: دین ما به مصدق ایجاب می کند که نگذاریم مدار بسته بوجود آید و ایرانیان اسیر شوند.

بدین قرار ضرورت تشکیل شورای ملی مقاومت، جلوگیری از ایجاد مدار بسته قهر بود. توضیح این که در 25 خرداد 1360 آقای خمینی گفت:

"35 میلیون بگوید بله من می گویم نه"

با این سخن، مدار قهر دولت استبدادی با ملت ایجاد شد. نباید این مدار، به مدار قهر میان دو گروه سیاسی بدل می شد که بر سر قدرت، با یکدیگر می ستیزیدند. زیرا اگر چنین می شد، جامعه نقش تماشاجی را پیدا می کرد و زندانی "بد و بدتر" و بنابراین گرفتار بدتر می گشت. ایجاد شورای ملی مقاومت، بر اساس اصول راهنمایی که در میثاق آمده اند، بمعنای آن بود که:

* گروههای شرکت کننده در آن، طرز فکر مغایر با آن اصول را امضاء کرده اند. بنابراین متعهد شده اند که تجربه انقلاب ایران را ادامه دهند و همان اصول را پذیرفته اند که انقلاب ایران بخاطر متحقق گرداندنشان رخ داد.

* با درس گرفتن از تجربه 28 مرداد، این بار، تنها یک جبهه در برابر کودتای ملاتاریا، تشکیل می شد که با رژیم کودتا از طریق مردم رویارو می شد.

بنابراین:

هر گروه و هر کس که میثاق را نقض می کرد، دست خود را رو کرده و از مردم و مبارزه عمومی، جدایی جسته بود.

بخصوص، دو روش در برابر جامعه و با جامعه تجربه می شدند:

الف - روش آقای خمینی و ملاتاریا که زور و خشونت و کشتار بود.

ب - روشی که با تشکیل شورای ملی مقاومت میسر شد. تجربه اجتماعی و بدون قهر، در واقع بدین تجربه بود که ماهیت ها شناخته شدند. بدون آن که نیاز به قهر پیدا شود.

اگر این پرسش را بمیان بیاوریم:

"اگر شورای ملی مقاومت از همان سازمانها پدید می آمد که قرار بود در آن عضویت یابند و شرکت کنندگان در آن عهد و میثاق نمی شکستند، وضعیت سیاسی امروز کشور و چشم انداز سیاسی آن چگونه بود؟"

وضعیت امروز ایران، پاسخ روشن را به دست می دهد: تحول بسیار سریع تر انجام گرفته بود و جامعه با اطمینان کامل از استقرار نظام مردم سالار حرکت می کرد. بیرون رفتن گروه آقای رجوی و نقض میثاق، کار را به تاخیر انداخت، اما چون:

* دیگر مرام و اصل نیست که بنام آن عمل خود را مشروع گرداند. و مدار بسته قهر میان بد و بدتر تشکیل شد و

* تجربه انقلاب میسر نگشت. بتدریج، اعتماد به نفس جامعه بازگشت. فردا که خورشید آزادی می دمد، گروههای زورپرست ناشناخته ای بر جا نمانده اند که در جریان استقرار مردم سالاری، اختلال پدید آورند. توضیح را با هوشیاری که در مخفی گاه به آقای رجوی دادم، به پایان می برم:

به آقای خمینی صد در صد اعتماد داشتم، این رفت بر ما، به شما صد در صد بی اعتماد هستم. امیدوارم شما به عهد خود وفا کنید. و سرمایه ای سیاسی برای وطن خود بشوید. اما اگر نقض عهد کردید، دست کم، سه نتیجه به دست مردم ایران آمده است:

* ناشناخته ای که شما و گروههایی نظیر شما هستند شناخته شده اند و همین یک نتیجه، به آن می ارزد که تن به خطر بدهیم. و

* شما با قبول میثاق می پذیرید که مرام مخالف با آزادی و استقلال و عدم هژمونی از درجه اعتبار ساقط است. بنابراین اگر میثاق را نقض کنید، هم بطلان مرام خود را امضاء کرده اید و هم با نقض میثاق، قدرت پرستی مطلق خویش را بر همگان آشکار کرده اید و

چون استقامت بر پایه اصول راهنمای انقلاب آغاز می شود، جامعه متوجه می شود که اصول راهنمای انقلاب ایران حق است. زورپرستان از راه قدرت پرستی منکر آن می شوند. همین امر موجب می شود، آزادی و استقلال و ولایت جمهور مردم، بمثابه اصول پایه نظام سیاسی کشور، مقبولیت عمومی پیدا کند. و اینک که تجربه انجام گرفته است، جامعه می بیند که سه نتیجه حاصل شده است.

شما علل تلاشی شورای ملی مقاومت را در چه می بینید؟

* آقای رجوی و گروه او شورای ملی مقاومت را از سازمانهایی که قرار بود، تشکیل ندادند. در پاریس او گفت به آنها مراجعه کرده و آنها حاضر به شرکت در آن نشده اند. بعدها که امکان تماس بدست آمد، معلوم شد راست نگفته است.

* هر سه اصل میثاق را نقض کرد.

* با آنکه در میثاق تصریح شده است که هر کس و هر سازمان و با هر روش حق دارد مبارزه کند و اگر هم عضو شورا نباشد، شورا به او به دیده همراه می نگرد، روش خود

را تنها راه مبارزه گرداند و همه آنها را هم که تن به هژمونی مطلق این گروه ندادند، "اخراج" کرد.

* هدف را که آزادی بود به تحصیل قدرت به هر قیمت جانشین کرد.

* هر مبارزه موفق، با ارزشها و حقوق انسان انطباق پیدا می کند، یعنی گروه راهی وارونه در پیش گرفت. امروز دیگر هیچ ارزش و حق جهان شمولی نمانده است که زیر پا گذاشته و نقض نکرده باشد.

* نقض اصلی استقلال با رفتن به عراق و بخدمت جنایت کارترین و فاسدترین رژیمها در آمدن، در جامعه ایران، این گروه را ضد ایرانی، ضد انسانیت، ضد عاطفه ملی گردانده و محکوم به انزوا کرده است.

دکتر منصور بیات زاده

بفرمایید که از نظر شما دلایل تشکیل شورای ملی مقاومت چه بود؟

تشکیلات شورای ملی مقاومت بر پایه نوشته آقای ابوالحسن بنی صدر، که خود را در آن مقطع تاریخی هنوز "رییس جمهور منتخب مردم ایران" می نامید و بهیچوجه حاضر نبود مصوبه مجلس شورای ملی که بنابر حکم آیت الله خمینی و استناد به قوانین مندرج در قانون اساسی جمهوری اسلامی وی را از مقام ریاست جمهوری معزول کرده بودند برسمیت بشناسد و آنرا کودتا می نامید. به تاریخ 27 تیرماه 1360 تحت عنوان "میثاق" اعلام موجودیت پیدا کرد.

دکتر بنی صدر، مسعود رجوی و سازمان مجاهدین خلق کوچکترین مخالفی با نظام جمهوری اسلامی نداشتند. بلکه سیاستهای اتخاذ شده از سوی حاکمین رژیم مورد انتقاد و مخالفت آنها بود. "استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی" همان اصول محوری که در قانون اساسی جمهوری اسلامی بر آنها تاکید شده بود، نکات محوری "میثاق" را تشکیل می دادند که پس از پیروزی و برکناری دولت وقت، همان دولتی که مورد تایید آیت الله خمینی و تمام ارگانهای مملکتی بود به مرحله اجرا درآید.

مسعود رجوی پس از این که باتفاق دکتر بنی صدر ایران را ترک کرد، در تاریخ 7-7-1360 در پاریس بعنوان "مسئول شورای ملی مقاومت برای استقلال و آزادی و جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران، برنامه دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران" را امضاء می کند. همچنین دکتر بنی صدر با امضای خود "برنامه دولت موقت..." را بعنوان "رییس جمهور" گواهی می نماید. آقای بنی صدر قبلاً بعنوان رییس جمهور طی حکمی از آقای مسعود رجوی خواستار تشکیل شورای ملی مقاومت شده بود.

منظور از تاسیس شورای ملی مقاومت بوجود آوردن تشکیلات سیاسی وسیعی که بخشهای مختلف اپوزسیون را در بر بگیرد بود. آقای دکتر بنی صدر در مصاحبه با نشریه پیوند شهریورماه 1377 می گوید:

ماهی پیش از کودتای خرداد 1360، آیت الله زنجانی نزد اینجانب آمد و گفت 7 یا 8 سازمان به این نتیجه رسیده اند که اصرار مداوم شما بر تشکیل یک جبهه سیاسی بر حق بوده است. اینک می خواهند این جبهه را تشکیل بدهند، می پرسند موافقت می کنیم، یا حمایت می کنیم؟ پاسخ دادم می کنم. تا آنجا که به یاد دارم، سازمانها عبارت بودند از:

* جبهه ملی

* نهضت آزادی

* حزب ملت ایران

* سازمان مجاهدین خلق ایران

* جاما

* رنجبران

* فداییان خلق

اما روشن نیست که دکتر بنی صدر چرا و به چه دلیل در رابطه با تاسیس شورای ملی مقاومت به ذکر نام این 7 تشکیلات سیاسی اشاره کرده است. در حالیکه فقط سازمان مجاهدین خلق ایران در بوجود آوردن شورای ملی مقاومت شرکت داشت. وانگهی جبهه ملی و نهضت آزادی طرفدار حاکمیت قانون و مبارزات مسالمت آمیز بودند در حالیکه سازمان مجاهدین خلق بخصوص سازمان نظامیش "میلشیا" در جهت رادیکالیزه کردن جامعه عمل می کردند و در واقع در قطب مخالف جبهه ملی و نهضت آزادی قرار داشتند.

همچنین ضروریست خاطر نشان کرد که نیروهای سیاسی تشکیل دهنده شورای ملی مقاومت در آن مقطع تاریخی نسبت به ماهیت گروهها و سازمانهای دیگراندیش برداشتهایی یکسان نداشتند و بر پایه همین برداشتهای متفاوت باید باشد که دکتر بهمن نیرومند در رابطه با ماهیت افراد و احزاب و سازمانهای سیاسی در مقطع تاریخی که شورای ملی مقاومت تشکیل شد در مصاحبه ای با نشریه پیوند میگوید:

"مسئله فقدان نیروهای مردمی اینبار بیش از گذشته بچشم می خورد. ایران در مقابل یک دو راهی قرار گرفته بود، سنت یا مدرنیسم، ارتجاع یا ترقیخواهی، عقب ماندگی یا پیشرفت، وابستگی یا استقلال، استبداد یا آزادی، تاریخ در مقطعی رسیده بود که نبرد میان این دو راه را اجتناب ناپذیر می کرد. ائتلاف تعفن انگیز و عقب گرایانه میان آخوندیسم، نهضت آزادی، جبهه ملی و حزب توده و فداییان خلق (اکثریت) جبهه ای را می طلبید متشکل از مجموعه نیروهای آزادیخواه مترقی دموکرات و استقلال طلب".

نقل قول بالا بیانگر این مسئله است که بخشی از عناصر چپ تشکیل دهنده شورای ملی مقاومت همچون دکتر بهمن نیرومند در آن مقطع تاریخی، نظراتی عکس نظرات دکتر بنی صدر درباره ماهیت بعضی از جریانات سیاسی ایران همچون جبهه ملی و نهضت آزادی داشتند. با توجه به این واقعیت که نه تنها قصد همکاری با آنها را نداشتند بلکه این نیروها را جزو نیروهای ارتجاعی ارزیابی می کردند. که این خود همچنین دلالت بر این داشت که این نیروها نمی توانستند برداشتی صحیح از ماهیت نهضت ملی ایران داشته باشند. والا چطور ممکن بود با نیروهایی همچون جبهه ملی و نهضت آزادی که جزو ادامه دهندگان واقعی راه نهضت ملی ایران بودند، نهضتی که با ترقیخواهی و پیشرفت جامعه مخالفتی نداشت. اگرچه بر سنت های مثبت جامعه تاکید می ورزید و مبارزه علیه وابستگی و استبداد و ارتجاع و دفاع از استقلال و آزادی از مشخصات اصلی آن بشمار می رفت. این چنین مغرضانه قضاوت کنند. حتی اگر کسی با تاریخ نهضت ملی ایران و مبارزات ملی شدن صنعت نفت برهبری دکتر مصدق و چگونگی مبارزه ملیون با رژیم کودتای محمدرضا شاهی کوچکترین آشنایی نداشت. حداقل باید از خبر اعتراض جبهه ملی به لایحه قصاص و یا غوغایی که نیروهای انحصارطلب حاکم، از جمله نیروهایی

که بعنوان نیروهای خط امام معروف شده بودند، علیه جبهه ملی و نهضت آزادی تحت عنوان مبارزه با "ملی گرایی" و "لیبرالیسم" مطلع شده باشند. با توجه به این غوغا می شد باین نتیجه رسید که این نیروها با "شیخ و حزب توده" در یک جبهه نمی توانند باشند.

اما واقعیت امر این بود که عده ای از روشنفکران ایرانی در آن مقطع تاریخی شدیداً عاشق دستیابی به قدرت بودند و در همین رابطه است که با توجه به تحلیلها و برداشتهای متفاوت و حتی متضادی که از مسایل اجتماعی و نیروهای سیاسی داشتند به دعوت دکتر بنی صدر و مسعود رجوی لبیک گفتند و بدفاع از میثاق که در مغایرت با نظرات آنها بود پرداختند. اگرچه دکتر کامبیز روستا در مصاحبه با نشریه پیوند کوچکترین اشاره ای به "کسب قدرت" ننموده و پیوستن خود و دوستانش را چنین توضیح می دهد:

چند ماه پس از تشکیل شورا در پاییز 1360، در آن زمان یکی از دلایلی که ما وارد شورا شدیم، این بود که مجاهدین بعد از خرداد 1360 خیلی تحت فشار بودند. ما آن دوران را عصر مقاومت قلمداد کردیم و وارد شورا شدیم.

اما چگونگی روند فعالیتهای شورا در خارج کشور بیانگر این واقعیت است که اغلب شورای ملی مقاومت از جمله دکتر کامبیز روستا در جلسات سخنرانی و بحث و گفتگویی که شورای ملی مقاومت برگزار می کرد، به تبلیغ مواضع شورای ملی مقاومت بعنوان "تنها آلترناتیو" می پرداختند. هدف اصلی شورای ملی مقاومت کسب قدرت بود. حتی بعد از این که دکتر ابوالحسن بنی صدر در اعتراض به سیاست های شورای ملی مقاومت، بخصوص تماس مسعود رجوی با وزیر امور خارجه عراق طارق عزیز تشکیلات شورا را ترک کرد. (زمستان 1362) آنها شاید به این دلیل که نیروهای تشکیل دهنده شورا بنحوی از سیاست مسعود رجوی پشتیبانی کردند و ایشان را تنها گذاشتند. تبلیغ مواضع "تنها آلترناتیو" همچنان در دستور کار بود.

شورای ملی مقاومت در 25 فروردین ماه 1363 در شهر فرانکفورت جلسه ای برگزار کرده بود. سخنرانان این جلسه تبلیغاتی عبارت بودند از آقایان: دکتر منوچهر هزارخانی، جلال گنجه ای، دکتر بهمن نیرومند، مهدی خانابا تهرانی و دکتر کامبیز روستا. در آن

جلسه دکتر علی شیرازی که یکی از هم‌زمان دکتر کامبیز روستا، دکتر بهمن نیرومند و مهدی خانابابا تهرانی در شورای متحد چپ - یکی از سازمانهای وابسته به شورای ملی مقاومت - بود، بطور علنی به مواضع اتخاذ شده از سوی شورای متحد چپ در جلسه شورای ملی مقاومت در رابطه با تصمیم شورا علیه دکتر بنی صدر اعتراض داشت. موضع‌گیری سخن‌گویان آن جلسه از جمله دکتر کامبیز روستا، دفاع از شورای ملی مقاومت بعنوان "تنها آلترناتیو" بود.

در واقع در آن مقطع تاریخی هنوز مسئله کسب قدرت یکی از مسائل اصلی اعضای شورای ملی مقاومت بود، اگر چه دکتر بنی صدر آن جمع را ترک کرده بود.

آقای کریم حقی در سرمقاله پیوند شهریورماه 1377، تحت عنوان "سر سخن" در اعتراض به حزب دموکرات کردستان ایران که چرا نماینده آن حزب حاضر نشده است در مصاحبه با نشریه پیوند، نظرات حزب دموکرات کردستان ایران را درباره شورای ملی مقاومت مطرح نماید، می نویسد:

ما فقط این را می دانیم که این حق مسلم نسلهای جوان فعلی و نسلهای آتی است که در جریان وقایع تاریخی آنگونه که بودند و آنگونه که اتفاق افتاده اند قرار بگیرند...

گفتاری که مورد تایید من نیز هست. اما آقای حقی روشن نکرده اند که آیا هر کسی هر مطلبی را هر طور که تمایل داشت و صلاح دید می تواند بعنوان "وقایع تاریخی" مطرح کند و یا هدف باید طرح حقایق و واقعیات آنطور که رخ داده اند باشند؟

آقای حسن ماسالی در مصاحبه با نشریه پیوند بیان داشته اند:

من اولین کسی بودم که در اعتراض به بینش و منش حاکم بر شورا، از شورا استعفاء دادم. برخی از اعضای شورا که حالا خودشان را "آزادیخواه" می نامند، به منظور خوش خدمتی به مسعود رجوی علیه من لجن پراکنی ها کرده اند. همین افراد حالا مخالفین جدی مجاهدین شده اند.

تا جایی که من اطلاع دارم و اسناد موجود گواهی بر این امر دارند، آقای حسن ماسالی اولین کسی نبودند که از شورا استعفاء دادند. ایشان طی یک اطلاعیه ای عضویت خود را تا اطلاع ثانوی در شورا معلق اعلام کردند. اگر بنا باشد بنا به گفته آقای کریم حقی "حق مسلم نسلهای جوان فعلی و نسلهای آتی است که در جریان وقایع تاریخی آنگونه که بودند و آنگونه که اتفاق افتاده اند قرار بگیرند". در آنزمان آقای ماسالی باید توضیح دهند، منظورشان از بینش و منش حاکم و لجن پراکنی که سبب شد تا ایشان عضویتش را در شورا معلق کند و یا بنا بر ادعای خودش اولین کسی باشد که از شورا استعفاء دهد، چه بود؟ در حالیکه بعضی از اعضای سابق شورا کناره گیری آقای ماسالی از شورا را در این رابطه می دانند که آقای ابریشم چی در آن مقطع تاریخی که بعد از مسعود رجوی فرد دوم در رهبری سازمان مجاهدین خلق بود، در یکی از جلسات شورای ملی مقاومت بیان می دارد که ما نمی توانیم بعضی از مسایل سیاسی را در جلسه شورای ملی مقاومت مطرح کنیم، چون چند ساعت بعد مقامات عراقی مطلع می شوند که ما چه تصمیماتی را اتخاذ کرده ایم. آقای ابریشم چی و عده ای از اعضای شورا به درست یا غلط در آنزمان بر این نظر بوده اند که گویا این فردی که اطلاعات را در اختیار دولت عراق قرار می داده است آقای حسن ماسالی بوده است. آنهم بدین خاطر که وی روابط حسنه ای با مقامات عراقی و حزب بعث عراق داشت. اگرچه این ادعا همچنان در ابهام باقی ماند و روشن نشد که آیا این فرد آقای حسن ماسالی بوده است یا نه؟ اما با گذشت زمان سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت و افرادی همچون آقایان مهدی ابریشم چی و مسعود رجوی به متحدین و وابستگان دولت عراق و حزب بعث تبدیل شدند.

شما دلایل تلاشی و شکست شورای ملی مقاومت را چگونه ارزیابی می کنید؟

شورای ملی مقاومت متلاشی شده است و همچون گذشته، سازمان مجاهدین خلق ستون فقرات این شورا را تشکیل می دهد. اما شورا پس از گذشت 17 سال از عمرش نه تنها کوچکترین موفقیتی در جهت رسیدن به هدف اصلی که کسب قدرت باشد، بدست نیاورده است، بلکه شورای ملی مقاومت بخصوص سازمان مجاهدین خلق از استقلال و آزادی که

محورهای اصلی میثاق و برنامه دولت موقت شورا را تشکیل می دادند، فاصله گرفته است. در جنگ 8 ساله عراق با ایران، شورا و مجاهدین نه تنها به عوامل نفوذی ارتش عراق و حزب بعث در ایران تبدیل شدند و به نفع ارتش عراق و رژیم صدام حسین جاسوسی کردند و در صفوف ارتش دشمن به ایران حمله کردند، بلکه در سطح بین المللی سیاستی همسو و هماهنگ با سناتورهای استعمارگر و ارتجاعی آمریکایی اتخاذ کردند. سازمانی که با همت سعید محسن ها، حنیف نژادها، بدیع زادگان ها، پا به عرصه حیات سیاسی گذاشت و روزی بخش لاینفک جنبش آزادیخواهی و ضد امپریالیستی ایران محسوب می شد در اثر سیاستهای عمیقاً ضد ملی و ضد دموکراتیک به یکی از بی آبروترین و بی حیثیت ترین جریانهای سیاسی ایران تبدیل شده است.

علت خروج جبهه دموکراتیک و آقای متین دفتری را از شورای ملی مقاومت چگونه تحلیل می کنید؟

من در رابطه با پاسخ به سئوالات قبلی اظهار داشتم که هدف از تشکیل شورای ملی مقاومت دست یابی سریع به قدرت سیاسی بود و همچنین گفتم که شورای ملی مقاومت که ستون فقرات آن را سازمان مجاهدین خلق تشکیل می داد و می دهد، در اثر اتخاذ سیاستهای عمیقاً ضد ملی و ضد دموکراتیک به یکی از بی آبروترین و بی حیثیت ترین تشکل های سیاسی ایران تبدیل شده است. اما در رابطه با این مطالب ضروریست متذکر شوم که بنظر من نمی توان درباره امر کسب قدرت به افراد و یا گروههای سیاسی که به شورای ملی مقاومت پیوستند ایرادی گرفت. که چرا چنین هدفی را در دستور کار خود قرار داده بودند. طرفداران پلورالیسم سیاسی نه تنها نباید با تشکیل و وجود سازمانهای سیاسی رقیب و مخالف که نظرات و اهداف متفاوت و متضادی را نمایندگی می کنند کوچکترین مخالفتی داشته باشند. بلکه همیشه باید از حق فعالیت سیاسی دگراندیشان پشتیبانی کنند. پس نباید با تشکیل شورای ملی مقاومت و یا ادامه حیات این تشکیلات صرفاً بعنوان یک سازمان سیاسی مخالفتی داشت. روی این اصل جداسدن افراد و یا گروهی از آن نمی تواند باعث خوشحالی باشد. بلکه انتقاد و یا مخالفت با شورای ملی

مقاومت و افراد و گروه‌های وابسته به آن تشکیلات باید با محتوای برنامه سیاسی و سمت و سوی این مبارزات و چگونگی عملکرد آن تشکل باشد.

آقای متین دفتری و خانم متین دفتری که بعنوان رهبران جبهه دموکراتیک ملی ایران به شورای ملی مقاومت پیوستند نه تنها شاهد این ماجرا بودند که آقای مسعود رجوی و دستیارانش، خانم مریم قجر عضدانلو(رجوی) را به مقام ریاست جمهوری منصوب کردند، همچنین آنها نیز این افتخار را بخود دادند تا در کابینه خانم مریم رجوی(قجر عضدانلو) عضویت داشته باشند.

بنظر من آقای متین دفتری و جبهه دموکراتیک ملی ایران باید پاسخگوی تمام سیاستها و عملکردهای شورای ملی مقاومت از جمله ارتش به اصطلاح آزادیبخش در مدت 16 سالی که با شورا همکاری داشته اند باشد.

پس جدایی تشکیلاتی و پایان دادن به یک ائتلاف تشکیلاتی به تنهایی کافی نیست، بلکه باید دقیقاً روشن کرد که از لحاظ سیاسی، از کدامیک از سیاستها و عملکردهای تاکنونی شورای ملی مقاومت و در واقع سازمان مجاهدین خلق فاصله گرفته می شود.

متأسفانه عده ای از ایرانیان بخاطر خصومت و کینه ای که با آقای مسعود رجوی دارند سعی می کنند تا سیاست ضد ملی و ضد دموکراتیک و خیانتها و جنایتهای شورای ملی مقاومت را فقط متوجه کج اندیشی مسعود رجوی بنمایند و افرادی همچون دکتر متین دفتری را عاری از خطا جلوه دهند. نگاهی به مصاحبه آقای دکتر کامبیز روستا با نشریه پیوند، دقیقاً چنین شیوه ای را نشان می دهد. دکتر روستا بجای اینکه برای خواننده نشریه پیوند توضیح دهد که چه مسایل سیاسی سبب شد تا ایشان در اوایل انقلاب که جبهه دموکراتیک ملی ایران تشکیل شد، بجای پیوستن و همکاری با این جبهه، که عده ای از آشنایان و دوستان قدیمی وی نیز در آن فعالیت می کردند، به انتشار نشریه "نافرمان" پرداخت و از این طریق به تبلیغ نظرات انارشویستی دامن زد و همچنین توضیح دهند که بعداً چه مسایلی باعث شد تا شخص وی که با هرگونه نظرات توتالیتر و منش دیکتاتوری مخالفت داشت و بر هومانیزم تکیه می کرد، یک مرتبه حاضر به همکاری با سازمان

مجاهدین خلق و فردی همچون مسعود رجوی که اعمال و اراده و زورگویی و تمام خواهی وی معروفیت خود را داشت، بشود.

در همان زمانیکه آقای دکتر کامبیز روستا نشریه "نافرمان" را منتشر می کرد، نوشتار مسعود رجوی و سازمان مجاهدین خلق که حکایت از دامن زدن به "کیش شخصیت" داشت و این نوشتار در سطح وسیعی در دسترس همگان قرار داشت و همینطور در آن مقطع تاریخی افکار عمومی شاهد این واقعبت بود که آقای مسعود رجوی و سازمان مجاهدین خلق منتهای کوشش خود را به خرج دادند تا از سوی رهبر جمهوری اسلامی بعنوان سازمان جوانان شریک قدرت شوند، حتی به آیت الله طالقانی و آیت الله منتظری و بخاطر رسیدن به این هدف نیز متوسل شدند، تا بلکه با کمک آنها رضایت خاطر و توافق رهبر جمهوری اسلامی را جلب کنند، اما، رهبر بدین خاطر که این گروه سیاسی، گروه سیاسی با طرز فکر اسلامی نیست، حاضر نشد به نظرات التقاطی مجاهدین که تحت تاثیر افکار "کمونیستی" بخصوص "لنین" قرار داشت، مهر تایید بزند. اما آقای دکتر کامبیز روستا ناشر "نافرمان" در مصاحبه با نشریه پیوند چنین جلوه می دهد که گویا وی پس از اینکه از طریق "شورای متحد چپ" به شورای ملی مقاومت پیوستند، تازه باین کشف بزرگ نائل شدند که مجاهدین لنینیست یعنی استالینیست هستند. این گفتار وی بیانگر این واقعیت است که دکتر روستا با خودش به صداقت رفتار نمی کند! و برعکس خواست کریم حقی، گفتار وی نه تنها کوچکترین کمکی به انتقال "وقایع تاریخی، آنگونه که بودند و آنگونه که اتفاق افتادند" به نسل بعدی نکرده است، حتی وی در این گفتار تعریف غلطی از "فاشیسم" که یکی از عنصرهای اصلی تشکیل دهنده آن عنصر "نژادپرستی" می باشد ارائه داده است و برای خواننده نشریه پیوند چنین جلوه می دهد که گویا فاشیسم مترادف با توتالیتاریسم هست. در حالیکه همانطور که اشاره رفت علاوه بر "نژادپرستی" یکی دیگر از خصوصیات فاشیسم "توتالیتاریسم" هست. پس، بنا براین هر توتالیتاریسمی اگر نژادپرست نباشد، فاشیست نیست!

دکتر روستا در دفاع از دکتر متین دفتری میگوید:

هدا(متین دفتری) به طور مشخص بدلیل "پوزسیون" سیاسی ای که از آن می آمد در مقابل رجوی جبهه داشت. باید این حق را در قبال او ادا کرد، حالا اشکالش را هم می گویم، هدا معتقد بود که لیبرال، لیبرال به معنای سیاسی، باید با مردم رفتار کرد. خودش هم چنین آدمی نیست اگر او را بشناسید. او خیلی آدم با ادبی است. از خانواده ای خیلی خوب، و بنابراین آن نوع شقاوت های مسعود رجوی با شخصیت هدایت الله متین دفتری همخوانی ندارد. منتهی مهدی خانبابا تهرانی تمام کوشش خود را بکار برد تا هدایت الله متین دفتری را در شورا نگه دارد.

ولی دکتر روستا روشن نمی کند، شخص "لیبرالی" همچون دکتر متین دفتری اگر تحت تاثیر خانبابا تهرانی قرار گرفت و بر خلاف تمایلات نظری اش تن به این امر ناگوار داد که به همکاری خود بعنوان نماینده جبهه دموکراتیک ملی ایران با شورای ملی مقاومت و مسعود رجوی ادامه دهد، چرا در زمانیکه مهدی خانبابا تهرانی بعنوان نماینده "شورای متحد چپ" شورای ملی مقاومت را ترک کرد و دلایلی هم درباره علل کناره گیری "شورای متحد چپ" در تاریخ 15 فروردین ماه 1364 انتشار داد. هنوز به مدت 13 سال به عضویت خود بعنوان جبهه دموکراتیک ملی در شورای ملی مقاومت ادامه داد؟ اما با قدری توجه به گفتار دکتر روستا خواننده می تواند به روشنی به تضاد گفتار وی پی ببرد. دکتر روستا در ادامه سخنانش می گوید:

هدایت الله متین دفتری در آن زمان معتقد بود که هیچ نیروی مقاومتی بیرون از مجاهدین وجود ندارد. فقط شورا است و لاقلاً مقاومت می کند علیه رژیم، و من نظرم این بود که اینها دیکتاتورهای کوچکی هستند و ایدئولوژیگمان فکر می کنند. شما حتی انقلاب ایدئولوژیک اول و دوم را به یاد دارید. سازمانی که این گونه عمل می کند لنینیست است. یعنی استالینیست است و سازمان استالینیستی محکوم است که بنا بر ایدئولوژی خودش، طرفدارانش را سرکوب کند.

آقای دکتر روستا "دیکتاتور" بودن و "سرکوبگری" مجاهدین و مسعود رجوی را در رابطه با "لنینیست" بودن آنها ارزیابی کرده است. اما روشن نیست که اگر چنین است که لنینیست ها دیکتاتور و سرکوبگرند و دکتر روستا این واژه ها را بخاطر مبارزه لفظی و

پلمیک ارزان با مجاهدین استفاده نکرده است، پس چرا وی با عناصری که خود را علناً لنینیست می نامند و ایدئولوژی لنینیستی بخشی از هویت سیاسی آنها را تشکیل می دهد، مجدداً سر همکاری را باز کرده است.

اما برگردیم به بررسی متن اطلاعیه جبهه دموکراتیک ملی به تاریخ 8 مرداد 1377، دکتر متین دفتری می نویسد:

جبهه دموکراتیک ملی ایران بعنوان پیشگام نفی رژیم ولایت فقیه در تمامیت آن که با "نه" بزرگ خود در رفراندوم برقراری جمهوری اسلامی در نوروز 1358 لقب نیم درصدی های بی حیا را به خود خرید، همچنان بر سر مواضع خود پا بر جاست.

آقای متین دفتری به این واقعیت توجه نمی کند که اگر در آن مقطع تاریخی (19 سال قبل) صفت "بی حیا" صفتی بود که به هیچوجه نمی توانست برآورنده جبهه دموکراتیک ملی و اعضاء تشکیل دهنده آن باشد، سیاست و عملکرد آن زمان جبهه دموکراتیک ملی عکس آن ادعا و تهمت را بوضوح ثابت می کند. اما، فعالیت بیش از 16 سال جبهه دموکراتیک ملی در شورای ملی مقاومت نه تنها باعث شد تا تمام مواضع ملی و دموکراتیک جبهه دموکراتیک ملی را خدشه دار کند - همصدا و همگام شدن با صدام حسین و سناتورهای استعمارگر آمریکایی از قبیل داماتو - بلکه ماهیت این سازمان و رهبرانش را نیز به زیر سؤال برد.

دکتر متین دفتری و جبهه دموکراتیک ملی به تاریخ 8 مرداد 1377 در جواب به اطلاعیه 28 تیر 1377 شورای ملی مقاومت صحبت از مخالفت جبهه دموکراتیک ملی با هر گونه شایعه پراکنی و نیز برچسب زنی، افترا و هتک حرمت نموده و بر امر دفاع از "آزادی بیان" و "کثرت گرایی" تاکید کرده است. وی خیال کرده است با بکار گرفتن چنین واژه هایی خواهد توانست پرده استتاری بر سیاست و عملکرد 16 سال همکاری وی با شورای ملی مقاومت و آقای رجوی بکشد. بدون اینکه به این واقعیت توجه نماید که هزاران سند و نوشته شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق حکایت از این امر دارند که هر زمان فردی و یا سازمانی از اپوزسیون جرئت می کرد، نظراتی عکس

نظرات شورا و مجاهدین طرح نماید، با بدترین و رکیک ترین اتهامات، برچسب ها و لجن پراکنی های دستگاههای تبلیغاتی شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق روبرو می شد.

مگر این سازمان مجاهدین خلق ستون فقرات شورای ملی مقاومت نبود که مقالاتی به امضاء دختر برادر علی اصغر حاج سید جوادی انتشار داد و از این طریق انواع بی حرمتی و توهین و برچسب را نصیب وی نمود!

مگر جلسه سخنرانی دکتر بهمن نیرومند از سوی چماقداران و اراذل و اوباش وابسته به شورای ملی مقاومت و مجاهدین در شهر کارلسروهه آلمان به هم زده نشد و بدترین اتهام و افتراء را نثار وی نکردند!

مگر نویسندگان ایران زمین و مجاهد مهدی خانابا تهرانی را با رکیک ترین اتهامات و فحشهای چاله میدانی بمباران نکردند!

مگر فردی با نام مستعار احمد صابری در نوشته ای تحت عنوان "ماموریت جدید پاسداران سیاسی رژیم" تطهیر تروریسم آخوندها در نشریه مجاهد 12 خرداد 1377 به نقل از اطلاعیه 7 فروردین کمیسیون امنیت و ضد تروریسم شورای ملی مقاومت، 6 نفر از ایرانیان برون مرز از جمله مرا(منصور بیات زاده)، به پاسدار سیاسی رژیم منتسب نکرد! و...

عکس العمل آقای هدایت الله متین دفتری و جبهه دموکراتیک ملی در مقابل اینهمه نامردمی، سکوت محض بوده است. و در واقع این خانم و آقا و سازمانشان دکوری در تجمع شورای ملی مقاومت بودند که 16 سال آزرگار به صورت ابزاری در خدمت سیاستهای بغایت ارتجاعی و ضد ملی آن تشکیلات قرار داشتند.

اگر آقای متین دفتری علاقه دارد که گفتار ایشان در رابطه با دفاع از آزادی بیان و کثرت گرایی و مخالفت با هر گونه شایعه پراکنی، برچسب زنی، افتراء و "هتک حرمت" از سوی نیروهای اپوزسیون دموکرات و آزادیخواه و ملی جدی تلقی شود، قبل

از هر چیز ضروریست تا مواضع خود را در رابطه با سیاست و عملکرد شورای ملی مقاومت، سازمان مجاهدین خلق و مسعود رجوی در مدت زمان 16 سال همکاری، روشن نماید و از روابط پشت پرده با صدام حسین و حزب بعث عراق، سازمانهای جاسوسی کشورهای غرب و کشورهای عربی و سناتورهای استعمارگر آمریکا پرده بردارد، و در رابطه با حبس و شکنجه آن عده از مجاهدین که بخاطر مخالفت با سیاستها و عملکردهای شورای ملی مقاومت و مجاهدین خلق در زندانهای دولت به اصطلاح مقاومت مریم خانم فجر عضدانلو در عراق گرفتارند سکوت را بشکند.

دکتر محمد برقعہ ای

آقای دکتر برقعہ ای میخواستم بفرمایید که از نظر شما دلایل تشکیل شورای ملی مقاومت چه بود؟ و علل شکست و ناکامی این شورا را چگونه تحلیل می کنید؟

تشکیل شورای ملی مقاومت یک عمل طبیعی در روند مبارزه بود که در عین حال فاقد ارزش سیاسی و استراتژیکی بود. طبیعی از آن رو که نیروها و افرادی که یکی پس از دیگری از حکومت آقای خمینی شکست خورده و از میدان مبارزه بیرون رانده شده بودند به دور هم گرد آیند. به امید آنکه مبارزه را ادامه دهند. فاقد ارزش سیاسی بود، زیرا نه از نظر تئوریکی بنیان درستی داشت یا می توانست داشته باشد و نه راهی به آینده ای، هر چند دوردست، می توانست ببرد. شورایی که شورا نبود، ائتلافی از نیروها که ائتلاف نیروها نبود. کپی برداری ناقصی از انقلاب بود که با آن نیز همخوانی نداشت.

اجازه بدهید کمی مطلب را بشکافم. در ایام تشکیل شورا تمام شکست خوردگان میدان نبرد، گریختگان به خارج از کشور دم از پیوستگی و یکپارچگی میزدند و می گفتند همانگونه که در زمان انقلاب همه یکصدا شدیم و متحد تا حکومت شاه را برانداختیم. حال هم اگر چنین کنیم، حکومت خمینی را سرنگون می کنیم. این نظر دو اشکال اساسی داشت.

* در ایام انقلاب نه ائتلافی میان نیروها بود و نه شورایی، بلکه یک رهبری بود که بر موج نارضایتی ها سوار شده بود و توسط سازمان روحانیت حرکت را هدایت می کرد. سازمانی که در عین حال که حزب و سازمان سیاسی به شکل کلاسیک خود نبود و اعتبار مبارزاتی هم نداشت، اما مجموعه ای بود که در طی قرون منافع صنفی یافته بود و راه کارکردن با یکدیگر را فرا گرفته بودند.

در جامعه نیز سازمان و نیروی سیاسی واقعی پایداری وجود نداشت تا مسئله ائتلاف و عمل شورایی به معنی واقعی خود مطرح باشد. بلکه عده ای افراد با اعتبار سیاسی و اجتماعی را جامعه می شناخت، بعلاوه چند سازمان سیاسی، نزدیک به دو دهه بود که

حضور و وجود واقعی نداشتند. مجاهدین خلق هم عملاً وجود نداشت و سازمان چریکهای فدایی هم نزدیک به یکماه قبل از انقلاب اطلاعیه داد که غافلگیر شده و پیش بینی انقلاب را نکرده و جمع بندی لازم را ندارد.

بدین ترتیب در نهایت امر عده ای افراد خوشنام و با اعتبار سیاسی بودند که با آقای خمینی کنار می آمدند. در حقیقت آقای خمینی با دادن امتیازاتی از آنان یارگیری می کرد. بهمین سبب نیز این همکاری را نه می توان ائتلاف خواند، نه شورا، بلکه نوعی توافق بود که راه و رسم کلی آنرا هم رهبری دیکته می کرد.

چنین الگویی نیز ظاهراً در ذهن آقای رجوی بود. زیرا تنها سازمان و تشکل واقعی شورای ملی مقاومت، سازمان مجاهدین بود و تنها فردی هم که از اعتبار سیاسی بالایی در آن جمع برخوردار بود آقای بنی صدر بود که او نیز با گذر زمان، اعتبارش که از مقام ریاست جمهوری ریشه می گرفت رنگ می باخت و مجدداً تبدیل به همان سردار بزرگ با چندین تن سرباز میشد.

دیگر اعضای شورا هم در اوج خود افراد صاحب نام سیاسی ای بودند بدون پشتوانه عملی قدرت سیاسی. یعنی نه سازمانی بدنبال خود داشتند، نه امکانات مالی یا پیوندهای قدرتی در سطح جهانی. در یک کلام در بهترین شکل خود یک "اعتبار سیاسی" بودند تا یک "نیروی سیاسی" از این روی اطلاق "شورا" و "ائتلاف" نیروها، "اتحاد نیروهای سیاسی" همه بی معنی بود، و ادعاهایی چون "حقوق مساوی اعضاء" و اینکه سازمان مجاهدین نیز یک رای در میان سایر آراء باشد، همه مطالب غیر واقعی سیاسی بود، و سخنان فریبنده ای بود که آقای رجوی برای منافع خود می گفت و خوش باوران نیز یا آنرا باور میکردند و یا به احتمال زیاد به خود می باوراندند.

* ارزیابی از زمان و شرایط مبارزه جدید نیز نادرست بود، حکومت آقای خمینی، حکومت شاه نبود که چون عصای سلیمان موریانه خورده باشد و به بادی فرو افتد. حکومتی بود که از انقلاب آمده بود و ریشه در باورهای مردم داشت و بیدی نبود که به این بادهای بلرزد و غولی بود که بدون جاری شدن سیلاب خود از پای در نمی آمد. لذا

تاکتیک بسیج عمومی برای سرنگونی یک نظام منفور و مطرود که در زمان شاه کار میکرد در اینجا معنی نداشت.

افراد و سازمانهای جمع شده در شورا نیز قدرت خود را زیاده گرفته بودند و بهمین سبب نیز خام خیالی میکردند که می توانند در چند ماه نظام حاکم را سرنگون سازند. حاصل این شعارهای غلط بی اعتباری سیاسی بود که با هر عدم موفقیت بیشتر می شد. تاکتیکهای مبارزاتی نیز بر مبنای همان شعارها و اندیشه برگزیده می شد و بجای برنامه ریزی برای یک مبارزه طولانی مدت اهداف کوتاه مدت و ضربه ای مورد نظر قرار می گرفت که ناگزیر هم، شکست پیاپی را بدنبال میآورد.

شکست پیاپی، نبودن یک برنامه مبارزاتی مناسب، عدم آمادگی برای یک کار طولانی مدت سیاسی حاصلی جز سرخوردگی پیوسته ندارد و سرخوردگی پیوسته نیز همیشه انشعاب و گسستگی را بدنبال میآورد. زیرا عده ای متوجه می شوند که احساساتی و خام طبعانه حرکت کرده اند. جمعی نیز انگشت ملامت را بسوی همراهان تازه آشنا بر می دارند و ستیزه داخلی را آغاز می کنند، و بالاخره بعلت پاسخگو نبودن اندیشه حاکم بر شرایط زمان فروریزی بنای شورا و اتحاد را ناگزیر می کند.

از سرنوشت کنونی شورای ملی مقاومت چه درسهایی را می توان آموخت؟

درسی که از آن تجربه برای حرکت های آینده می توان آموخت، آنست که ائتلاف و اتحاد "مسئله فی مابین نیروها است" در خارج از کشور نیز هیچ نیروی سیاسی وجود ندارد و پس از دو دهه گسست خارج نشینان از متن مبارزات داخل، دیگر نیرویی را در داخل کشور رهبری، هدایت یا راهنمایی نمی کنند. لذا سخن از ائتلاف میان نیروهای سیاسی و اتحاد نیروها همه بی معنی و نادرست است. بلکه برای هر گونه کار مشترک سیاسی و توافق در خارج کشور دو اصل را باید در نظر گرفت:

از آنجا که میدان مبارزه در داخل کشور است و در آنجا نیز در زمان حاضر نیروهای سیاسی و اجتماعی به اشکال مختلف وجود و حضور عینی دارند، لذا ائتلاف و شورا اگر

معنی و کاربردی داشته باشد در آنجا است و نقش خارج از کشور فشار فکری و سیاسی در راه تسهیل این امر است.

آنچه برای سیاسیون خارج از کشور معنی دارد "توافق" است نه "ائتلاف" زیرا لازمه توافق وجود نیروهای سیاسی نیست بلکه اعتبارهای سیاسی هم می توانند با یکدیگر توافق کنند.

بازده و تولید چنین مجموعه به توافق رسیده ای نیز بیشتر یک امر آموزشی و یک اندیشه سیاسی بعلاوه عملیات پشتیبانی است تا یک عمل سیاسی برای بدست گرفتن قدرت. اینکه چگونه می توان موارد مشترک میان اندیشه های مختلف را یافت.

هنر کار گروهی چیست. شاید اساسی ترین کاریست که در خارج کشور می توان انجام داد. دستیابی به این امر بعنوان یک الگو و سرمشق فکری و سیاسی دستاورد بزرگی است که تجربه آن می تواند برای مبارزات داخل کشور نیز راهگشا باشد.

از آنجا که نقش اصلی مبارزات سیاسی خارج از کشور کار پشتیبانی نیروهای داخل کشور است لذا اگر گروهها و افراد سیاسی خارج از کشور بتوانند یک مجموعه هماهنگ را برای عملیات لجستیکی و پشتیبانی خود پایه ریزی کنند، ناگزیر به ائتلاف نیروها در داخل نیز یاری بسیاری می رسانند. زیرا از آنجا تمام آن نیروها از این واحد متشکل استفاده میکنند، خود به همدیگر نزدیکتر می شوند و ضرورت همکاری و ائتلاف با همدیگر را احساس می کنند.

برای مثال سیاسیون خارج از کشور باید بکوشند در مبارزاتی با هم بصورت یکپارچه عمل کنند. مثل تماس با سازمانهای بین المللی، جلب توجه سازمانهای حقوق بشر به ستم هایی که در ایران می رود، ایجاد فشار بر دولتهای جهان از طریق جلب افکار عمومی ملتهایشان، افشاگری در دادگاههایی چون دادگاه میکونوس، کمک به تامین مالی نیروها و افراد مبارز داخل کشور، اینگونه کارهای مشترک است که زمینه توافق و همکاری واقعی سیاسی را ایجاد می کند، نه ائتلافهای صوری میان افراد و سازمانهای بی پشتوانه ای که خود را نیروی سیاسی می خوانند.

آقای رضا چرندابی

آقای چرندابی می خواستیم توضیح بدهید که علت تشکیل شورای ملی مقاومت را در چه می بینید؟

سالیانی چند آرمانخواهان جوان سالهای پایانی چهل و اوایل دهه ی پنجاه، که ویژگی شان در یک کلام فداکاری و از خودگذشتگی بود، برای استقرار جامعه ای آزاد و برابر و دموکراتیک، پیکار کرده بودند. آن نسل که زمین انقلاب را پیگیرانه و مومن آبیاری کرده بود، فقر و نداری را و سفره های بی نان را دشمن بود و کودکان را خندان و با لباسهای نو آرزو داشت. با انقلاب 57، اما، ناکجاآباد نسل فرا نرسید. در آن سالها حتی تصور این هم که از میان نیروهای "صف خلق" چنین اهریمنانی سر برآورند، قابل تصور نبود. با انقلاب بهمن و استقرار جمهوری اسلامی، دوران رومانیسم انقلابی، در عمل، بسر آمد. سیاست چون واقعیت و برآیند تمایلها و توازن نیروها، در عرصه ی حیات اجتماعی، که هر بخش آن گرایشها و خواستههای خود را به میان می آورد، طرح گردید.

شورای ملی مقاومت در سالهایی موجودیت یافت که واقعیت تلخ شکست، روز بروز عریانتر می شد. شکستی که بسیاری از آرزوها و امیدهای نسلی را که جوینده ی آزادی و دموکراسی بود، زیر تنه ی سنگین خویش، بیرحمانه نابود می کرد. شکست اما اتفاقی لحظه ای و آنی نبود. یک پروسه ی سیاسی بود. پروسه ای که کیفیت متفاوتی از ارزیابی ها را با خود به همراه داشت. در آغاز این پروسه، اشتباهات در تاکتیک، علت انگاشته می شد. آرام آرام، اما، باورهای سیاسی و ایدئولوژی های موجود، نیز، زیر سؤال رفتند. به انتهای پروسه که رسیدیم شک، ابهام و سؤال هیچ و دقیقاً، هیچ مرزی را درنوردیده باقی نگذارد.

اگر عقلانی به موضوع تحول و تغییرات سیاسی در کشور برخورد می شد، مدتها پیش از سال 1360 بایستی شورایی برای هماهنگی مقاومت ملی در برابر استبداد و نیروهای

حامل آن، تشکیل می شد که شاید در آن صورت ارتجاعی سیاه به نام ولایت مطلقه ی فقیه، توانا به سلطه ی بلامنازع بر کشور نمی شد، اما در سالهای پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، نه درک صحیحی از "سیاست" در میان روشنفکران و نیروهای سیاسی موجود بود و طبعاً نه تصویری درست از پیروزی و راههای رسیدن به آن. در برابر افسانه ی شکست ناپذیری رژیم شاهنشاهی، توهم صداقت و خلوص نیت نیروهای مخالف و "خلقی" حکم می راند. ناپختگی اکثر روشنفکران را هم که به این مجموعه بیافزاییم، معمای نبود یک جبهه و یا ائتلاف دموکراتیک، از نیروهای مخالف رژیم پهلوی، با خواسته ها و برنامه ی روشن، قابل فهم تر می شود.

هنوز هم، اما، باوری نادرست، در میان فعالین و دست اندرکاران سیاسی، از آن روز ها رایج است. بر اساس این پنداشت، گویا که پیروزی بر رژیم شاهنشاهی، نتیجه ی یک ائتلاف گسترده ی ملی بود. این اشتباه ریشه در نا آشنایی ما با ائتلاف و روابط متقابل دموکراتیک دارد که همین ناآشنایی و بیگانگی با مفاهیم، علت شکست و ناکامی شورای ملی مقاومت و نیروهای شرکت کننده در آن نیز گردید.

حقیقت آن است که "همه با هم" خمینی، ائتلاف سیاسی نیروها و نشانه ی روابط دموکراتیک در میان آنان نبود. ائتلاف سیاسی یعنی تقسیم رهبری و پذیرش این تقسیم از جانب نیروهای سیاسی شرکت کننده در آن. شرط اول و اساسی هر ائتلاف سیاسی، پذیرش واقعیت وجودی نیروهای شرکت کننده در آن ائتلاف و پذیرش حق حیات مساوی برای برنامه ها و پروژه های اجتماعی این نیروها در سازندگی نهادهای اجتماعی می باشد. وجه تعیین کننده در یک ائتلاف رهبری جمعی و مشارکت عمومی نیروهای شرکت کننده، در اتخاذ تاکتیک ها و تصمیم گیریهای ضروری برای دست یابی به هدف می باشد و از سوی دیگر بیانگر ذهنیت دموکرات و پلورالیستی نیروهای شرکت کننده در آن ائتلاف در برگزیده ی روحیه ی تحمل، رواداری، مسامحه، بردباری و پذیرش دگراندیش، در عرصه ی سیاسی اجتماعی می باشد. ائتلاف بر پایه ی برنامه و منشور سیاسی مشترک که به تصویب جمعی شرکت کنندگان رسیده باشد، پا به عرصه وجود می گذارد.

واقعیت آن است که در پیروزی انقلاب اسلامی، هیچگاه ائتلافی میان نیروهای سیاسی شکل نگرفت. رهبری انقلاب در بست در اختیار خمینی بود. خمینی هیچ یک از نیروهای سیاسی آن مقطع را هرگز به رسمیت نشناخت. برنامه و منشور سیاسی مشترکی که به تصویب نیروهای سیاسی رسیده باشد، در میان نبود. در انقلاب 57 همه ی نیروهای سیاسی تسلیم بدون قید و شرط خمینی و رهبری او شده بودند.

همه با هم خمینی "همه با من" بود و "من" او اسلام و نهضت اسلامی بود که خود آنرا رهبری می کرد؛ در حالی که برای دستیابی به دموکراسی و آزادی در ایران، راهی جز فراهم آوردن یک ائتلاف بزرگ ملی از نیروها و جریانات سیاسی که در حرف و عمل، پایبند به اصول و قواعد دموکراسی و روابط دموکراتیک باشند، وجود نداشت.

از بهمن 57 تا بهار 60، روشنفکران سیاسی ایران از آنچه که گذشته بود جمع بندی کامل و صحیحی در دست نداشتند؛ اما حاکمیت ارتجاع سیاه و مواجه شدن با رژیم که توانایی سرکوبش حیرت برمی انگیزت، ضرورت سازماندهی همکاری مشترک و هماهنگ مخالفین را در دستور روز قرار داده بود. شورای ملی مقاومت، محصول و شاید هم بتوان گفت ضرورت این شرایط بود.

شما عوامل شکست و ناکامی شورای ملی مقاومت را در چه می بینید؟

عوامل شکست شورای ملی مقاومت را بایستی در بستر چنین زمینه ای، از میزان رشد تفکر سیاسی و بلوغ نیروها، بررسی کرد. همچنان که به اشتباه عمومی سیاسیون در باره روند مبارزه ی مشترک پیش از پیروزی بر رژیم پهلوی اشاره کردم، در سال 60 نیز که شورای ملی مقاومت پا به عرصه معادلات سیاسی گذارد، برداشت نادرست از ائتلاف سیاسی و مفهوم روابط دموکراتیک، در میان غالب نیروهای سیاسی، رواج داشت. جز این هم توانست باشد. درک سیاسی و بالندگی اندیشه، در یک جامعه، به ذهنیت فرهنگی آن جامعه، به حافظه تاریخی نیروها و به فرهنگ سیاسی فعالین حوزه سیاست بستگی دارد. در جامعه ای که فرهنگ عمومی، از عقب ماندگی و نا رساییهای شدید رنج می

برد، سنت چون بختگی، مجاری تنفسی مدرن و پیش رو را سد کرده است، تنگ نظری، انحصارگری همراه با خشونت و عصبیت، گفتمان رایج آحاد سیاسی و حتی غیر سیاسی می باشد، نمی توان در انتظار ظهور نیروهای سیاسی دموکرات، روادار، بردبار و سازنده بود. غالب تحقیقاً مطلق نیروهای سیاسی، از ملی گرا تا چپ، از مذهبی تا لاییک، به این بیماری ملی مبتلا بودند. در بستر این نگاه به سیاست و مسایل اجتماعی، آن که نیرو و توان بیشتری دارد دیگران را تسلیم خود و اتوریته اش می خواهد و آنانکه از نیرو و توان چندانی برخوردار نیستند، در رقابت با هم وزنه های خویش، در تلاش لانه کردن در دل نیروی بزرگتر و "اتوریته ی بر حق" بر می آیند، و در این دایره ی تاسف آور، آنچه که باز تولید می شود جرثومه ی فرهنگ و منش پست و دون اجتماعی یک کشور است. مبالغه نیست اگر بگوییم که "اتوریته" در چنبره ی این فرهنگ و روابط ناشی از آن، همچون یک حقانیت، در اذهان نیروهای سیاسی درگیر جلوه می کند. در درون شورای ملی مقاومت، سازمان مجاهدین خلق با تکیه بر نیرو و توان سازمانی و قدرت رزمی خویش، مدعی این اتوریته بود. بخت اما با آنان چندان یار نبود که همراه شان رییس جمهور منتخب با 11 میلیون رای مردم، جای گرفته بود. مشکل سازمانها و گروههای کوچکتر و شخصیتهای سیاسی تشکیل دهنده شورای ملی مقاومت هم تا حدودی به انتخاب میان "اتوریته" ها بر می گشت؛ اما با جدایی آقای بنی صدر، از ائتلاف با مجاهدین، این مشکل در عمل بر طرف گردید.

سازمان مجاهدین خلق رفته رفته به سمبل فقر و عقب ماندگی فکری و فرهنگی حوزه ی سیاست تبدیل شد؛ در حالیکه تحولات جهانی، از یک سو، و تحلیل جامعه شناسانه ی شکست انقلاب 57 از سوی دیگر، به مجموعه نیروهای سیاسی کشور امکان ریشه یابی نارساییها را ارزانی داشت. سازمان مجاهدین برای حفظ خود، نیروهایش و اتوریته اش، بر طبل پوسیده ی عقب ماندگی کوبید و در مسیر جدایی از جوانه های اندیشه مدرن و دموکراتیک، تا مرز در یوزگی صدام و صدامیان جهان پیش رفت.

سرآغاز پروسه شکست شورای ملی مقاومت از آنجا خودنمایی کرد که سازمان مجاهدین خلق تلاش کرد که هرگونه مرآوده ی سیاسی و گفتگو و دیالوگ با نیروها و جریانات

انتقادی را ممنوع و مسدود سازد. می دانیم که نیروها و جریاناتی که در انزوای سیاسی و چهاردیواری تنگ باورهای جزمی خود بسر میبرند مشکل چندان در ساختن و پرداختن دشمنان و اضداد آشتی ناپذیر، برای خود و قبولاندن این دشمنان به هواداران و اعضای اکثراً ساده پندار و آسانگیر خود ندارند. این نیروها شبیه جوامع بسته هستند، و سبیل جوامع بسته، زندگی قبیله ای می باشد که در وحشت دائمی از تماس و امتزاج با دنیای بیرون قبیله ای خود بسر می برند. در محیط زندگی قبیله ای دوستان و دشمنان، ازلی و ابدی هستند. هر کس که با قبیله نیست، چون عضو قبیله دیگر است، پس بر قبیله می باشد. تغییر در باورها، اخلاق و سنتها گناهی نابخشودنی می باشد که هر عضو ساده آن قبیله، با جدیت بایستی از آن پرهیز کند. آنان که با سازمان مجاهدین خلق، پس از جدایی حزب دموکرات کردستان و بنی صدر و دیگر نیروهای تشکیل دهنده اولیه باقی مانده اند، بر این مواضع و مقررات و محرّمات زندگی قبیله ای گردن نهادند و با نام، حیثیت و آوازه خود، به یاری فرقه ی اسماعیله ی معاصر برخاستند. مترجم "دادگاه تاریخ" توجیه گر بازداشتگاهها و دادگاههای رمادیه ی عراق شد. روشنفکری تاوان مقهوریت در برابر "اتوریته" را پرداخت.

آقای چرندابی شما علت و یا علل خروج جبهه دموکراتیک ملی و آقای متین دفتری را از شورای ملی مقاومت معلول چه عواملی می دانید؟

درباره این موضوع که دلایل جدایی جبهه ی دموکراتیک و شخص آقای متین دفتری از شورای ملی مقاومت، و یا بهتر بیان کرده باشم، همکاری با سازمان مجاهدین خلق چه بوده است، شاید تنها مرجع صالح برای جواب دادن و روشن کردن موضوع، شخص آقای متین دفتری باشند؛ اما اگر بخواهیم فرضیات سیاسی خود را برای پاسخگویی به این امر، اساس قرار دهیم به نتایج خوشبینانه ای دست نخواهیم یافت.

روابط غیر دموکراتیک سازمان مجاهدین خلق با دیگر نیروهای سیاسی نمی تواند علت این جدایی باشد؛ چرا که سابقه آن به حدود 15 سال پیشتر بر می گردد. مناسبات

دموکراتیک درون سازمان مجاهدین خلق و وجود زندانها و شکنجه گاهها در عراق، برای عناصر و "بریده" های از سازمان مجاهدین خلق هم، طبعاً نمی تواند این جدایی را توجیه کنند؛ چرا که کوس رسوایی این مناسبات و فریاد دادخواهی شکنجه دیده ها و زندان کشیده های مجاهد، چندگاهی است که گوش فلک را کر کرده است و موضوع رسیدگی مجامعه و محافل حقوق بشری جهانی شده است. وابستگی به عراق و هم پیاله شدن با صدامیان و استخبارات او هم جزو علل نمی تواند محسوب شود. چرا که پیشینه ای بسیار طولانی دارد و از چندی پیش موجبات بدنامی مجاهدین خلق و شورای مقاومت وابسته به آن را فراهم ساخته است.

آنچه تازگی دارد و می توان تخمین این جدایی را بر آن اساس استوار کرد، تحولات سیاسی درون کشور، از فردای دوم خرداد 1376 می باشد. جنبش خودانگیخته و همگانی مردم، در مخالفت با نظام ولایت مطلقه فقیه و احتمالات سیاسی ناشی از آن، را به تحلیلها و ارزیابیهای نوینی می برد که هم عقلانی هستند و هم با توجه به قمار سیاسی مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت وابسته به آن، نمی تواند مورد عنایت این مجموعه قرار گیرند. در چنین فضایی که رای نزدیک به 22 میلیون ایرانی مطرح است، اتوریته مجاهدین خلق و توان نظامی، انسانی و مالی آن نمی تواند انگیزه ی کافی برای ادامه فعالیت در آن صفوف باشد. با نگرشی منطقی به اوضاع سیاسی و پیشینه ی این ائتلاف، تحولات سیاسی در درون کشور و میان نیروهای حاکمیت جمهوری اسلامی را می توان عامل این جدایی فرض کرد.

نکته ی مهم، اما، مهمتر از جدایی تشکیلاتی، مرزبندی آگاهانه با ادبیات و فرهنگ سیاسی عقب مانده و استبدادی مجاهدین می باشد. ما کسانی را می شناسیم که از مجاهدین جدا شده اند ولی همان بیان و نوع برخوردها را که جایی در صفوف نیروهای دموکراتیک ندارد، حامل هستند. جدایی از مجاهدین و شورای ملی مقاومت آنان، بدون نقد عمیق و آگاهانه ی فرهنگ سیاسی، منش و شیوه های توتالیتر آنان، در خدمت پیکار برای دموکراسی نمی باشد.

دکتر علی اصغر حاج سید جوادی

بعنوان اولین سنوال می خواستیم بدانیم که ضرورت تشکیل شورای ملی مقاومت از نظر شما چه بود؟

تکثیر هسته مقاومت یا هسته های مقاومت، پس از آن که یک گروه قدرت انقلابی را در مسیر خواسته های ضد انقلابی و ارتجاعی خود تصاحب کردند. بالقوه برای نیروهایی که برای استقرار حاکمیت مردمی و حکومت قانونی با رژیم شاه مبارزه می کردند یک ضرورت بود.

اما فعالیت بخشیدن به این ضرورت آنهم به صورت شورایی به تحقق شرایطی ضروری تر احتیاج داشت که طبعاً از محدوده امکانات و یا اراده و خواست صرف یک فرد و یا یک گروه خارج بود. هیچیک از مبارزین آن دوران چه به صورت فردی و چه به صورت گروهی، این واقعیت تاسف بار و عبرت انگیز را فراموش نمی کند. که گروهها و سازمانها در حال مبارزه، چه قبل از و چه پس از انقلاب، جز وحدت نظر در زمینه مبارزه با رژیم شاه، هیچ پیوند و رابطه و آشنایی و تماس با یکدیگر نداشتند و نه فقط این رابطه در زمینه یک تفاهم و اشتراک عملی و همکاری بین سازمانهای سیاسی از چپ و ملی و دموکرات و مذهبی وجود نداشت، بلکه جدایی و بیگانگی آنها نسبت به یکدیگر در حد دشمنی و خصومت بود.

چه در دوران قبل از انقلاب و چه در دوران پس از انقلاب هر سازمان و گروهی در کادر و حصار محدوده و حصار همان ایدئولوژی های خود نیز فکر و عمل گروهها و سازمانهای دیگر را مورد ارزیابی و قضاوت قرار می داد، و این داوری نسبت به گروههای دیگر نیز در هر سازمانی از قبل منفی و همراه با انواع پیشداوری های ذهنی آمیخته با جزمیات و دگم های ایدئولوژیک بود.

تکثیر هسته ای بعنوان شورای ملی مقاومت یعنی مقاومت را در چارچوب شورایی سازمان دادن بدون توجه با آثار ناشی از عوارض آن جدایی ها و پراکندگی ها و

خصوصیت ها و مرزهای غیر قابل عبور ایدئولوژیکی گروهها و سازمانهای عملی بر اساس استیصال و درماندگی ناشی از شکست در ناتوانی از ارزیابی شرایط و امکانات مبارزه پس از انقلاب بود.

شورای ملی مقاومت ساخته و پرداخته آقای رجوی عملی بر اساس شکست سیاسی و نظامی سازمان مجاهدین در مبارزه با آخوندها بود نه محصول احساس ضرورت در تداوم مبارزه و مقاومت در چارچوب نظام شورایی.

تحلیل شما در رابطه با عوامل تلاشی شورای ملی مقاومت چیست؟

قدرت ویرانگر و سرکوب خمینی برای مخالفان(نه تسلیم شدگان نظیر حزب توده و سازمان چریکهای فدایی اکثریت) دو راه بیشتر نگذاشته بود. یا فرار از کشور و یا دستگیری و زندان و شکنجه و اعدام و توبه.

رجوی در مصاف سیاسی با رژیم، سازمان نوپا و بدون تجربه و بدون ساختار منسجم حزبی و سازمانی مجاهدین را به شکست کشانده بود.

و در نتیجه در بستر همین حسابها و پیش بینی های غلط و توخالی، به این توهم دچار شد که با در افتادن با رژیم، مردم به صحنه مبارزه و مقاومت در برابر آخونها کشیده خواهند شد. این توهم و تصور عاری از منطق عقلانی او ریشه در اقبال و شور و علاقه قشرهای گوناگونی از مردم و مخصوصاً جوانها به جنبش های مسلحانه قبل از انقلاب نسبت به سازمان مجاهدین و همچنین سازمانهای چریکهای فدایی خلق داشت. مشکل دیگر او و رفقاییش، بی اطلاعی عمیق آنها از این مقوله جامعه شناسی تاریخی بود که جاذبه توده گرایی و پوپولیستی خمینی و آخوندها در توده های مردم و قشرهای ناراضی حاشیه نشین ها و آلونک نشین های شهری و روستایی به مراتب از جاذبه چریک نمایی و کاریسمای سازمان مجاهدین و رهبران آن بیشتر بود. به همین دلیل وقتی ضربه رژیم در حوادث خرداد 1360 بر سازمان مجاهدین به کشتار و شکار دسته جمعی جوانها

منتهی شد برای سازمان راهی جز خروج از کشور باقی نگذاشت. در نتیجه رهبری سازمان مجاهدین در تنگنای اختفاء و در خطر دستگیری، یعنی در مرحله شکست و ناتوانی کامل سیاسی و سازمانی دست به کاری زد که می بایست مدتها قبل از آن، در مرحله شکوفایی خود می زد. آنها مدتها قبل از اوجگیری روزافزون قدرت خمینی و آخوندها می بایست به فکر تشکیل یک جبهه مقاومت بر ضد ارتجاع و خودکامگی رژیم خمینی می افتادند. اما در آن دوران رهبران سازمان مجاهدین در فکر مصالحه سیاسی و گرفتن سهم از سفره ی گسترده انقلاب در ساختار قدرت بودند، و اما به خاطر ابتلای به همان توهمات ناشی از فرهنگ خرده بورژوازی خود، با تکیه بر قدرت تو خالی به شوق و شور انقلابی مردم، و نادیده گرفتن جاذبه عوامفریب خمینی در تقسیم قدرت به گرفتن سهم بیشتر بسته بودند.

رجوی و رفقای او در تشکیل شورای ملی مقاومت نیز نه فقط از این توهم شکست خورده تجربه نیندوخته بودند، بلکه در تجربه شورای ملی مقاومت هم نه تنها سهم بیشتر را در مدیریت و مسئولیت شورا نصیب خود کردند، بلکه در نیت و قصد نهایی خود هدفی جز تبدیل شورای ملی مقاومت به صورت ابزار و وسیله ای در خدمت سازمان مجاهدین خلق (بخوانید در انحصار قدرت رجوی) نداشتند.

صرفنظر از اینکه این شورا و مقدمات آن چگونه از مخفی گاه رجوی در تهران تا پاریس تعبیه و تدارک شد که خود داستانی جداگانه دارد. اما مروری بر احوالات شورای ملی مقاومت و تحولات درونی آن از روزهای آغازین تشکیل آن در پاریس تا امروز خود بهترین دلیل و سند شکست و تلاشی شورا را نشان می دهد. یعنی شکست و تلاشی شورای ملی مقاومت دلیلی جز این نداشت که آقای رجوی و همفکران او به جای اینکه سازمان مجاهدین خلق را وسیله تاسیس و توسعه و استحکام و دوام و پیروزی شورای ملی مقاومت درآورد، این شورا را در مسکنت بارتترین شکلی که می توان برای یک زایده بی هویت و توخالی ترسیم کرد، به وسیله و پوششی برای مخفی کردن خودخواهی ها و فرصت طلبی ها و خودکامانه خود تبدیل کرد.

در این جا از ذکر این واقعیت دردناک هم خودداری نکنیم که آنچه را که در مجموع به نام سازمان مجاهدین خلق نامیده می شود (گذشته از سابقه تاریخی آن در دوران قبل از انقلاب) نیز وسیله و ابزاری در خدمت خودخواهی و انحصارطلبی مطلق رجوی و حلقه محرمیت او نیست.

بنابراین در آغاز تشکیل شورای ملی مقاومت برخی از افراد و سازمانهایی که در فشار روزافزون سرکوب رژیم خمینی به خارج از کشور گریخته بودند، در روبه رو شدن با تنگناهای غربت و همچنین امیدوار بودن به تحولات آینده و شکست احتمالی رژیم خمینی در اداره امور کشور و گسترش نارضایتی مردم، به ضرورت همکاری و عضویت در شورای ملی مقاومت تن دادند، و پذیرش این عضویت و همکاری نیز از نظر آنها صرفاً بر اساس ساختار واقعی شورایی، یعنی استقلال کامل شورا از هرگونه سازمان و ایدئولوژی و وابستگی بود. کسانی امثال بهمن نیرومند، مهدی خانبابا تهرانی، ناصر پاکدامن، ابوالحسن بنی صدر و عبدالرحمان قاسملو رهبر حزب دموکرات کردستان با همه سوابق خود در مبارزات سیاسی دوران شاه در داخل ایران و با سالها فعالیت در کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج از کشور و با عضویت در سازمانهای سیاسی طبعاً به این علت عضویت شورای ملی مقاومت را نپذیرفته بودند که شخصیت و حیثیت و اعتقاد و ایمان خود را وسیله مشروعیت رهبری رجوی و توجیه شیوه های خودکامانه رهبری او قرار دهند. به این دلیل بود که این آقایان یکی پس از دیگری و یا با دلایل و علی که همه آنها سرانجام و به علت اصلی که شیوه انحصارطلبانه رجوی در مقام مسئول شورای ملی مقاومت بود. از این شورا خارج شدند، و هر یک به صورتی زیر رگبار توپخانه تهمت و ناسزای ماشین دروغ بافی و جعلی رهبری سازمان مجاهدین قرار گرفتند.

مسئله دیگری که نباید در زمینه تلاشی شورای ملی مقاومت فراموش کرد، اینست که شورای ملی مقاومت بدون اینکه از اساس عاری از خصوصیات و شرایط شورایی بود، حتی در زمان عضویت آقایان نامبرده نیز موفق به جلب افراد و گروههای سیاسی دیگر در حلقه شورا نشد و به عبارت دیگر شورای ملی مقاومت به شکلی که تشکیل شد و به

صورتی که به مسئولیت رجوی اداره شد، نه شورا بود و نه ملی. با ادعای رجوی بر مبارزه برای تبدیل نظام جمهوری اسلامی خمینی به نظام جمهوری دموکراتیک اسلامی، جنبه ملی بودن از شورا نیز از قبل، یعنی بدون رجوع به مردم مخدوش شده بود. اینکه روزگاری استالین در برآورد نفوذ پاپ در مبارزه با یورش نازیسم و سربازان هیتلر، به طعن و طنز گفته بود که پاپ چند لشکر دارد. در واقع حاکی از این بود که اگر او برای قدرت و نفوذ معنوی پاپ اعتباری قائل نبود. اما به لشکرهای خود و اعتبار نفوذ معنوی خود در میان قوم و ملت و ارتش خود اطمینان داشت. اما رهبری مجاهدین عموماً و رجوی خصوصاً نه دارای قوای بودند که بتواند به صورت جنگهای چریکی، بطور مداوم نیروهای مسلح رژیم خمینی را در صحنه مبارزه داخلی به زانو در آورد، نه دارای آنچنان نفوذی معنوی که بتوانند به عنوان نهاد معتبر مقاومت سیاسی، مورد امید میلیونها مردم زیر ستم خمینی و محافل سیاسی خارجی قرار گیرند.

آقای حاج سید جوادی شما خروج جبهه دموکراتیک و آقای متین دفتری، از شورای ملی مقاومت را به چه نحوی ارزیابی می کنید؟

باید قبل از همه از خود آقای متین دفتری پرسید. به همین جهت جواب من شاید در بر گیرنده همه ی علل مربوط به کناره گیری ایشان از چیزی به نام شورای ملی مقاومت نباشد. اما قبل از همه باید به این واقعیت اشاره کرد که به طور مسلم به جز حزب دموکرات کردستان و سازمان مجاهدین خلق، یک یا دو یا سه سازمان دیگری که در اعلامیه های خود شورای ملی مقاومت از آنها نام برده می شد. سازمانهایی ساختگی بودند که نه دارای تشکیلات بودند و نه دارای نفرات و اعضاء. اینگونه سازمانها در واقع وجود خارجی نداشتند و فقط به قصد شورایی جلوه دادن هر چه بیشتر زائده های کنار سازمان مجاهدین ایجاد شده بود.

مثلاً همین جبهه دموکراتیک، در دوران پس از انقلاب به ابتکار آقای متین دفتری و افراد دیگری نظیر شادروان شکرالله پاکنژاد، تشکیل شد، اما هرگز نتوانست دو سازمان

معتبر آن روزگار را که عبارت بودند از چریکهای فدایی و مجاهدین جلب کند. در این جا قصد ما ذکر تاریخچه این جبهه و شیوه عملکرد سیاسی آن، در رویارویی با حوادث و وقایع و یا سازمانها و افراد دیگر نیست. منظور ما فقط این است که بگوییم جبهه دموکراتیک نیز در تنگاتنگ حوادث آن دوران مجالی برای نهادینه شدن نظری و عملی خود بدست نیاورد. و اگر همچنان چیزی به این نام وجود دارد در واقع اسم بی مسمایی بیش نیست. به این دلیل که آقای متین دفتری پس از عضویت در شورای ملی مقاومت برای اینکه به جبهه دموکراتیک به عنوان یک سازمان معتبر هویتی قابل لمس بدهد، در پاریس به تلاشی برای دعوت از افراد سرشناس و حتی تشکیل جلسات عمومی به نیت تجدید حیات جبهه دموکراتیک دست زد که به موفقیتی نائل نشد و نتوانستند به خیال خود در برابر وزنه سازمان مجاهدین و حزب دموکرات کردستان در شورای ملی مقاومت وزنه ای سیاسی و قابل رقابت برای خود ایجاد کند. به این ترتیب جبهه دموکراتیک نیز نظیر خود شورای ملی مقاومت اسمی بود بی مسما و یا قالبی بود بدون محتوا. به این جهت من آقای متین دفتری را عضو وابسته به سازمان مجاهدین زیر مسئولیت مستقیم رجوی می دانستم. زیرا به عقیده من نه شورای مقاومتی وجود خارجی داشت و نه جبهه دموکراتیکی.

اما اینکه چرا او نیز در کنار افرادی نظیر آقایان نیرومند و پاکدامن و تهرانی و ماسالی و قاسملو و حزب دموکرات کردستان و بنی صدر، شانه از زیر بار رهبری رجوی خالی نکرد و اقامت خود را در دستگاه رجوی آن چنان به درازا کشاند که سرانجام رجوی با سیاست فرار به جلو بر او سبقت گرفت و حکم اخراج او را صادر کرد. مسئله ایست که جواب آن به خود او باز می گردد. زیرا برای خود من هم در این زمینه سئوالهای زیادی وجود دارد. مثلاً این سؤال که:

* آیا اصولاً چیزی به نام شورای ملی مقاومت وجود داشت که متین دفتری نماینده آن جبهه در شورای ملی مقاومت باشد.

* آیا اصولاً متین دفتری شیوه های عمل رجوی را در داخل شورای ملی مقاومت و در داخل سازمان مجاهدین که به اصطلاح عضوی از اعضای شورای ملی مقاومت بود تایید

می کرد؟ (نظیر ازدواج ایدئولوژیک، تئوری سه طلاق، جدایی کودکان از خانواده ها، قبول همکاری و کمک عراق، گسیل جوانان عضو سازمان برای درگیری با پاسداران در مرزها و کشتارهای جمعی آنها، تلاش برای ایجاد رابطه با آمریکا، منابع درآمدها و مخارج سازمان و شورا و غیره که همه مثنوی هفتاد من کاغذ شود).

* آیا اصولاً متین دفتری شیوه تفکر و مایه فرهنگی و عقلی و روحی و کردار و عملکرد سیاسی و اجتماعی و اخلاقی رجوی را با مقولات مربوط به آزادی و دموکراسی و تسامح و حرمت و حیثیت شئون انسانی هماهنگ می دانست؟

* آیا اصولاً متین دفتری تصور می کرد که ذهن و شعور او در قضاوت نسبت به اعمال رجوی در شورا و در سازمان مجاهدین نسبت به ذهن و شعور کسانی که هم زمان با او عضویت در شورا را پذیرفتند اما پس از مدتی یکی پس از دیگری فرار را بر قرار ترجیح دادند و سر از گردن مسئولیت و رهبری رجوی برتافتند. هشیارتر و عقلانی تر و منطقی تر است؟

* آیا اصولاً متین دفتری در ذهن خود این سؤال را مطرح کرده است که پس از شانزده، هفده سال سپری شدن از عمر شورای ملی مقاومت، عملکرد این شورا و تاثیر و نفوذ آن، چه حد بوده است؟ میزان اقبال مخالفان رژیم در داخل و خارج کشور از این شورا چقدر است؟ چه اقداماتی در جهت مبارزه با رژیم خودکامه ولایت مطلقه اسلامی انجام داده و نتیجه آن چه بوده و چه گزارش و چه ترازنامه ای از این اقدامات به اطلاع مردم داخل و خارج رسیده است؟ با اینکه اصولاً متین دفتری به عنوان عضو شورای ملی مقاومت از نظر اخلاقی و انسانی و عقلانی بر اینهمه سیلاب فحش و ناسزا و تهمت و هتک حرمتی که رجوی و دستگاه تبلیغاتی او بر علیه منتقدان خود در این سالها سرازیر کرد صحنه می گذاشت و رجوی را چه در رهبری سازمانی و چه در مسئولیت شورا بر توصل به این گونه شیوه های خودکامگی و در تحول سازمان و شورا به صورت یک فرقه متعصب مذهبی و جدا از مردم محق می دانست؟

* و اصولاً متین‌دفتری خیال می‌کرد که رجوی در این گونه از شیوه تفکر به او و امثال او در پیرامون خود به جز یک وسیله و ابزار ساده در مجموعه پیچ و مهره‌های دیگر خود به چشم دیگری نگاه می‌کرد؟ و...

ادامه این گونه سئوالها را رها کنیم و بطور خلاصه بگوییم که وقتی مهره‌ای در یک دستگاه از مصرف افتاد و کهنه شد اگر قابل تعمیر و ادامه خدمت نبود جز پرتاب شدن در انبار اشیاء اسقاط و غیر قابل مصرف چه سرنوشتی دارد؟

آقای بهروز حقی

آقای بهروز حقی شما بعنوان یک فعال چپ و باورمند به آرمانهای سوسیالیستی که در دوران سلطنت پهلوی نیز سالهای زیادی را در پشت میله های زندان بسر برده اید و از نزدیک با برخی از سران و رهبران کنونی سازمان مجاهدین آشنایی داشتید بفرمایید از نظر شما چه عامل و یا عواملی باعث شدند تا سازمان مجاهدین خلق که روزگاری از جایگاهی شایسته در بین نیروهای مبارز برخوردار بود، به وضعیت تاسف بار کنونی دچار شود و در نهایت پرت افتادگی از توده های مردم و سایر نیروهای مبارز و انقلابی با هدف بدست آوردن قدرت به هر وسیله ممکن و از هر طریقی که امکانپذیر باشد به زد و بند با نیروهای ارتجاعی در سطح بین المللی و منطقه ای دست بزند و به یکی از مهمترین پارامترهای تفرقه در جبهه نیروهای ضد رژیم جمهوری اسلامی تبدیل شود، و در این مسیر روز به روز به انزوای بیشتری دچار شود به نحوی که در آخرین مورد آن خروج جبهه دموکراتیک ملی و آقای متین دفتری را از شورای ملی مقاومت شاهد بودیم.

با توجه به اینکه تا این مقطع تاریخی با جد شدن حزب دموکرات کردستان و چندین نفر از شخصیتهای خوشنام، شورا اعتبار دیرین خود را از دست داده است و از آنجائیکه شورای ملی مقاومت از زمان شکل گیری نتوانست از استقلال مالی و سیاسی برخوردار شود و همواره جیره خوار سازمانی شد که با تمام وجود به کشورهای بیگانه وابسته می باشد من آنرا معادل سازمان مجاهدین می دانم و مرز محسوسی بین آن دو احساس نمی کنم.

سازمان مجاهدین بعنوان بزرگترین نیروی شورای ملی مقاومت در پروسه ی فاصله گیری از اهداف بنیانگذاران آن، کرنش در برابر قدرت مطلقه ی "پدر خمینی" و "صدام حسین" و "بیل کلینتون" را پیشه نمودند. آنها به جای نکوهش دیکتاتوری، درک ضرورت دموکراسی درون تشکیلاتی، پاسداری از برابری حقوقی سایر سازمانها و

شخصیتهای مستقل سیاسی، که با اهداف مختلفی در شورا شرکت کرده بودند، الگوی بس "نکوهیده ی ولایت فقیه" را، بر تلاش در جهت یک بینش دموکراتیک و پراتیک انقلابی، ترجیح دادند. آنها در تار و پودی از ایده آلیسم مذهبی گرفتارند بدون اینکه از ابزار علمی تحلیل از شرایط و مناسبات بس بغرنج و پیچیده ی جامعه ی چند میلیونی کشور ما برخوردار باشند و بدون این که به ضرورت فدرالیسم، در کشور کثیرالمله ایران، ناگزیری قبول جدایی دین از دولت و یقین داشتن به اینکه بدون شرکت تمام احزاب و سازمانهای سیاسی دگراندیش، باور داشته باشند. داشتن رویاهای رهبری، در کشوری مثل ایران، کلاه بس گشادی بر سر مجاهدین است، که در نهایت با یدک کشیدن تابلوی شورای ملی مقاومت می خواست خود را تطهیر کند. چرا که به بیماری قدرت طلبی گرفتارند و در تب و تاب این بیماری مهلک، آنچنان با آزادی عقیده و بیان، دشمنی می ورزند که صد رحمت به حاج ملا علی کنی، تجسم لاشه ی بی شعور عصر خود. حاج ملا علی کنی به عنوان یکی از با نفوذترین حاکمان شرع، در مقام نصیحت به ناصرالدین شاه، می فرمود:

کلمه قحبه ی آزادی به ظاهر خیلی خوش نماست و خوب، و لاکن در باطن سراپا نقض است و عیوب این مسئله برخلاف جمیع احکام رسل و اوصیاء و جمیع سلاطین عظام و حکام والامقام است.

"از متن نامه حاج ملا علی کنی حاکم شرع به ناصرالدین شاه"

رهبری مجاهدین با نادیده گرفتن سرنوشت تلخ و اندوهبار سازمانها و احزاب سیاسی خاورمیانه، که تا به امروز به امید چراغ سبز دولتهای خارجی، هر از چند گاهی آتش بیار معرکه شده اند و حاصلی جز به کشتن دادن بهترین جوانان میهن پرست و لکه دار کردن اعتبار خود نداشته اند، با همدستی و همکاری با رسواترین دشمنان زحمتکشان جهان، به کارهایی دست زده اند که در احزاب ایران و سایر کشورهای منطقه، بی سابقه بوده است.

همکاری اطلاعاتی - نظامی، شرکت در کشتار اپوزسیون یک کشور خارجی، اشتباهی نیست که در اثر رویارویی با جانی ترین دشمن به نام جمهوری اسلامی، رخ داده باشد.

مجاهدین از آنجاییکه در اثر یک اشتباه محاسبه‌ی نابخردانه، از وضعیت داخلی کشور و مناسبات بین‌المللی، به معرفی رییس‌جمهور و وزرای دولت اتوپیای خود دست زده‌اند، هم در سطح سازمانهای سیاسی ایران و هم در مناسبات درون‌سازمانی خود، همانند یک نیروی مهاجم و یک دولت، از نوع دولتهایی که در کشور ما، همواره حقانیت خود را با نیزه و قوانین ضد کمونیستی و ضد آزادی سلطنت‌طلبان و آخوندهای دستاربنده، کسب کردند، رفتار می‌کنند.

و همین روحیه‌ی سلطه‌جویانه موجب شده است که سازمان مجاهدین، با عدم درک شرایط تاریخی، به جای سر فرود آوردن در برابر پیشنهادهای و سیاستهای ائتلاف اپوزسیون، به اعمال سیاستهای انحصارطلبانه، دل خوش کند.

اینان به جای فاصله گرفتن از تفکر و رفتار استبدادی، با پشت کردن به حداقل‌های مناسبات نیمه‌دموکراتیکی، که در گذشته وجود داشته است، با تمام قوای مادی و معنوی خود قهر کرده و طرد و نفی را به عنوان اصول شناخته شده، علیه منتقدین تشکیلات خود و نیروهای دیگر، به کار گرفته‌اند.

به نظر می‌آید بکارگیری این شیوه‌ی ولی‌فقیه‌گونه، با دوست و دشمن، معلول علت‌هایی است که من تنها به شمردن اجمالی آنها اکتفاء می‌کنم.

* استبداد سخت‌جان که قرن‌ها بر ایران و ملل ایرانی حاکم بوده است، همچون سرطانی، از اداندیشی و حرمت پاسداری از حقوق حقه‌ی دگراندیشی و دگراندیشان را، در سیستم حیاتی جامعه، فلج کرده است و بهمین دلیل هر سازمان و هر فرد ایرانی؛ به عنوان یک سکه، اگر در شرایطی با استبداد می‌جنگد در همان حال قلدری و عوامفریبی و زورگویی را از دشمن خود، آموخته است و آنرا بلافاصله به منش و خصلت خود، بدل می‌سازد و از آن، همچون میراثی گرانبها، پاسداری می‌کند.

* ایدئولوژی اسلامی، یک تفکر توتالیتیر و برتری طلب است و در طی قرون و اعصار، علیرغم آنکه در مواقعی، در گفتار، به برابری سید قریشی و بلال حبشی تظاهر می‌کند، ولی زمانی که توانسته است از نیروی خانمانسوز جهالت توده‌ها، بهره‌مند شود، دختران

دگراندیش را بین خودیها تقسیم کرده است و با قهقهه و خنده های بلند، از شنیده شدن صدای ضجه و ناله ی آزادیخواهان شکنجه شده، ممانعت کرده است. البته سران جمهوری اسلامی با بهره گیری شیدانه از تکنولوژی عصر جدید، توانسته اند با استفاده از بلندگو و پخش صدای قرآن و اذان، در شکنجه گاههایی که در نزدیکی اماکن عمومی قرار دارد، براحتی به شکنجه ی آزادیخواهان پردازند و با بهره گیری از جرتقیل، صدها میهن پرست را در یک چشم به هم زدن، از حیاتی که تنها یکبار به انسان اعطاء می شود، محروم سازند.

صاحبان این ایدئولوژی عقب مانده، هرگز نتوانستند از تحولات قرون و اعصار بهره بجویند و گاهی در جهت تحقق جامعه ی مدنی بردارند، چرا که هر گونه تلاش در جهت فاصله گرفتن از اوهام و خرافات، هنگامی تحقق می یابد که با ایمان راسخ به علم و دستاوردهای آن در عرصه های مختلف اجتماعی و... تئوری واقعیات زمینی را برای مبارزه و زندگی شایسته ی انسان، انتخاب کند. تا وقتی که سازمان مجاهدین، بجای درس آموزی از واقعیتها، با تظاهر به انقلابی گری، به نشر و ترویج خرافات، مشغول است، نخواهد توانست بسوی افقهای بیکران مبارزه ی طبقاتی پرواز کند.

* کشتار و شکنجه ی بیرحمانه ی مجاهدین و حتی هواداران و وابستگانه سببی و نسبی آنها، توسط دژخیمان خون آشام جمهوری اسلامی، سازمان مجاهدین را به آنچنان کرختی و سردرگمی سیاسی دچار کرده است که سازمان مجاهدین توانایی تشخیص منتقدین را از گزمه ها و سیاستگذاران مرگ و نابودی، از دست داده است و به همین خاطر، چه بسا، سهم دشنام و تهدید منتقدین و اعضای معترض خودی، بیش از دشمنان است.

ما ایرانیان قرنهایست که با اسیر شد در چنگال بیماری مهلک قدرت گرایی در هر فرصت تاریخی برای ایفای نقش دیکتاتوری سینه چاک می کنیم و این بیماری در پروسه ی تاریخ طولانی، علاوه بر این که کنترل نشده؛ بلکه در بزنگاههای تاریخی که استبداد مذهبی و دولتی، دمار از روزگارمان درآورده، همچون سرطانی، تمام سیستم حیاتی مان را فلج کرده است. بهمین خاطر با دور شدن از اخلاق، فرهنگ و تاریخ ملی خودمان همواره هویت ملی، اخلاقی و فرهنگی مان را دچار کرختی و ناتوانی کرده است. و این

خود حقیربینی که خشت اول افکار بنیان کن سلطه بر دیگران است از فعالین سازمانهای سیاسی گرفته تا عالیترین مقامهای دولتی، در نهاد هر آبدارباشی و آفتابه چی مساجد، به چشم می خورد.

دردناکترین نمونه ی این رفتار زیانبار را می توان در میان ایرانیان داخل و خارج کشور به وضوح دید. مسئول تشکیلاتی یک سازمان سرتاسری که تا دیروز بنام انقلاب و اصول مبارزه و سوسیالیسم، از اعمال هر کثافت کاری، فروگزار نمی کرد، یکباره با از مد افتادن کار تشکیلاتی و علنی شدن شخصیت لهیده ی انسانهای حقیری که به غلط، به حفظ و دفاع از بنای باشکوه سوسیالیسم، تظاهر می کردند، در نقش تاجر و کاسبکار زبردستی، در صحنه ی روزگار ظاهر می شوند و بنا به مثل معروف "کند هم جنس با هم جنس پرواز" از آنجایی که طرفهای معامله اش را از بین اطلاعاتی ها و ساوامایی های جمهوری اسلامی، انتخاب می کند، با منقار آلوده اش به دام می افتد تا با کامپیوتری کردن پرونده های هزاران میهن پرست، با فراغ بالی تمام، جوخه های مرگ جمهوری اسلامی را فعال تر نماید.

این عملکرد بس نکوهیده بیانگر روانشناسی اجتماعی ایرانیانی است که اگرچه، بخاطر لقمه نانی و یا پذیرش پناهندگی سیاسی و دست یابی به همیت اجتماعی، هیچ ملتی را در دنیا شایسته تر از خود نمی شناسد. اگر در برابر هر قدرتی، هر چند پوشالی، تسلیم طلبی پیشه می کند، آن سوی این سکه ی تسلیم و فرمانبرداری، مطلق خواهی و قدرت طلبی است که خود را به صورت متهم کردن دیگران، بایکوت ها، پرونده سازی ها و زندان کردن همزمان و... نشان می دهد.

فردی که ایمان به توانایی خویش را از دست بدهد و خود را حقیر بیندارد، اسیر نوعی تشویق های درونی می شود. این نگرانی های پنهانی، در او، موجب پیدایش خوی های زیانباری می شود، نظیر میل به تسلیم به یک مرکز قدرت و یا بعکس، سلطه بر دیگران، برای در اختیار گرفتن قدرت و یا خوی تخریب، که تظاهراتی از نوع مازوخیسم یا سادیسم شناخته شده اند.

(ره آورد مقاله ی ایران در سیر تاریخ)

طبیعی است که این چنین تشکل و یا شورائی در اثر سلطه ی وحشت و نگرانی، آنچنان در برابر واقعیت های جامعه، عکس العمل هیستریک نشان می دهند که در نهایت چوب حراج به اعتبار سازمانی شان می زنند که در شکل گیری و ماندگاری آن صدها انسان شریف، هستی خود را از دست داده اند. این آدمها، از آنجایی که خود را ولی فقیه و عقل کل به حساب می آورند، در عمل از دیکتاتورهای بی شعور تاریخ نیز بدنام تر می گردند. اگر سلطنت طلبان و ملاحای حاکم برای اعمال قدرت و زراندوزی، دست بریده و دهان خورد می کنند و با برپایی جشن های کتابسوزان، چهره ی خوفناک خود را به نمایش می گذارند. در مقاطعی از تاریخ با انبان نان و پلاکاردی از وعده های بهشت موعود و دروازه های تمدن و برابری بلال حبشی و سید قریشی توده ها را فریب می دهند. شورای ملی مقاومت بخاطر سلطه ی قلدری و عقب ماندگی اگر در مقطعی، به خمینی به عنوان بی رحم ترین رهبر مذهبی، عنوان قابل ستایش "پدر" را بکار می برد، دیری نمی گذرد که با سرعت سرسام آوری از توده های میلیونی فاصله گرفته به صدام و دیگر نیروهای ضد انقلابی جهان نزدیک می شود. کرنش در برابر صدام و رهبران دولتهای تجاوزگر آمریکا شورا را بیش از پیش رسواتر می نماید.

اگر باور کنیم که هدف وسیله را توجیه نمی کند و سیاست به مجموعه ی تدابیری اطلاق می شود که برای رسیدن به هدف معینی، اتخاذ و عملی می شود، سازمان مجاهدین یکی از ورشکسته ترین سازمانهای سیاسی ایران است. این سرنوشت، اگر برای خیلی ها موجب خشنودی باشد، برای من که با بنیانگذاران صدیق این سازمان و رنج و زحمت آنها آشنایی نزدیک داشته ام و هنوز هم به وجود انسانهای مبارز و آزادیخواه، در درون سازمان مجاهدین، ایمان دارم مایه تاسف است.

رهبری مجاهدین، اگرچه بدون رد دیدگاههای ایده آلیستی هرگز نمی توانسته است از مبارزه با خرافات و درهم شکستن نفوذ انگل مآبانه ی روحانیت، از نیروی خود در جهت ساختن دنیای نوینی که امروز مورد بحث بشریت ترقی خواه است، بهره مند شود؛ ولی هر گز رسالت دامن زدن به خرافه پرستی شرم آور و ادعای الوهیت فرد را هم

ندارد. پنهان شدن در هاله ی وهم انگیز "رهبر عقیدتی" و در آوردن ادای خمینی، به عنوان فرد جنایتکار و جنگ افروزی که در زیر درخت سیب در فرانسه، از آزادی احزاب دگراندیش و برابری و برادری سخن می گفت و طلبه ی ساده بودن در حوزه ی علمیه ی قم را به تاج شاهی نمی داد، وظیفه اینان نمی باشد. این اعمال نه شایسته ی یک فرد مبارز است و نه دامن زدن به این پیشواپرستی و مسعود و مریم گفتن ها، در چهارچوب فعالیتهای سیاسی نیروهای آگاه و مردمی می گنجد. چه بسا تملق گویان و مدیحه سرایان، بیش از دشمن، به نابودی پیشوا و تشکیلات او، ضربه می زنند؛ چرا که نقش تخریبی و ضد انسانی حامیان ولایت فقیه، هرگز کمتر از ولی فقیه نیست.

هزار درد و دریغ که اعتراض به اشاعه ی خرافه پرستی "انقلاب ایدئولوژیک" و دنباله روی از فرد پرستی و تسلیم به پیشوا، در سازمان مجاهدین، با همان چماق و شیوه ی خمینی ها، محمد گیلانی ها، رازینی ها، حاج داوودها و لاجوردی ها پاسخ داده شده است. و از آنجایی که اعضاء و کادرها از نظر رهبری، به مثابه زنی هستند که می بایست با لباس سفید عروسی به سازمان وارد شده و با کفن سفید، خانه ی شوی را ترک کنند، و با مشاهده ی بهم خوردن این افکار مالخولیایی و صد در صد اسلامی، شوی حق دارد بر اساس "سوره ی شریفه ی النساء" عضو را که تا دیروز، هستی بخش موجودیت سازمان و رزمنده ی شجاع عرصه های پیکار با دشمن بود، به مثابه زمینی فاقد شعور هر طور که دلش خواست در آن تصرف کند، و اگر هم با اعتراض مواجه شد می تواند او را با تازیانه، شکنجه دهد که در اسلام، همان تعزیر است و اگر باز هم عاصی و معترض ماند، لختش کند و رسوای خاص و عامش کند، و در این کارهای عبث، آنقدر سماجت و یکدندگی نشان دهد که در مقایسه با یکی از دژخیم ترین نظامهای تاریخ؛ حتی یک سرو گردن از آنها بالاتر جلوه کند.

چرا که از یکسو از حضور در یک کنفرانس آزاد مطبوعاتی و... شانه خالی می کنند در عوض در روز روشن با لگدمال کردن حقوق شهروندی هر انسانی، آنچنان باران اتهام و توهین نازل می فرمایند که صد رحمت به سرداران شناخته شده ی ناب محمدی که بنام اسلام، چوب در آستین مردم می کنند و انسانهای میهن پرست و تسلیم ناپذیر را در

گورهای دسته جمعی مدفون می سازند؛ تا بلکه ولی فقیه و دزدان گردنه گیر لانه کرده در بازار، بنیاد جانبازان و مستضعفان، با آسودگی خاطر، چوب حراج به شرافت انسان زنند.

تیشه به ریشه ی افکار و شعور اجتماعی زدن و تلاش در جهت بکارگیری منطق قلدران تاریخ و این که "هر که با ما نیست، حتماً بر ماست" یک فرهنگ شناخته شده و شکست خورده ای می باشد.

نه حکمفرما کردن ترس و وحشت در دل مردم، شایسته ی سازمانهای سیاسی است و نه نیرویی قادر است این چنین خیالی را در سر بپروراند. هر جا که ستم باشد لاجرم مقاومت و مبارزه علیه ستمگران سربلند خواهد کرد و این یک منطق ابدی زندگی است و هیچ ملتی، با هر زبان و رنگی که داشته باشد، از این قانونمندی مستثنی نیست.

پشت پا زدن به آرمانها و اهداف سیاسی سازمانها و اسیر شدن در چنگال بینش های ضد ارزش سرمایه داران، که همه چیز را چون کالایی به نظر می آورند، که اگر بعللی نتواند چون مهره ای در خدمت سودآوری باشد بطور حتم باید به گورستان ریخته شود، نه درست است و نه می تواند کمکی، هرچند جزیی، در حل معضلات پیچیده ی سازمانی کند.

اگر شما عاجز از این هستید که کادرهای جنبش را همچون مردمک چشم دوست بدارید، حداقل در فروکاستن شان و منزلت منتقدین و معترضین خودتان، آنقدرها زیاده روی نکنید که فردا و در حسابرسی توده ها، چوب حراج زدن به این مبارزین دیروزی، نشان دهنده ی ورشکستگی تان باشد. من وقتی دیدم شما به چنان روزی در افتاده اید که حتی توان سخن گفتن مستقیم با شخصیتهای سیاسی و اعضاء و کادرهای سازمانی خودتان را نیز از دست داده اید، هزار بار در غم و اندوه فرو رفتم و از آن بدتر هنگامی که دیدم شما با آن همه یال و کوپال در 21 سپتامبر 98 برای ضربه زدن و منفعل کردن یکی از شجاع ترین و پرکارترین کادرهایتان - کریم حقی معاون هیئت اجرایی- از عناوین دهن پرکن و عوام فریبانه ی هسته ی ضد اطلاعاتی - تروریستی آذرخش استفاده کرده و در

آن قطعه، خیالپردازانه، از اسناد و مدارکی - شش قطعه عکس با سرکردگان شناخته شده ی سازمان جاسوسی و تروریستی رژیم - نام برده اید که گویا برای سازمان امنیت داخلی کشور هلند نیز ارسال داشته اید، با خود گفتیم: این ها چگونه با این همه زرنگی و با داشتن ارتباط مستقیم با شخصیت‌هایی چون "پدر خمینی" و "صدام حسین عزیز" و "بیل کلینتون" که در پرونده سازی و قتل و کشتار و اجرای نمایشنامه های سیاسی، گوی سبقت را از همه ی جلادان تاریخ ربوده اند، مدارکتان را به مسجد هلند فرستاده اید، چراغی را که به منزل خودتان رواست!

و بغیر از این، شما که به برکت اسلام عزیز، هنوز به قدرت نرسیده، از "تنوری توطئه" بیش از صاحبان اقتدار برخوردار هستید و سالیان درازی است که جمع آوری اطلاعات از اپوزسیون را بی وقفه ادامه می دهید، و آنها را به مراکز و بانکهای اطلاعاتی می سپارید، چگونه در تفکیک و کاربرد این اطلاعات، دست و پا چلفتی شده اید؟

مگر نمی دانید که گذاشتن چنین اطلاعاتی در اختیار اپوزسیون ایرانی، چقدر می تواند در جهت تقویت و پالایش جنبش ایران باشد؟

اما بعدها با مرور کوتاهی در واقعیت‌های تلخ سیاست‌های سازمان شما، متوجه شدم که شما نه به اپوزسیون اعتقاد دارید و نه به مردم و نه به دموکراسی.

آیا فکر نمی کنید عملکرد ناشر "هسته ی اطلاعاتی - تروریستی آذرخش" با مجاهدین نادمی که به هم‌زمان خود در زندانهای رژیم جمهوری اسلامی تیر خلاص می زنند، شباهت زیادی دارد؟

مگر همین "آذرخش" یکی از مجاهدین معترضی نبود که در عراق همانند کریم حقی و صدها مجاهد دیگر، زندانی زندانهای شما بوده است؟ آیا تیر خلاصی که امروز "آذرخش ها" بنا به دستور شما بر شقیقه ی کریم و... می زنند شما و عملکرد شما را در میان اپوزسیون و توده های رنج و زحمت، تا حد عملکرد لاجوردی ها پایین نمی آورد؟

آیا فکر نمی کنید این متهم کردن به جاسوسی و خیانت و... در نهایت تلاش برای حفظ و نگه داری آن تشکیلاتی است که در اثر سیاست‌های غیر منطقی تان، سالهاست دچار

بحران است؟ و شما با دست زدن به این اعمال، سعی می کنید توجه توده ها را از مناسبات غیر دموکراتیک درون سازمانی تان به دنیایی جلب کنید که در آن گویی جز مشتی خائن و جاسوس و یک حکومت خون آشام به نام جمهوری اسلامی، چیز دیگری یافت نمی شود؟

شما سیاستی را درباره معترضین و اپوزسیون ایرانی در پیش گرفته اید که آنها را لاجرم به مبارزه رو در رو فرا می خوانید، چرا که به قول یکی از رفقای سابق شورای ملی مقاومت شما:

فاصله گرفتن مودبانه از مجاهدین ممکن نیست. چرا که آنها با عدم درک ضروری انتقاد و توش و توان همکاری متحدین، سعی می کنند همه را به اطاعت کورکورانه و تمکین در قبال سیاستهای خاتمان برانداز خود مجبور سازند و اگر کسی برخلاف این توقعات، ساده لوحانه عمل کرد، در آن زمان باید خود را برای ادامه ی یک جنگ نابرابر با آنها آماده کند؟

زدن اتهام جاسوسی به یاران و همزمان دیروزی، آنهم در شرایطی که شما، به پشتوانه ی ثروت و امکانات خدادادی! به نیروی قدرتمندی تبدیل شده اید نه در محدوده ی دفاع از آزادی و خردگرایی و پاسداری از حرمت انسان می گنجد و نه باور داشتن به حقوق اولیه ی انسانهاست! و این را اگر مکتب نخوانده ها ندانند که " هدف وسیله را توجیه نمی کند" که صد البته سازمانی که با دهها حزب و سازمان و کنار زدن خیلی ها، دولتی تشکیل داده است باید که بداند، و دولتی که رییس جمهور و وزرایش برای قدم رنجه فرمودن به ایران، امروز و فردا می کنند و از مسئول خلقها گرفته تا مسئول حقوق بشرشان! می خواهند با حضور در جلسات بین المللی، مدافع حقوق پایمال شده ی انسانها باشند! بهتر نیست بغیر از دانستن ضرب المثل یاد شده، در پی تمرین و رعایت و یادگیری آن باشند؟

زمانی که فردی به نام محمدرضا روحانی در مجاهد شماره 331 در مقاله ای تحت عنوان "گلایی کار بر درخت خیار" چند صفحه از کتاب من بنام نقش باند رهبری طلب

را برای کوبیدن بر سر سازمان اکثریت، نقل کرده و در واقع از کتاب من سوء استفاده می کند بدون آنکه نامی از نویسنده اش ببرد، من همان زمان هم توسط یکی از رفقای فدایی و دهها مجاهد گریخته از دست شما، از وضعیت کریم حقی و این که او به دلیل اعتراض به انقلاب ایدئولوژیک شما زندانی است، با خبر بودم و تا آنجا که امکان داشت سعی کردم اعتراض را نسبت به این برخورد وقیحانه؛ از طریق فهیمه اروانی که آنروزها در کلن بود، اعلام کنم و با صراحت تمام به شکنجه و زندانی کردن وی و دیگر معترضین اعتراض کردم؛ اما این خانم محترم نیز تمام کاسه کوزه ها و شایعات را زیر سر رژیم شکست و در یکی از ملاقاتها در راه آهن شهر کلن، فحش نامه ای با امضای کریم به من داده شد که گویا آورنده ی نامه هم در آنجا حضور داشت و تازه از عراق آمده بود، و طبق سنت تشکیلاتی به وظیفه اش عمل می کرد. تا آن روز هنوز نه پای مجاهدین زندانی شده به اروپا رسیده بود و نه درج اطلاعیه ها و اعتراضات آنها، افکار عمومی را متوجه ی رفتار دژخیمانه ی شما کرده بود. من می دانستم که چرا محمدرضا روحانی از آوردن نام من که تداعی کننده ی نام فامیل یکی از زندانیان مجاهدین(کریم حقی) است خودداری می کند. او اگر شرم نکرده باشد حداقل خواسته است با زیر پا گذاشتن شناخته شده ترین موازین مطبوعاتی، خوش رقصی خودش را نسبت به رهبری سازمانش به نمایش بگذارد.

من در این جا اعلام می کنم که نه در سازمان اکثریت و نه در هیچکدام از سازمانهای چپ، با همه ی اشتباهاتی که رخ داده است، به اندازه ی یک هزارم جرم و جنایتی که در سازمان مجاهدین رخ داده و رفتاری را که این سازمان با معترضین و منتقدین خود کرده است برخورد خشونت آمیز اعمال نشده است. آنها نه کسی را زندان کردند و نه بناحق؛ مثل رهبری مجاهدین، سعی کردند برای ارضای کینه توزیهای شخصی و شهوت قدرت طلبی، از امکانات تشکیلات، بر علیه اپوزسیون معترض استفاده کنند.

برای اطلاع خوانندگان از اعمال شرم آور رهبری مجاهدین و توطئه سکوت شورای ملی مقاومت بخشی از نامه های معترضین را در اینجا می آورم که سالیان درازی به امید

دست یابی به آزادی و دموکراسی و حقوق انسانی در آن سازمان فعال بوده اند و بارها با عفریت مرگ روبرو شده اند.

آقای بهروز حقی،

ما جمعی از اعضای سابق مجاهدین هستیم که حدود 5 - 6 ماه پیش، به علت مخالفت با سیاستهای رهبری مجاهدین، خواستار جدایی از این گروه شدیم که بوسیله ی مجاهدین بازداشت شدیم. در زندان مخصوص مجاهدین با پسر عموی شما کریم آشنا شدیم. در مورد وضعیت کریم اگر اطلاعی داشته باشید، او حدود سه سال پیش با یکی از زنان مجاهد به نام محترم بابایی ازدواج کرد و در حدود سه ماه پیش صاحب دختری به نام مارال شد. وی تا دو سال پیش از اعضای رده بالای مجاهدین (معاون هیئت اجرایی) بود. بعد از جریانهای داخلی مجاهدین موسوم به انقلاب ایدئولوژیک، کریم خود را کنار کشید و فقط در موضع یک هوادار با این جریان همکاری می کرد تا تحولات اخیر و جنگ عراق و آمریکا که کریم خواستار جدایی از مجاهدین شد که او را نیز به همان زندان ما آوردند، او آدرس شما را به ما داد تا در صورت امکان با شما تماس بگیریم و از شما کمک بطلبیم...

آری این است راز متهم شدن کریم به جاسوسی رژیم جمهوری اسلامی. اگر جمهوری اسلامی مبارزین را به جرم الحاد و کفر، به جوخه های اعدام می سپارد، مجاهدین هم همزمان دیروزی خود را زندانی می کنند و با یک حکم زن و شوهر را، بی توجه به سرنوشت فرزندان، از هم جدا می کنند و اگر کوچکترین شکی به کسی داشته باشند، درست مثل زندان اوین و توسط همزمان دیروزی شان، بازداشت شده با ضرب و شتم، ایشان را وادار به نوشتن ندامت نامه و اعتراف به جاسوسی می کنند، و این اعمال را تحت عنوان وظایف دینی و ملی و سازمانی خود تلقی می کنند.

درد دل یکی دیگر از همین مجاهدین بیانگر اوج فجایعی است باور نکردنی.

"من مدتی است که از سازمان مجاهدین بیرون آمده ام و متأسفانه شرایط غیر باورکردنی نیز در آنجا بر من گذشت. پسرعمویتان آقای کریم حقی را در همان شرایطی که خودم بودم دیدم، ضروری دیدم از شما برای نجات و آزادی ایشان کمک بخواهیم. کریم باتفاق همسر و فرزند شیرخوارش در شرایطی سخت و در محدودیت قرار گرفته اند... امیدوارم شرایط دشوارشان برای شما در این حد کافی باشد که اینان کسانی هستند که به جرم ناکرده، به میدان تیرباران برده شده اند و به رگبار بسته شده اند، اما تیر خلاص را به آنها نزده اند، آنهم توسط کسانی که منادی آزادی و رهایی بوده اند".

آری من بعد از آگاه شدن از وضعیت دشوار کریم و سایر مجاهدینی که یا در بند بوده اند و یا بعد از آن شرایط سخت و دشوار، در عراق ننگه داشته شده بودند و به ایشان اجازه ی مسافرت به خارج داده نمی شد، با کانونهای بین المللی دفاع از حقوق بشر و صلیب سرخ جهانی سوئد و... تماس گرفتم و وضعیت دشوار ایشان را توضیح دادم و از ایشان در جهت کمک به خروج آنها از عراق طلب یاری کردم.

بعد از این که آقای کریم حقی توانست برخلاف وعده ی رهبری که گویا تا سرنگونی جمهوری اسلامی! می بایست میهمان آن اقایان می بود، و زندان مجاهدین و شکنجه و تحقیر و توهین زندانبانها را یک امر طبیعی و بحق می شمرد، از زندان عراق آزاد شد. طبق برنامه ریزی رهبری قرار شد به آمریکا اعزام شود؛ ولی کریم با در نظر گرفتن موقعیت اروپا و کثرت مجاهدین معترض از رفتن به آمریکا صرفنظر کرد، و عطای رهبری را به لقایش بخشید.

بعد از این تصمیمگیری بود که رهبری مجاهدین که انتقاد و عدم همکاری با سازمان را در شمار گناهان کبیره به حساب می آورد و با این که آقای کریم حقی در تشکیلات از نفوذ و اعتبار شایسته ای برخوردار بود ولی برای لجن مال کردن او از هیچ کوشش مذبحانه ای فروگذار نکرد، چرا که رهبری می دانست که اگر چماقداری شان با زندانی کردن اولین معترض و فرود آمدن نخستین چماق، آغاز شده است؛ رسوایی شان نیز با افشای نخستین انسان معترض آغاز خواهد گشت.

امروز این سؤال در برابر همگان قرار گرفته است که نسبت به فرهنگ خانمان برانداز اتهام زنی های غیر مسئولانه و خانه نشین کردن اراده گرایانه همزمان دیروزی در جامعه ایران بیگانه هستند که حتی اگر فرض بر این باشد که یک در صد از این ادعاهای رهبری مجاهدین نسبت به شخصیتها و کادرها و اعضای سابق شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین درست باشد، آیا رهبری مجاهدین در برابر مردم پاسخگو نیستند؟ آیا نباید فکر کرد که کدام ویژگیها و شرایط فریبنده مادی و چشم پوشی از کدامین اصول و سیاستهای تشکیلاتی مجاهدین را آنهمه آسیب پذیر نموده و سازمان را برای جذب عوامل جمهوری اسلامی، شخصیتهای کلاش و نایاب و... آماده کرده است!

اگر اینهمه اتهام زنی های غلط ناشی از سرکوبهای بیرحمانه رژیم و از عدم توانایی رهبری نسبت به تشخیص دشمن از دوست معترض باشد، باید برای پایان دادن به چنین وضع فاجعه باری که بمعنای ریختن آب در آسیاب دشمنان واقعی مردم می باشد اقدام فوری و جدی نمود. چرا که خانه نشین کردن افراد مبارز و شجاع نه به نفع جنبش است و نه به نفع سازمان. حتی دولتها نمی توانند با اتهام زنی و بایکوت انسانی را از مبارزه و دست یابی به حقیقت رویگردان نمایند.

آری امروزه بر این باور هستم که این سرزمین نفرین شده، بخاطر استبداد دیرپا و فرهنگ شوونیستی و فقر فرهنگ ترقی و بیگانگی با دموکراسی، توان همگامی با تاریخ و خواسته های عصر را از دست داده است و علیرغم این که هر انسانی بنا به موقعیت اجتماعی و سازمانی، در قبال تاریخ و مردم مسئولیت دارد، انداختن تقصیر ها به گردن رهبران و دیگران و... هیچ کمکی به رشد فرهنگی توده ها نخواهد کرد. برای در آغوش کشیدن بهروزی و نیکبختی، لازم است که با کار شبانه روزی فرهنگی و تبلیغ و اشاعه ی برابری حقوقی انسانها، به خشکاندن باتلاقی اقدام کنیم که در آن هر هرزه گیاهی، به تنومندی درختی، سایه ی شوم خود را بر سر جامعه حکمفرما می کند. در این چنین جامعه ی بیماری، متقاضیان استخدام در اداره ی تفتیش عقاید و شکنجه گاهها، بیش از متقاضیان پاسداری از شرافت انسانی هستند و هر سازمانی با مخفی شدن در زیر پرچم دروغین دفاع از اسلام و مستضعفین و بدون کوچکترین احساس عذاب وجدان، هم در

نقش چماقدار و هم در هیئت قوه ی قضاییه و قوه ی مقننه، یک تنه، انجام وظیفه می کند.
برای اینان هتک حرمت انسانها، هم اجر دنیوی دارد و هم پاداش اخروی!

امروز اگر از تجربه ی تاریخی کشورهای کثیر الملّه جهان بویژه شوروی سوسیالیستی سابق، چک و اسلواکی بعنوان تجربه مثبت و قابل ستایش و الگوی یوگسلاوی و... بعنوان نمونه فاجعه بار درس نگیریم و باز هم در مبارزات خود شیوه های کهنه را بکار گیریم و بقول معروف همان تاس و همان حمام، سرنوشت شوم باز هم در کمین ملت‌های ساکن ایران خواهد نشست. بنظر من شوراهایی موفق خواهد شد که در آن نمایندگان واقعی ملتها با برابر حقوقی تمام شرکت نمایند و هیچ ملتی در آن قدرت تحمیل عقاید خود را نداشته باشد. طبیعی است که اتوریته از آن نماینده ملتی خواهد شد که آن ملت بتواند با پاسخ گفتن به نیازهای تاریخ از هویت ملی - فرهنگی خود دفاع نموده و پرچم صلح و دموکراسی را باهتزاز در آورد.

از نظر شما شورای ملی مقاومت به چه دلیلی در سال 1360 تشکیل شد؟

باید به عقب برگردیم. به بعد از انقلاب، زمانی که مردم، با آن شور و شوق، جنبشی را که منجر به سرنگونی نظام پادشاهی ایران شد به وجود آوردند با این امید که یک نظام مردم سالار را در ایران پایه ریزی کنند. نظامی که دیگر کسی در آن تحکم نکند. حکم نراند، فرمان ندهد و فرمانبر نشود. ولی متأسفانه با هجومی که روحانیت کرد و انحصارطلبی که خرج داد جامعه را در واقع به سوی تنگی نفس برد. جامعه ی ایران در شرایطی بود که روحانیت حاکم بر انقلاب ایران، قدم به قدم، همه ی سکانهای قدرت را تصاحب می کرد و عملاً هر دگراندیش و هر نوع دگراندیشی را حذف می کرد. در چنین شرایطی بود که اصولاً اندیشه ی یک جبهه و یا یک شورا و یک وحدت بزرگ دموکراتیک، میان نیروهایی از جنبش آن زمان، که به صورت اپوزسیون در مقابل خمینی ایستاده بود، شکل گرفت. ما در آن زمان در جبهه ی دموکراتیک ملی فعالیت می کردیم و به نحوی جبهه ی دموکراتیک ملی نخستین هسته ای بود که به عنوان اپوزسیون دموکرات، در مقابل انحصارطلبی های روحانیت ایستادگی می کرد. اما در اثر فشار روحانیت و بعد هم تحریمی که خمینی کرد عملاً این جبهه را به سوی یک نوع زندگی مخفی راند و ادامه ی حیات علنی اش غیر ممکن شد. در آن زمان ما با فداییان خلق، حزب دموکرات کردستان، کومله و بسیاری از نیروهای دیگر در گفت و گو بودیم، برای تشکیل یک وحدت بزرگ مبارزاتی بین نیروهای مقابل انحصارطلبی. در آن زمان ما با مجاهدین خلق هم در تماس بودیم و مجاهدین غیر مستقیم در کار جبهه ی دموکراتیک ملی تا حدودی دخالت داشتند.

آن زمان مجاهدین معتقد بودند که به علت مذهبی بودنشان، صلاح نیست علناً به نیروهای غیر مذهبی نزدیک شوند. اما این تمایل را نشان می دادند. آنها معتقد بودند که روزی روزگاری ما بر سر یک دو راهی به سوی هم می آییم و به هم نزدیک می شویم و این

جبهه را به وجود می آوریم. در آن زمان طی گفت و گویی با مجاهدین، طرحی تهیه کرده و آن را به کردستان بردیم و با قاسملو و دیگران هم صحبت کردیم آنها(حزب دموکرات کردستان) موافق یک چنین اتحادی بودند. تا این که درگیری بین آقای بنی صدر و بهشتی و دیگر نیروها آغاز شد و در این درگیری دیدیم که مجاهدین در کنار بنی صدر قرار گرفتند برای مقابله با بهشتی، که مانع ورود و شرکت آقای رجوی در شورای انقلاب می شد و به یک معنی مانع شریک شدن آقای رجوی در قدرت آن زمان اسلامی بود. به این جهت سازمان مجاهدین در کنار بنی صدر قرار گرفت و یک مبارزه ی رویاروی به وجود آمد. در این شرایط ضرورت تشکیل یک شورا و یا یک اتحاد بزرگتر بیشتر ملموس شد. قبل از فرار بنی صدر و رجوی از تهران، عملاً پایه های نظری این شورا ریخته شده بود. به این جهت وقتی اینها به پاریس آمدند، سازمان مجاهدین از ما و هر سازمان و نیرویی که می خواست به این وحدت به پیوندد دعوت کرد به خارج کشور بیاید. چون مسئولین شورا در خارج بودند و در اینجا تصمیم گیری می شد. به این ترتیب، من از طرف شورای متحد چپ و هدایت متین دفتری از طرف جبهه ی دموکراتیک و بهمن نیرومند هم از طرف جبهه ی دموکراتیک به عنوان نفر دوم آمدیم به خارج از کشور. از آن طرف هم کردها آمدند از طرف حزب دموکرات کردستان. به این ترتیب شورای ملی مقاومت به وجود آمد.

شورای ملی مقاومت در زمانی تشکیل شد که خطر محو کلیه آزادیها در ایران به چشم می خورد و به همین جهت بود که شورا به منظور حفظ آزادیها و استقرار آزادیها و در واقع حاکمیت مردم به وجود آمد. در واقع علت اساسی شکل گیری شورا، حمایت از آزادیهای مردمی بود و نه هژمونی سازمان مجاهدین. در این رابطه بنی صدر منشوری نوشته بود که این منشور در تهران از سوی ما تایید شد. یکی از مواد آن منشور این بود که، هر نوع حاکمیت ایدئولوژی و هر نوع حاکمیت هژمونی، در چنین وحدت و همکاری ای از سوی همه ی اعضاء نفی می شود. ما به شورا پیوستیم ولی از روز نخست هم با برنامه ای که آقای رجوی تحت عنوان برنامه دولت موقت تنظیم کرده بود مخالف بودیم. ما این برنامه را ناقص می دانستیم و به همین جهت رجوی پیشنهاد کرد که

نمی خواهد این برنامه را قبول کنید ولی التزام بدهید و بیایید در شورا، در شورا بحث می کنیم و عوضش می کنیم.

علت تشکیل شورای ملی مقاومت بعد از سال 1360 این بود که ارتجاع حاکمیت خودش را مستقر کرده بود، تمام روزنامه ها را بسته بود و هر نوع آزادی را موقوف کرده بود. شورای ملی مقاومت تشکیل شد به عنوان اپوزسیون ولایت مطلقه ی فقیه. به عنوان اپوزسیون انحصارگران اسلامی. اما به تدریج مجاهدین سعی کردند کل حرکت شورای ملی مقاومت را وابسته به استراتژی سازمانی خودشان کنند. همان استراتژی معروف زدن سرپنجه های رژیم در ایران. با این که این استراتژی در ایران با شکست مواجه شده بود اما آقای رجوی نتوانست شکست را تحمل کند. در یک کلام شورای ملی مقاومت در آن زمان، به دلیل ضرورت حضور یک اپوزسیون آزادیخواه و مردم سالار، در مقابل حاکمیت استبداد مذهبی، تشکیل شد.

این طور که شما بیان می کنید تشکیل شورا می توانست چشم انداز بسیار مثبتی داشته باشد و در واقع در رشد خودش به یک آلترناتیو واقعی برای رژیم بدل شود. واقعاً از نظر شما که مدتها هم در این شورا بوده اید چه مکانیزمی باعث شد که یک چنین تشکلی این طوری داغان شد و این طور از بین رفت، و این طور گرفتار هژمونی مسعود رجوی شد؟

حقیقت این است که سازمان مجاهدین و در راسش مسعود رجوی تحمل این را نداشتند که در یک همکاری با سایر نیروها و برابر با آنها حرکت کنند. تمام مدت رجوی تلاش می کرد شورای ملی مقاومت را به رونوشت برابر اصل تبدیل کند. یعنی اصل سازمان مجاهدین است و استراتژی هم استراتژی سازمان مجاهدین است. یکی از دعوای و جدالهایی که در شورای ملی مقاومت داشتیم اصولاً بر سر چگونگی کار سیاسی بود. ما معتقد بودیم که اصلی ترین صحنه پیکار، صحنه ی پیکار سیاسی است. می گفتیم باید نیروهای اجتماعی ایران را بسیج کنیم. کارگران، زنان، روشنفکران و... را در عرصه

ی سیاست فعال کنیم. اما مسعود رجوی تحت عنوان استراتژی مسلحانه اش در زدن سرپنجه ها، یک نوع جنگ ناقض الخلقه ی چریکی را به سازمان مجاهدین (و مردم ایران) تحمیل کرد بدون هیچگونه بررسی لازم و نهایتاً شکست خورد. در همان سال 1361 استراتژی مسلحانه ی سازمان مجاهدین شکست خورده بود ولی آقای رجوی معرفت و جسارت آن را نداشت که این شکست را بپذیرد و این شکست را جمع بندی کند و بگوید حالا ما می رویم روی گفت و گو، تا بتوانیم یک استراتژی جدیدی برای شورا تدارک ببینیم. این بود که شورا را در واقع به دنبالچه ی سازمان مجاهدین تبدیل کرد. ابزارهای لازم را هم داشت. یکی این که سازمانهای دیگر به اندازه کافی نیرو نداشتند که در کارهای نظامی شورا بتوانند شرکت کنند. همیشه هم مسعود رجوی می گفت نیرویش را ما می دهیم، خونس را ما می دهیم و پولش را هم ما می دهیم. یعنی عملاً دستگاه دبیرخانه ی شورای ملی مقاومت متعلق بود به سازمان مجاهدین، با بودجه مجاهدین. از طرف دیگر او تمام ابزار و روابط را اشغال کرده بود. سازمانهای دیگر به نظر من به این حرمسرا راه داده نمی شدند. رجوی یک منطقه ی محرمه ای ساخته بود. شورای ملی مقاومت متعلق به سازمان مجاهدین بود. آقای رجوی در تفسیری که از این رهبری می کرد می گفت که طبق اساسنامه شورای ملی مقاومت و طبق برنامه ی دولت موقت، اعضای شورای ملی مقاومت پذیرفته اند که دولت موقت از آن مجاهدین است و مسئول دولت موقت هم آقای مسعود رجوی است. به این ترتیب ایشان از تفسیر رییس دولت بودن، کار رهبری سازمان و شورای ملی مقاومت را نتیجه می گرفت و آن را حق انحصاری خودش ارزیابی می کرد. این قضایا در واقع منجر به کشمکش شد. یکی از این کشمکشها در شکل مذاکرات حزب دموکرات کردستان با دولت ایران بر سر آتش بس و یا بر سر مسایل خودمختاری بروز کرد. مجاهدین می گفتند که حزب نباید این مذاکرات را انجام بدهد. قاسملو هم می گفت ما وقتی این مذاکرات را متوقف می کنیم که شورای ملی مقاومت یک سیاست مستقل به خودش داشته باشد و این سیاست در آنجا تعیین شود. موضوع مذاکره کردن یا نکردن را جمع شورای ملی مقاومت تعیین کند و نه سازمان مجاهدین. سازمان مجاهدین کار خودش را می کند و سیاستهای خودش را دارد و این سیاستها را به نام شورا انجام می دهد و هیچ گزارشی هم به ما نمی دهد. اختلافات

شروع شد و به نظر من نخستین سنگی که کنده شد از بنای این شورای ملی مقاومت، همین جداسدن حزب دموکرات کردستان بود از شورا. که نه تنها نفی هژمونی خواهی مجاهدین بود بلکه به دلیل شکستی بود که مجاهدین در آن دوره از پیکار، در ایران خورده بود و آقای رجوی سعی می کرد این شکست را با اعمال تاکتیکی خودش لاپوشانی کند.

یکی از ترفندهایی که رجوی به کار بست تا بتواند این سازمان را دوباره یکپارچه کند و تجدید سازمان بدهد و معترضین را تسویه کند و مجدداً نیروگیری کند، همین مسئله انقلاب ایدئولوژیک بود. آنجا بود که دیگر جدایی نیروهایی مثل ما حتمی بود. چون آن انقلاب ایدئولوژیک مقدمه ای بود برای رفتن سازمان مجاهدین و خود رجوی به خاک عراق و وابسته شدن به عراق و شرکت در جنگی که در حقیقت با تجاوز عراق به ایران شروع شده بود، و دیدیم که این سازمان در این جنگ بر علیه کشور ایران و در کنار ارتش عراق قرار گرفت. رفتن به عراق در واقع مقدمه ی شکست مجاهدین در استراتژی مسلحانه شان بود. و این چشم بندیهایی هم که رجوی تحت عنوان انقلاب ایدئولوژیک و به طاق جدیدی از انقلاب رسیدن، علم می کرد در مجموع این سازمان را به یک سکت بسته شبه مذهبی تبدیل کرد. از این نوع سکت های مذهبی هم در گوشه و کنار جهان زیاد یافت می شود.

در واقع پس از کوچ به عراق و تبدیل شدن این سازمان به یک سکت بسته مذهبی، سازمان مجاهدین از چشم کل نیروهای اپوزسیون افتاد. سازمان مجاهدین در این مرحله ایزوله شده بود. هم با شکستی که خورده بود و هم در واقع به دلیل اعتراضات درونی که با آن مواجه بود. رجوی در آن ازدواج معروفش به عنوان انقلاب ایدئولوژیک عملاً در سازمان مجاهدین را گل گرفت. پس از آن شورای ملی مقاومت تبدیل شد به یک ایستگاه توقف. در واقع از همان زمان دیگر شورایی وجود نداشت و تنها از اسمش استفاده می شد. در حالی که این وحدت می توانست به یک وحدت ملی ایران و به شورای واقعی ملی مقاومت تبدیل شود. هیچگاه اما این شورا نتوانست به این مرحله برسد. شورای ملی مقاومت آن زمان که تشکیل شد نخستین و بزرگترین ائتلاف بود و به نظر من اگر

بخواهیم امروز هم ارزیابی کنیم یکی از دستاوردهای بزرگ یک مرحله از مبارزات مردم ایران است. وحدت چندین نیروی اپوزسیون که در زیر یک سقف با هم می نشستند و در یک دوره ای با هم همکاری می کردند. اما ولایت رجوی و کمبود بینش سیاسی او، منجر به این شد که این سازمان در حقیقت در همان شکل ناقص الخلقه ای خودش ماند و نتوانست تبدیل به درخت تناوری شود سایه اش را بر جامعه ما بگستراند و به تحقق آزادیها در ایران بیانجامد. در حقیقت من امروز که به این قضیه نگاه می کنم می توانم بگویم که اگر سازمان مجاهدین بر سر یک سیاست ملی و دموکراتیک و عدالتخواهانه ایستادگی کرده بود و دندان طمع قدرت زودرس را می کشید و به هر دری نمی زد تا به قدرت برسد، این چنین اعتبار خودش را از دست نمی داد.

این سازمان اگر سازمان واقعی مجاهدین در خاک ایران مانده بود من فکر می کنم می توانست در کنار جنبشی که بعد از دوم خرداد در ایران به وجود آمده است قرار بگیرد. در کنار این بچه هایی که دارند حرکت می کنند. این نیروهای اسلامی - رادیکال در این مرحله، که کشتی ارتجاع مذهبی در ایران به گل نشسته، می توانستند متحد طبیعی سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت باشند. در این شرایط مجاهدین می توانستند یک رهبری مشروع در جنبش بعدی و انقلاب ایران داشته باشند. ولی متأسفانه اینها همه ی این فرصتها را از دست دادند و جنبش در درون ایران و خودش بوجود آمد و به دوم خرداد انجامید. یعنی اگر مجاهدین در این موقعیت، آن مشروعیت و حیثیت تاریخی خودش را حفظ کرده بود و به هر در و دیواری نمی زد برای رسیدن به قدرت، می توانست امروز بخش تعیین کننده ای از این جنبشی باشد که در مقابل استبداد مذهبی و ولایت فقیه ایستاده است و بالاخره هم این بار را به سر منزل مقصود خواهد رساند.

این نشانه ی کورذهنی رجوی و رهبری سازمان است که بدون شناخت اجتماعی از ایران، در کنار نیروهای دشمن قرار گرفت. آنها نمی دانستند که اگر در زمان جنگ بروند و در کنار دشمن قرار بگیرند و با انگشت سبابه هم مواضع ایران را نشان بدهند، از چشم مردم می افتند ولو این ارتش منتسب به خمینی باشد، نیروها، اما، که مال خمینی نیستند. مردم ایران خودشان را در جنگ حس می کردند. جنگ فروغ جاویدان شان هم

سرنوشتش از قبل معلوم بود. من به خیلی از دوستانم قبل از این عملیات گفتم که اینها هنوز به کرند نرسیده تار و مار می شوند. احتیاج نیست نیروهای ارتش ایران جلوی اینها بایستند همان مردم کردستان اینها را تکه پاره خواهند کرد. وقتی ببینند که یک جنگ ناحق هشت ساله تمام شده و حالا اینها آمدند و می خواهند جنگ و گریز کنند و آتش بس را درهم بشکنند. به باور من رهبر سیاسی جامعه ای مثل جامعه ی ایران، پیراهن گشادی است بر قامت افرادی مثل مسعود رجوی.

ما خبردار شدیم که شما اولین کسی بودید که در مورد خروج آقای هدایت الله متین دفتری از شورا، پس از هفده سال عضویت فردی و تشکیلاتی خودشان، موضع گیری کردید از طریق رادیو بی بی سی و مطبوعات دیگر، راجع به این موضوع هم نظرتان را بفرمایید؟

جدایی آقای متین دفتری و خانم متین دفتری را از شورای ملی مقاومت، حتی با این تاخیر بلندمدت، باید به عنوان یک امری که روی داده، پذیرفت. بهرحال کار درستی کردند که آمدند بیرون. چون آنجا دیگر جای ماندن نبود. به قول شما هفده سال هم دیر کردند. ولی چرا اینها الآن آمده اند، علتش این است که آقای رجوی به ته خط رسیده است. مردم ایران با هوشمندی دریافته اند که رژیم جمهوری اسلامی در درونش با دشواریهای گوناگون روبروست، در عرصه بین المللی در انزوای کامل است. حتی، امروز من به شما اعلام می کنم، خطر سقوط کل رژیم وجود دارد. همچنانکه آقای خمینی وقتی جام زهر را سرکشید خودش گفت، من نمی خواهم جنگ را تمام کنم اما مسئولین کشوری و لشکری اطلاعاتی به من داده اند که ابرقدرت ها قصد نابودی جمهوری اسلامی را کرده اند. او حتی نگفت اسلام. او در آن زمان می دانست که شرایط جنگ طوری است که ارتش پیش نمی رود. او دیگر نمی تواند یار بگیرد. در آستانه ی هفتمین دوره ی انتصابات ریاست جمهوری کار به جایی رسیده بود که بازار مشترک اروپا با ایران قطع تماس کرده بود. تمام سفرای اتحادیه ی اروپا به کشور هایشان برگشته بودند. آمریکا در موضع تهاجمی بود. تحریم اقتصادی برقرار بود. اسرائیل هر روز

تبلیغ می کرد که ایران بمب اتم می سازد و راکت می سازد. یعنی شرایط را آماده می کرد برای کوبیدن تمام صنایع ایران به بهانه ی صنایع اتمی. از طرف دیگر ناوگان آمریکا تنگاتنگ در خلیج فارس آنچنان حضور داشت که این آرایش نظامی نیروی دریایی آمریکا، در تاریخ منطقه بی سابقه بود. به قول یکی از روزنامه نگاران، آبهای خلیج فارس قدرت تنفس نداشت از چنین آرایش تنگاتنگی که آنجا بود، تمام شرایط آماده بود. مسئله سلمان رشدی، مسئله ی فرج سرکوهی، مسئله ی دادگاه میکونوس، و محکومیت سران جمهوری اسلامی به عنوان تروریست و جنایتکار، یعنی همه شرایط آماده بود که حکم دادگاه میکونوس صادر شد. به عبارتی پلیس بین المللی می توانست برود و سران جمهوری اسلامی را دستگیر کند. ایران با آن اهمیت استراتژیک، در منطقه ی خاورمیانه و در آسیای مرکزی، به عنوان یک منطقه ی نا امن و بدون ثبات نمی توانست بماند. به همین جهت برخی از عوامل درون جمهوری اسلامی خودشان فهمیدند شرایط چیست. بعد که آقای خاتمی کاندید شد خودش هم باور نمی کرد که این رای را بیاورد. رای مردم ایران به آقای خاتمی، به نظر من از هوشمندی ایشان بود. مردمی که در تمام سرفصل های تاریخی، یک حضور ناگهانی و غیر مترقبه در صحنه پیدا می کنند. از مشروطه در نظر بگیری تا جنبش تنباکو و دوران مصدق و پانزده خرداد 1342 و 22 بهمن 1357، این خیزش یک خیزش همگانی بود. یعنی به تعریفی نافرمانی مدنی ملتی بود که در مقابل استبداد قد علم کرد و از تنها فرصتی که بود، به نام انتخابات، استفاده کرد و این انتخابات را به یک معنا به یک رفراندوم تبدیل کرد. به طوری که امروز بزرگترین جنبش آزادیخواهی در تاریخ ایران و در عرصه ی ایران دارد به وقوع می پیوندد.

خیلی از نیروهای درون اپوزسیون، رجوی را در طیف نیروهای اپوزسیون نمی دانند و رجوی هم که به نابینایی مطلق دچار است، به هر حال تحولی که در دوم خرداد به وجود آمد در ایران یک حرکت آزادیخواهانه و آگاهانه از طرف نسل جوان ایران و نیروهای درون کشور است.

اگر مردم ایران در قیام ضد سلطنتی نمی دانستند که چه می خواهند این بار مردم تقریباً می دانند چه می خواهند. شما نگاه بکنید در عرصه ی مذهب، یک نوع رفرمیسم و یک نوع اصلاح طلبی شروع شده است. می شود گفت در واقع روشنفکران اصلاح گرای دینی برخواسته اند و نظریات جدیدی می دهند. از آقای سروش بگیرید تا آقای گنجی و شبستری و دیگران. از سوی دیگر تمام نیروهایی که تا پریروز نیروهای همین رژیم بوده اند وارد عرصه شده اند و با انتشار دهها روزنامه دیگر، بحث گسترده ای را آغاز کرده اند. چطور چنین شخصی می تواند ادعای رهبری بکند ولی شرکت سی میلیون نفر از مردم ایران را در انتخابات کشورش نبیند؟ این که دیگر دوربین هم لازم ندارد. بیش از 300 نفر خبرنگار از تمام دنیا در ایران بوده اند. این مردم حضور پیدا کرده اند. حتی به کاندید اصلح ولی فقیه، ناطق نوری، رای ندادند. به یک سیدی رای داده اند که این سید در واقع در حکومت قبلی و دوران رفسنجانی مغضوب واقع شده بود. به دلیل یک سری نظراتی که در مقابل این ها داشت. دادخواستی هم داده بود و رفته بود در کتابخانه ملی و شش سال آنجا کار کرده بود. سی و یک میلیون نفر در انتخابات شرکت کردند و آقای رجوی معتقد است پنج میلیون نفر بیشتر نبوده اند. و رای ها قلابی بوده اند. خود را به نابینایی زدن، در واقع، حکم رفوزگی است که خودش به دست خودش برای خودش صادر کرده است. به نظر من رجوی دیگر از لحاظ سیاسی، موقعیت این را هم که در کلاس تهیه (آمادگی) بنشیند ندارد. آدمی مثل متین دفتری که با مردم ارتباط دارد، خانواده و دوست و آشنا دارد و بیرون مردم را هم می بیند. مردم از او سؤال می کنند آقا معطل چه هستی؟ چه می گویی؟ مردم خودشان دارند از رژیم، در درون، انتقاد می کنند. آنوقت شما می گوئید هیچ خبری نیست انشاء الله گربه است؟ شما دیگر چشم و گوشتان را هم بسته اید! کور شده اید دیگر در محضر ایشان(رجوی)؟ این جا دیگر تحمل متین دفتری زیاده از حد بود.

باید بگویم برای آقای متین دفتری آن مواقع هم خیلی سخت بود. در زمان تصویب لایحه برابری حقوق زن و مرد، آقای متین دفتری را به بهانه ی تصویب این لایحه بردند به عراق، تا از او و مسئول شورا در بغداد عکس بگیرند. تا "تابو" را بشکنند. اما الان

دیگر چرا؟ مردم در ایران خود ولی فقیه را بور کرده اند و در واقع دارند نقطه ی پایان می گذارد بر فرماندهی و فرمانبری در جامعه ی ایران و به اتوریتته و به دیکتاتوری در جامعه، آنوقت رجوی آمده است از بیرون و از بالا، اولاً برای ملت ایران رییس جمهور تعیین می کند، خوب این رییس جمهور روی دستش مانده است. مردم در آن انتخابات شرکت کرده اند و خاتمی را انتخاب کرده اند. حالا این آقا با رییس جمهورش چه کار می خواهد بکند؟ باید با آن سر کند چون او را به ایران که نمی تواند بفرستد. آدمی مثل متین دفتری، که هم در جبهه ی ملی و حرکت ملی بوده، وقتی با واقعیت مواجه می شود دیگر نمی تواند موضع گیری نکند. بقیه ی حرف ها دیگر حاشیه نویسی است. این که رجوی چه نوشت و بعد متین دفتری چه نوشت، اصلاً مهم نیست.

واقعیت این است که شورای ملی مقاومت پوششی است برای یک جریان شکست خورده که در اثر عدم تبحر و نقض درایت رهبری اش، کار را به این فاجعه ی امروزی کشانده است. کشتار جوانان مجاهد به بهانه ی حمله به خاک ایران با چهار تا تانک قراضه و حالا هم این موضع گیری شان در رابطه با انتخابات، می گوید هیچ خبری در ایران نیست. و رای دهندگان پنج میلیون نفر بیشتر نبوده اند. این طور خود را به نابینایی زدن، در واقع خاک به چشم حقیقت پاشیدن است.

آقای مهدی خوشحال

از نظر شما تشکیل شورای ملی مقاومت چه ضرورتی داشت؟

2500 سال حکومت‌های سلطنتی در ایران، روحیه و فرهنگ تفرقه و استبداد را در همه‌ی مناسبات زندگی و تار و پود مردم، غالب کرده است تا آنجا که استبدادخواهی و بت‌پرستی به فرهنگ و تاریخ مردم بدل شده است. در قرن گذشته، در گوشه و کنار کشور مبارزات پراکنده همچنان بوقوع می‌پیوست تا این که در سرفصل کیفی مبارزات مردم که سال 1357 باشد، به دلیل فقدان آگاهی سیاسی و فضای بازی جهت‌تمرین دموکراسی، دوباره مردم از چاله به چاه افتادند، یعنی تاج رفت و جای خود را به عمامه داد. استبداد سیاسی جای خود را به استبداد مذهبی محول کرد. تا این تاریخ به دلیل بافت اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و وجود اقوام و قبایل متنوع در ایران، داشتن یک اتحاد، برای مبارزه سراسری بر علیه حکومت مرکزی، امری غیر ممکن بود. ولی در چند دهه‌ی اخیر به دلیل افول نظام فئودالی و تجمع سرمایه در شهرها و سرعت گرفتن ارتباطات جمعی - که اقوام، ایل‌ها، عشیره‌ها و فرهنگ‌های مختلف کشور را به هم نزدیک‌تر می‌کرد - مبارزات مردم ایران وارد شکل و مدل جدیدی شد که اولین نمونه‌اش در سال 1360 اتفاق افتاد. در 100 سال گذشته نیز در بسیاری از نقاط کشور ایران مبارزاتی علیه حکومت مرکزی بوقوع می‌پیوست، اما مبارزه و شورش از حد یک عشیره، قبیله، قوم، منطقه‌ی جغرافیایی خاص و یا یک حزب با ایدئولوژی مشخص، بالاتر نمی‌رفت.

بالاخره در سال 1360، در مقابل جمهوری اسلامی یک اتحاد مبارزاتی سراسری متشکل از انبوه احزاب، گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی با ایدئولوژی و گرایش‌های فکری مختلف برپا شد که نام آن شورای ملی مقاومت به رهبری آقای مسعود رجوی گذاشته شد. آقای بنی‌صدر با 12 میلیون رای مردم، آقای قاسملو با بیش از 70% آرای مردم کردستان ایران، آقای رجوی با داشتن میلیون‌ها سمپات و هوادار و حمایت‌کننده و الباقی نیروهای شرکت‌کننده در مجموع، قریب به 20 میلیون آراء مردم را در هنگام

تشکیل شورا، داشتند. این ائتلاف بزرگ با کمیت و کیفیتی قابل توجه، نشانگر دور و فرم جدیدی از ساختار اجتماعی و سیاسی مبارزات مردم ایران بود. این آرایش نوین نیروهای سیاسی در خارج کشور که به دعوت رهبر مجاهدین، آقای رجوی انجام گرفته بود، با این وجود تامل در خور در پیشبرد امور همه جانبه ی شورای ملی مقاومت انجام نشده بود، در پیوستن اعضاء به شورا یک نوع عجله و یک نوع سراسیمگی بر علیه استبداد وجود داشت به طوری که سقوط حکومت را در کوتاه مدت ارزیابی کرده بودند، و نام خود را (با آب و تاب) "دولت در تبعید" نهاده بودند. به هر صورت تشکیل و حرکت شورا در سرفصل خود یک امر مهم سیاسی - تاریخی بود و آن دسته از احزاب و گروههایی که به هر بهانه در شورا شرکت نکرده بودند، به دلیل عدم پاسخگویی به ضرورت خطیر آن دوره ی مبارزات، پس از این تاریخ نیز چندان موفقیتی حاصل نکردند.

از نظر شما علل تلاشی شورا، با آن سرعت چه بود؟

شورای ملی مقاومت که شاخص و نقطه ی عطفی در تاریخ مبارزات مردم ایران بود با شکست خود باعث خنده و مضحکه مردم شد و همچنین بانی رکود در محافل سیاسی و هر نوع تشکل و اتحاد گسترده دیگر شد. شورا در حوالی سال 1363 با خروج نیروهای مهمی مانند آقای بنی صدر و قاسملو و بسیاری از شخصیت ها و احزاب دیگر کمرشکن شد. رهبر شورا و آنان که بعداً حول محور مجاهدین باقی ماندند، شرایط جدید را سخت تر شدن مبارزه و عدم دستیابی سریع به قدرت ارزیابی کرده و جرم رفتگان را خیانت به تصمیمات اتخاذ شده در شورا و آرمانهای مردم ارزیابی کردند! اما شکست شورا از جانب رفتگان به هر دلیلی که پاشیده شد هژمونی طلبی رهبری شورا و مجاهدین، عدم آگاهی سیاسی رهبری مجاهدین، عدم ضرورت تشکیل جبهه در مقابل خمینی، بیرون بودن شورا در خارج از کشور و جدا شدن از توده ها و عدم ضرورت مبارزه مسلحانه و... عنوان شده همه اینها اگر درست باشد، اما کافی نیست. یعنی به هر حال یک جبهه سیاسی - نظامی تشکیل شده بود؛ بعضی از اعضاء و گروههای تشکیل دهنده ی شورا

در کردستان و داخل ایران مبارزه مسلحانه را به پیش می بردند و آنان که توان مبارزه مسلحانه را نداشتند با حمایت سیاسی خود پشتوانه و حامی مبارزه مسلحانه سراسری در داخل ایران بودند. یعنی وضعیت جدید شورا مانند وضعیت یک نیرو یا واحد نظامی بود که با طرح و نقشه برای یک ماموریت خطیر نظامی اقدام کرده بود، و نیروهای زیادی را با حمایت و تشویق و دستور خود به زیر آتش دوست و دشمن روانه کرده بود، تنها خیانت فرمانده، ماموریت یک واحد نظامی را مختل یا به عقب نشینی وا نمی دارد. یعنی شورا اصلاً در آن مقطع اجازه آن را نداشت که شقه و ضعیف شود تا چه رسد به آن که متلاشی گردد. شورا در کلیت خود یا می بایست عدم توانایی و شکست خود را به دشمن علناً ابلاغ می کرد و تسلیم خواسته های دشمن می شد، یا به پیش حرکت می کرد، چون در هر دو صورت به پیروزی نزدیکتر می شد. حرکت به پیش مثبت بود و باید انجام می گرفت، ولی نگرفت! تسلیم، واژه زشتی است، اما روند مبارزه را تا بدین حد که امروز در آن بسر می بریم، کند نمی کرد:

* ضربه دشمن خنثی می شد.

* تلفات نیرویی به حداقل می رسید.

* پرچم مبارزه در دست نیروهای تازه نفس یا نسل بعدی قرار می گرفت.

* مشکل راهبندان سیاسی که هم اکنون داریم، نداشتیم.

* نفس مبارزه از جانب دشمن جدی تلقی می شد. یعنی اعضاء و نیروهای شرکت کننده در شورا به مجلس میهمانی نرفته بودند تا ببینند آتش شور است یا تمام شد، دست از پا درازتر بدون در نظر داشتن ماموریت خطیر خود و خیل نیروهای سیاهی لشکر که زیر آتش مانده و امیدهایی که زیر آتش سوزانده می شد. حال آنها به صورت "منفرد" به خانه های خود بازگردند. افراد زیر آتش که عرض کردم یک نمونه کوچکش کشتار مجاهدین در مردادماه سال 1367 در عملیات موسوم به فروغ جاویدان/مرصاد به دستور آقای رجوی و کشتار هزاران زندانی سیاسی به تلافی آن عملیات در شهریورماه همان سال به دستور آقای خمینی بود. ولی بعدها تسلیم شورا را دیدیم، اما نه تسلیم به آقای خمینی،

بلکه تسلیم به صدام حسین! رهبر شورا در خردادماه سال 1365 خود را در بست تسلیم خواست های ضد ایرانی صدام حسین کرد و ارتش شبه کلاسیک در جهت اهداف جنگی عراق، به راه انداخت. صدام حسین کی بود؟! یک عامل خارجی که محور توجیحات طرفین متخاصم قرار گرفت. آقای خمینی شعار می داد که صدام حسین دشمن است و بعد از او مشکل ما حل خواهد شد! رهبر شورا می گفت صدام حامی است و مشکل ما با مشکل جنگی او گره خورده است. پس از حل مشکل صدام حسین پیروزی ما نیز به نتیجه خواهد رسید! ولی بعداً در جنگ کویت دیدیم که صدام حسین همیشه منظور خود را دنبال می کرد و دیگران را دنبال خود می کشید تا راهش هموار گردد.

افراد برگشته از شورا با آن که خود را آگاه تر و مسلح به دانش سیاسی و معتقد به آرمانهای مردم و دموکراسی می شمردند، اما وقتی بیرون آمدند، مقبولیت و مشروعیت دوباره خود را آن طور که انتظار می رفت به اثبات نرساندند و شورای اصلی را تشکیل ندادند، بلکه با انفعال خود شورای باقیمانده ی حول مجاهدین را صحنه گذاشتند. حتی اعضاء و گروههای بازگشته نتوانستند به یک اتحاد تاکتیکی و یک "ارگان" دست یابند تا در یک بمباران تبلیغاتی، اعضای باقیمانده در شورا را به انفعال یا رسوایی بکشند. نیروهای زیر آتش را که در ایران متواری یا زندانی بودند، در عراق گروگان یا زندانی بودند، در ابوغریب یا رمادی بسر می بردند، با دست زدن به یک اقدام دستجمعی به آنان راه نجات، یا راه حل جدیدی نشان دهند، و این همه در حالی بود که اکثر اعضای بازگشته از شورا چندین دهه سابقه مبارزاتی در کنفدراسیون و دیگر محافل سیاسی را داشتند. در حالی که اعضای باقیمانده در شورا هیچ تجربه مبارزه در خارج کشور را نداشتند. اگر بنا بر عملکرد ضعیف آن دسته از اعضای جدانشده شورا بود، و افشاگریها و روشنگریهای جسورانه و پرشتاب نیروهای رها شده از مجاهدین نمی بود، این احتمال می رفت که آن دسته از شورای انحرافی به همراه مجاهدین، امروز در مسند قدرت می بودند. بنده معتقدم نظر و توقع مردم از مجموع اعضای بازگشته از شورا، بسیار فراتر از اینها و در حد ایجاد یک جبهه مجدد از نیروهای آزادیخواه جهت حمایت از مبارزات داخل و عقیم گذاشتن توطئه های نیروهای باقیمانده در عراق، بوده است.

شورای ملی مقاومت به رهبری مسعود رجوی از یک قدرت بزرگ سیاسی به یک قدرت مخرب و ضد سیاسی بدل گشت. ضد سیاسی که می گویم بدین دلیل است که از آن پس کار این نیرو سوختن و سوزاندن بود. سوزاندن امید، اعتماد، رنج، نیرو و امکانات خلق به نفع قدرت طلبی در عراق و ایران.

پس از فروپاشی اصلی شورا در سال 1363 چه آنان که رفته بودند یا آنان که مانده بودند، به دلیل عدم پاسخگویی به شرایط حساس زمان و ماموریت خود، در میدان مبارزه رو به عقب سیر می کردند. رفتگان اما با حفظ حیثیت و شرافت انسانی خویش باز هم در میدان مبارزه، با مشروعیت نسبی باقی ماندند و در بسیاری از موضع گیریهای خود شهادت اخلاقی شان را به ثبوت رسانده اند، در این رابطه مدارک جسته و گریخته ای هم وجود دارد، اما آنان که زیر علم مجاهدین باقی مانده بودند در مسیر انحراف و ارتجاع با سرعت غیر قابل تصور به پیش رفته، دچار بحران ها و تغییرات مشی و راه و هویت سیاسی و انسانی جدیدی شدند تا این که به موجوداتی بغایت دون مایه و مسخ شده بدل گشتند. تماماً به خواست و نیات مسئول شورا گردن نهادند. درخواست مسئول شورا از عضو شورا این بود که شما "زن" خود را به من بدهید تا بتوانید در مبارزه ثابت قدم باشید! رده و عضویت و مسئولیت در شورا را داشته باشید؛ آقای جلال گنجه ای که یک ملای با عمامه بودند پس از هن و هن سرانجام پذیرفتند تا برای حیات و ممانت در شورا و رکاب رهبری باید به درخواست مسئول شورا تن داد(17 اردیبهشت ماه سال 1370، جمعه ساعت 3 نیمه شب، سالن فرماندهی، با حضور 700 تن از مریدان دیگر)، ایشان سپس در شورا مسئولیت "کمیسیون آزادی بیان، عقاید و مذاهب" را احراز نمودند! به هر حال هر آنکس دیگر که رهبری مجاهدین را قبول داشت اگر نزدیک یا هر چند دورادور نظاره گر ماجرا بود، این قانون خودتباه سازی شخصیتی، سیاسی را در ذهن پذیرفته بود وگرنه نمی توانست خارج از جنس رهبری، نان رهبری را بخورد، و آنان که نپذیرفتند برای عبرت خود و دیگران زندانی و شکنجه شدند تا بهای شنا کردن خلاف جریان را پرداخته باشند.

افراد باقیمانده در شورا که معمولاً از خرده شخصیت ها و کارتهای سوخته ی شاه و شیخ هم بودند و تعدادی از گروههای کرد و مارکسیست که دست ساز و مدل مجاهدی بودند، از این پس کار و ماموریتشان اهرم کنترل نیروهای مجاهد در زیر آتش بود، تایید فتاوی مادون قرون وسطایی مسئول شورا و مشروعیت بخشیدن به رای و نظر او بود. اعضای باقیمانده شورا از این پس با انبوه نوشته هایی که از پول مجاهدین به چاپ می رسید مانند: ایران زمین، ماهنامه شورا، داد، آزادی، نبرد خلق و دروغ نامه های فارسی و عربی و انگلیسی و کتابهایی مانند: گزارشی از پشت جبهه(منوچهر هزارخانی)، تیشه ها و ریشه ها(فریدون گیلانی) و صدها کتاب و جزوه و مقاله و مصاحبه و نطق، یک پا در گود و سبکبال و گیس سپید و بله قربان گو، سیاهیهای مغزشان را بر سپیدی کاغذ می آوردند تا به فتاوی شیطانی مسئول شورا مشروعیت ببخشند، و با تفتن احساسات انقلابی نیروهای در زیر آتش، سعی داشتند تا اعضای در میدان جنگ با مطالعه آن نوشتار، دندان بهم بسایند، انتقام آن نوشتار را از دشمن بگیرند، خون بریزند، عرق بریزند، و همواره بی نام و نشان و مادون عصر بردگی، زیر سلطه تنها خون بدهند و خون بریزند. در عوض مسئولین شورا نیز برای این همه خوش خدمتی اعضای شورا می بایست چهره آنان را با رنج و خون افراد زیر آتش، بزک و سرخ نشان می داد، که اگر خون ملتی می ریخت از این پس آن چهره ها به دلایل شرکت در انبوه جرم و جنایت، سرخ نمی شد؛ بلکه نهال انقلاب در اثر بلامشروعیتی زرد شد، آتش به جانش گر گرفت و در مسیر بادهای موسمی به جنگل خلق زبانه کشید و خانمان سوزی عظیم از نوع خیانت و مزدوری و بی اعتمادی در هر نقطه ببار آورد. اعضای باقیمانده ی شورا به نیابت از مسئول خویش، بر سر سفره صدام حسین، نشستند و خوردند و برای صاحب سفره طنازی کردند، تا روحیه ی میرغضبی و شیطانی او را بر علیه دو ملت عراق و ایران، غنا و قوت ببخشند.

یعنی از این پس دیگر عضو شورا به دلیل پیشروی در انحراف و خیانت، به اعتراف خود مسئول شورا، من از این پس دیگر عضو "لم یرتابو" می خواهم (خرداد ماه سال

70، سالن عمومی)، یعنی عضو مجاهد یا نیمه مجاهد از آن پس به دلایل تغییر هویت سیاسی و انسانی، غیر قابل بازگشت شده بود!

آقای وفیق السامرای فرمانده اطلاعات عراق در ارتباط با ایران و رهبر "جنبش وفاق" کنونی، در مصاحبه با روزنامه الحیات گفته است: "پیش از حمله به کویت رجوی ماهانه 20 میلیون دینار عراقی از ما می گرفت. میلیونها دلار دیگر نیز به او برای اداره ی سازمانش در خارج پرداخت می شد. این تنها بخشی از میلیاردها دلار مزدوری است که آقای رجوی از صدام حسین اجرت گرفته تا اهداف و نیات او را در صحنه ایران به اجراء گذارد. و باز هم بنا به اعتراف نشریه "ایران بریف" در 8 سپتامبر 1997، مسئول شورا 204/250 دلار به نمایندگان کنگره ی آمریکا باج و خراج جهت رسیدن به قدرت داده است. در این صورت، در تاریخ معاصر ایران مسئول شورا، رکوردار بی پرنسپیی اخلاقی، مزدوری، وطن فروشی و خیانت به آرمانهای مردم معرفی و شناخته شده است؛ بله، کمیت و کیفیت جرم و جنایت شورای انحرافی را براحتی نمی توان تشریح کرد، همانگونه که عمق جراحات نسل "رجوی زده" را تا کنون نتوانستیم تعریف کنیم، همانطور که ریشه های شکست اپوزسیون و مردم تا کنون آشکار نشده است.

این خصلت جامعه است که هر جریان اجتماعی در اثر عدم پاسخگویی به ضروریات زمان، پایگاه توده ای و اعتبار خود را از دست خواهد داد؛ حال ماندگان در شورا اگر که دست به گروگانگیری نزنند، هم اکنون در مقابل خشم توده ها قادر نخواهند بود حتی از جان و مال خود هم دفاع کنند. خیزش و خروش مردم قابل توجه و جدی است. از درون ارتجاع حاکم روزنامه "توس" بیرون می آید که پس از چند ماه چهار تن از اعضای آن از جانب ارتجاع غالب حکم زندان می گیرند؛ از درون ارتجاع مغلوب "پیوند" بیرون می آید که پس از چند ماه از فعالیت خود چهار تن از اعضایش از جانب ارتجاع مغلوب حکم اعدام می گیرند(نشریه مجاهد، شماره 296، صفحه 8) موضوع آن قدر جدی و کارساز است که حتی آقای صدام حسین حاضر می شود تا نان کودکان گرسنه عراقی را جهت خاموش کردن این آتش، خرج کند. این دو جریان که عرض کردم قابل قیاس با هم نیستند. ضمن این که اینجا می توان ثابت کرد که ارتجاع مغلوب

کیفأً خطرناکتر است. هم چنین حرکت خلاف جریان در دو سوی غالب و مغلوب را نشان می دهد، با مشهود بودن این واقعیت که از آگاه شدن مردم در سخت ترین شرایط، نمی توان پیشگیری کرد. حتی اگر حکومت و بخشی از اپوزسیون در تحقیق توده ها شریک نفع بوده و در بسیاری جهات با هم همکاری و همیاری داشته باشند.

بکی دیگر از پیچیدگیهای مبارزه در اپوزسیون همین وجود مرده ها و مجروحین سیاسی مابین راه است، که باعث ائتلاف انرژی نیروهای اپوزسیون و "راهبندان" شده است، این راهبندان سیاسی ماحصل سالها تلاش دشمن است تا که بتواند انرژی و وقت نیروهای مبارز را مابین راه تلف کند. یعنی در این شرایط و در مقابل انتخاب و گستاخی و خواستگاه برتر مردم، امپریالیسم و ارتجاع بیکار نخواهد نشست. آنان با علم کردن آلترناتیو خود با انتخاب و خیزش جدید مردم مقابله خواهند کرد. آنان می خواهند انحراف و ارتجاع را که در این شرایط همان تروریسم و خشونت و بنیادگرایی باشد، سد راه حرکت مردم کرده و ابتکار عمل را با عنوان "سرنگونی" بدست گرفته و مردم را دوباره به خانه هایشان رانده به سکوت و مماشات فراخوانند. می خواهند تروریسم را که از لوله تفنگ فاشیسم مذهبی بیرون می آید، به نام "مبارزه" بر علیه مردم استفاده کنند. تروریسم می رود و فردی به نام اسدالله لاجوردی را می کشد و اصرار هیستریک دارد که برایم کف و دف بزنید که مبارزه کردم! معلوم نیست اسدالله لاجوردی که در زمان خود که خون می ریخت و شکنجه می کرد چرا کشته نشد! همین که مسئله دار شد و برید، کشته شد! ناگفته پیداشت، اسدالله لاجوردی با عمل خود به دستگاه شهیدطلب دشمن، نان رسانی می کرد. از مغز ارتجاع غالب به قلب ارتجاع مغلوب خون رسانی می کرد، تا ارتجاع مغلوب در اثر آن بتواند شهیدنمایی، مظلوم نمایی و ابراز وجود کرده و به چهره ی خود خون گرم بیاشد و در صدد کسب مشروعیت در بین مردم باشد. ارتجاع غالب نیز با علم کردن خطر دشمن منفور تفرق جناح ها را مهار کرده، مردم را ترسانده و سرکوب کند. لاجوردی اگر نمی خواست به مجاهدین کمک کند و نیرو و انگیزه به آنان برساند، یعنی می بایست نویسنده می شد یا نشریه ای را علیه مرتجعین عصر خود نشر می کرد! ترور لاجوردی در اصل یک عملیات فرافکنی جهت کتمان و زنده داشتن لاجوردی های مشابه

یا احياناً بزرگتر بود، تا بتوان در آینده همواره لاجوردی های بزرگتر را باز هم در لباس دیگر بر سر کار آورد. معلوم نیست اگر اسدالله لاجوردی بد بود، چرا مجاهدین در درون تشکیلات خود سیاست لاجوردی کردن را با به جان خریدن انواع رسوایی همچون انقلابات ایدئولوژیک و شکنجه های روانی سخت، به پیش می بردند؛ تا آنجاییکه آنانی که نمی توانستند چون لاجوردی باشند یا چون لاجوردی بیاندیشند، تصفیه شده، یا قربانی شدند، یا اقدام به مجازات خود و خودکشی کردند: مجتبی میرمیران، داوود احمدی، محترم بابایی، صدیقه رجوی، شمس اردکانی، جواد دهقانی، مهدی شریفی، محمدرضا، بهرام، رسول، معصومه، زهرا، احدالله، و دهها تن از انقلابیون و فرزندان مردم؛ اینان کسانی بودند که در سیاست لاجوردی کردن درون تشکیلات - جهت تغییر نیروها از مجاهد به لاجوردی - موفق نبودند و نمی توانستند، چون که این تغییر هویتی با سرعتی خارج از معیارهای موجود جهانی با آرمان و جوهره ی انسانی شان در تضاد آشکار بود. وقتی طیف مترقی و روشنفکر نتواند از تروریسم تحلیل قاطع و روشنی ارائه دهد، تروریسم در فرار به پیش می آید و مرگ اسدالله لاجوردی را به نیروهای مترقی تسلیت می گوید(نشریه مجاهد، شماره 404، صفحه 10).

تروریسم، به ویژه تروریسم دولتی صدام حسین نه که مبارزه نیست، مبارزه مسلحانه هم نیست بلکه یک لژیون خارجی جهت پیش بردن منافع دولت عراق و ارتجاع منطقه در ایران و منطقه است. مبارزه ی مسلحانه اگر به دست نیروهای مترقی و ملی ایرانی علیه حکومت انجام پذیرد، می بایست توده ای و با ابزارهای مشروع باشد، در مرحله بلوغ سیاسی جنبش باشد، آخرین گام برای سرنگونی باشد، در حینی که هیچ راه دیگری جهت تصرف قدرت سیاسی متصور نیست، در این شرایط است که مبارزه مسلحانه مشروعیت دارد؛ وگرنه تروریسم یا مبارزه مسلحانه، کودتای جهنده ای است به ویژه اگر حمایت و دست عامل خارجی در آن مشهود باشد، در آن صورت تروریسم مشروعیتی مادون حکومت خواهد داشت، چون کسی که با تروریسم به قدرت می رسد و توده ها از او حمایت نمی کنند، ناچار خواهد شد تا برای نظم و سازماندادن جامعه به ارباب و سرکوب مردم متوسل شود. مبارزه از لوله تفنگ یک سرباز، پاسدار یا مجاهد بیرون

نمی آید؛ مبارزه در خوندهی و خونریزی معنی نمی دهد؛ مبارزه در قالب شعر و شعارهای زنده باد یا مرده باد نمی گنجد، مبارزه به اتحاد و شراکت بخش وسیعی از اقشار مردم نیاز دارد؛ مبارزه تامل، تفکر، تحرک و سعه صدر می طلبد؛ مبارزه می بایست به فرهنگ عمومی بدل شود، جهت تغییر وضع موجود و بهتر زیستن، و نه برعکس.

در یک مقطعی آقای کامبیز روستا یکی از اعضای پیشین شورای ملی مقاومت، در صدد جمع آوری آراء و حمایت مردم جهت محاکمه جمهوری اسلامی و نهادینه کردن حقوق بشر در ایران بود. این ابتکار و اقدام جهت مبارزه با جمهوری اسلامی مشروع و جدی است، اما مشروع تر و جدی تر از این ابتکار، همان بود که در سال 1363 وقتی اعضای و گروههای محق شورا در حین خروج بودند، اقدام به برپایی دادگاه حقوقی - سیاسی و تاریخی برای مسئول و اعضای باقیمانده در شورا، می کردند. چون وقتی جمهوری اسلامی پای میز محاکمه نیاید و با ادای یک جمله محکمه را لوٹ کند، که: "هر جرم و جنایت که ما مرتکب شدیم در اپوزسیون هم وجود دارد"، یعنی دادگاه خود به خود از جدیت می افتد. مبارز و انقلابی اول بایست خانه خود را بتکاند بعد به حکومت برسد، که در آن صورت مطمئنم از جدی بودن کار، حکومت عقب نشینی خواهد کرد. مگر در خارج از حکومت چه جرم و جنایتی اتفاق می افتد که به چشم ما کوچک می نماید:

* آیا دختران زیر 18 سال را با کلاه شرعی مورد تجاوز قرار ندادند؟

دادند.

* افراد زیر 18 سال را در سال 1367 در عملیات موسوم به فروغ جاویدان/مرصاد، در پایگاه بسیج کردند و جاهای دیگر تیر خلاص نزدند؟

زدند.

* افراد زیر 18 سال را در سال 1370 به دستور مهناز شهنازی وادار به شکنجه هم‌رزم خودشان علی جان، نکردند؟

کردند.

* افراد زیر 18 سال از والدین شان مصادره انقلابی - مذهبی نکردند؟

کردند.

* افراد زیر 18 سال را به بهانه میلشیا بازی روانه میدان جنگ نکردند؟

چرا کردند.

* زندان و شکنجه فیزیکی و روانی را بر علیه اعضای خود به کار نبردند؟

بردند.

* کلاهبرداری و دزدی از مردم ایران نکردند؟

کردند.

* ازدواج اجباری، طلاق اجباری، گروگانگیری کودکان، بکارگرفتن اسراء در جنگ، تصفیه حساب های درون گروهی، مزدوری برای بیگانه، باج دهی به بیگانه، قاچاق مواد مخدر و اسلحه، جاسوسی به نفع بیگانه، مسموم کردن فضای سیاسی، سرکوب اپوزسیون، توهین و تهدید دگراندیشان و هزاران هزار جرم و جنایت دیگر آیا در اپوزسیون اتفاق نیافتاد؟

البته که اتفاق افتاده و خواهد افتاد.

پس چه می شود که نیروهای مترقی و مبارز ایرانی جهت پیشبرد امر مبارزه، دادگاه و محاکمه حقوقی - سیاسی و تاریخی را از اپوزسیون آغاز نمی کنند تا در آن صورت حساب کار دست جمهوری اسلامی بیاید و مبارزه برون مرزی را هم جدی تلقی کنند!

به عقیده بنده تا این تاریخ اعراب مرتجع دو ضربه کارساز به فاصله 14 قرن به آب و خاک ایرانی وارد کردند. ارتجاع منطقه با پشتیبانی معنوی استعمار و حمایت غرب، هم اکنون در صدد سومین ضربه ایدئولوژیک - نظامی به هست و نیست ایرانی است.

بنابراین ما نیز به حمایت از مبارزات مردم ایران، بخشی از توجه و ابزار مبارزاتی مان را به خنثی کردن ضربه دوم اختصاص می دهیم، بخشی دیگر از توجه و امکانات مان می بایست جهت پیشگیری از ضربه سوم آنان باشد، که این احتمال وجود دارد در شرایط غفلت ما فرصتی برای وارد کردن آن بیابند.

مهندس پرویز دستمالچی

از نظر شما ضرورت تشکیل شورای ملی مقاومت چه بود؟

این که الزاماً و حتماً می بایستی شورای ملی مقاومت تشکیل می شد، نمی دانم. در آن زمان نیاز به تشکیل یک جبهه ی وسیع از نیروهای دموکرات و ملی شدیداً احساس می شد؛ نیرویی که بتواند سدی در برابر نیروهای ارتجاعی، مستبد و تام گرا باشد. نیروهای ارتجاعی مذهبی با همکاری و دستگیری نیروهای باصطلاح "چپ" و "ملی" یورش وسیع و گسترده ای را برای نابودی دستاوردهای انقلاب شروع کرده بودند، آزادی های فردی و اجتماعی، یکی پس از دیگری، یا محدود می شدند، یا کاملاً سرکوب. استقرار نظام سیاسی ولایت فقیه عملاً خط بطلان بر روی دموکراسی یا حاکمیت ملت بود. "جبهه ی دموکراتیک ملی" می خواست همین نقش را بازی کند که ناموفق ماند؛ به دلیل آنکه نیروهای عمده ی سیاسی و اجتماعی آن که فداییان و مجاهدین بودند، خود اصولاً در آن زمان، دموکراسی و آزادی های فردی و اجتماعی را تحت عنوان "آزادی های بورژوازی" رد می کردند. تشکیل شورای ملی مقاومت نیز تلاشی برای پاسخگویی به آن نیاز بود.

آیا شما هم به شورای ملی مقاومت پیوستید؟

خیر. زیرا شما نمی توانید با نیرویی که اصولاً، در اندیشه و عمل نیرویی آزادمنش نیست، به دموکراسی و آزادی برسید. یکی از اشکالات اساسی اپوزسیون سیاسی ایران در این است که نه با "استبداد" که با "مستبد" مبارزه می کند، یعنی این که با دیکتاتوری شاه مبارزه می کند؛ اما پیرو خمینی ی می شود که اندیشه هایش ریشه در قرون وسطی دارد. با شاه مبارزه می کند؛ اما طرفدار استالین، کیم ایل سونگ، انور خوجه ... می شود. با شکنجه گران ساواک مبارزه می کند (و نه با اصل شکنجه) و می خواهم بگویم که ما باید با اندیشه های استبدادی یا تام گرایانه مبارزه کنیم و نه با فرد و شخص مستبد.

در آن زمان که دوستان من، جهت دعوت از من، برای عضویت در شورا، به من رجوع کردند، گفتم که سازمان مجاهدین نیروی سیاسی دموکرات و آزادی خواه نیست. جنگ آنها با ولایت فقیه‌یون بر سر قدرت سیاسی است. به نوشته‌ها، سخنرانی‌ها و کتابهای سازمان و رهبران آن نگاه کنید! آنها نیز حکومت اسلامی می‌خواهند. قوانین اجتماعی را به دو بخش الهی و غیر الهی تقسیم می‌کنند. انسان را "یک هسته‌ی ایدئولوژیک می‌دانند که اوج تکامل او شهادت است" سازماندهی آنها اصولاً غیر دموکراتیک و بر اساس فرماندهی و فرمانبری است. فرهنگ آنها شهادت و شهیدپروری است و... من در همان زمان هم نظراتم را نوشتم و در نشریه‌ی "ایران‌شهر" با نام مستعار "پ - پویا" یک سلسله مقاله درباره‌ی مجاهدین و اندیشه‌های آنها به چاپ رساندم.

اپوزسیون ایران باید یاد بگیرد که نیروهای سیاسی را بر اساس اندیشه‌های آنها ارزیابی کند نه صرفاً عمل آنها. اندیشه همواره مقدم بر عمل است. اندیشه است که تعیین‌کننده‌ی عمل است. آیت الله خمینی دو دهه پیش از انقلاب کتابهای "ولایت فقیه و توضیح المسائل" اش را نوشت. آنچه را که او پس از کسب قدرت سیاسی انجام داد، همان افکار، مندرج در این کتابها بود؛ نه وعده و وعیدهایی که بعداً معلوم شد فقط جنبه‌ی "تاکتیکی" (یعنی گول زدن مردم) را داشته است.

به نظر شما عوامل شکست و تلاشی شورای ملی مقاومت چه بود؟

اول این که آنها با ابزاری به جنگ حکومتگران جمهوری اسلامی رفتند که آنها استاد کار با آن ابزار بودند؛ یعنی با پیکار نظامی و ترور. اگر "شورای ملی مقاومت" یک یا دو تن از آنها را ترور می‌کرد؛ آنها صدها نفر را یکجا قربانی می‌کردند. شما با یک حکومت متمدن روبرو نبودید که از اعمال قهر و خشونت، شرم یا واهمه داشته باشد. شما با حکومتی روبرو بودید که سران و نیز پیروان آن، ترور و سرکوب را به عنوان ابزار اساسی و اصلی سیاست می‌شناختند و هنوز نیز می‌شناسند؛ در نتیجه چنین تاکتیک

و استراتژی ای از همان ابتدا محکوم به شکست بود، و چنین نیز شد. به این عوامل، عامل اصلی دیگری را نیز باید اضافه کرد.

سازمان در آن زمان، ابدأً برای یک مقابله نظامی با نیروهای حکومتی، نه آمادگی داشت و نه تدارکات لازم را دیده بود. "مجاهدین" و سایر همپیمانان آنها را همه در "کوچه و محله" می شناختند. به همین دلیل یا قتل عام شدند یا فرار کردند. بعد مسئله ی همکاری آنها با صدام حسین پیش آمد. صدام حسین به خاک ایران حمله کرد و قصد داشت بخشی از جنوب ایران را جدا کند؛ در این شرایط همکاری با صدام حسین خیانت به منافع ملی بود. "بعلاوه" آیا صدام حسین و رژیم او و سازمان مخوف استخبارات او از ولایت فقیهیون در ایران بهتر بودند؟ همکاری نیروهای مقاومت در فرانسه، آلمان، ایتالیا و ... با متفقین بر علیه فاشیسم مقوله ی دیگری است که در محتوا با همکاری با صدام حسین تفاوت بنیادی دارد. و دوباره اشتباه محاسبه ی سیاسی و نظامی، و در نتیجه حمله ی "فروغ جاویدان" به خاک ایران و به کشتن دادن بیش از هزار و چهارصد نفر از نیروهای مجاهدین، قابل توجه است که با تمام این اشتباهات استراتژیک سیاسی و نظامی، رهبری سازمان همچنان که بود باقی ماند. در هر سازمان و تشکیلاتی که بویی از دموکراسی و آزادمندی برده باشد، اگر رهبری سازمان خودش، به دلیل شکستهای سیاسی و نظامی فوراً استعفاء ندهد و نرود، بدنه ی سازمان او را به خاطر بی لیاقتی و بی کفایتی و شکست سازمان و به کشتن دادن صدها انسان، از پست و مقامش کنار می گذارد.

دوم این که "شورای ملی مقاومت" اصولاً شورا نبود و مجاهدین در شورا همه کاره بودند. دیگران، به نظر من، خودشان را گول می زدند(و می زنند) نیروی انسانی شورا را مجاهدین تامین می کردند و می کنند؛ پولش را آنها فراهم می کردند و می کنند و ... و در نتیجه تصمیم را هم آنها می گرفتند(و می گیرند) نیروهای دیگر، آن چیزی را از مجاهدین طلب می کردند که خود حاضر به انجام آن نبودند؛ یعنی این که اگر هر یک از گروه های شورا امکانات را فراهم می کردند، خودشان نیز تصمیمات را می گرفتند؛ به نظر من علت اصلی و اساسی شکست شورای ملی مقاومت به عنوان یک آلترناتیو

دموکراتیک در برابر نظام ولایت فقیه، این امر مهم بود که عده ای می خواستند با یک نیروی غیر دموکراتیک، یک آلترناتیو دموکراتیک بسازند که نشد. در سیاست هم هر کاری ابزار خودش را لازم دارد.

شما علت خروج جبهه ی دموکراتیک و آقای متین دفتری را از شورای ملی مقاومت، چگونه ارزیابی می کنید؟

راستش تشکیلات جبهه ی دموکراتیک ملی، به معنای یک جبهه، از هنگامی که وارد همکاری با "شورا" شد، وجود خارجی نداشت. "جبهه" هنگامی از میان رفت که نیروهای مجاهدین و فداییان در ایران (از پیرامونش) کنار کشیدند و در آخرین تظاهرات آنها، در دفاع آزادی مطبوعات، دویست نفر بیشتر اجتماع نکردند. یعنی "جبهه" بیشتر یک نام بود تا یک تشکیلات واقعی؛ مانند اکثر گروههایی که به شورا پیوستند (به غیر از حزب دموکرات کردستان ایران) و بعدها هم برخی از افراد رهبری "جبهه" بهمن نیرومند و نیز جبهه ی متحد چپ از شورا جدا شدند.

دوم این که همواره برای من این پرسش وجود داشت، و هنوز هم دارد، که چرا شخصی با منش دکتر متین دفتری، با تربیت و زندگی او، می تواند با تشکیلاتی مثل مجاهدین کنار بیاید. یا این که چگونه "روشنفکر" ی که کتابهای "طاعون خدا" و "جباریت" را ترجمه می کند، می تواند با تشکیلاتی چون مجاهدین همکار شود. یا کسی که "در برابر دادگاه تاریخ" را ترجمه می کند.

شاید این جدایی ها و تجربه ها، شرایط را برای ایجاد یک تشکیلات وسیع و دموکراتیک فراهم کند.

دکتر علی راسخ افشار

آقای راسخ افشار لطفاً توضیح بدهید که از نظر شما ضرورت تشکیل شورای ملی مقاومت چی بود؟ و دلایل شکست آنرا چگونه تحلیل می کنید؟

این پرسش و پاسخ، هم با متن زندگی و خط مشی سیاسی من سر و کار دارد. من در همه ی عمر سیاسی ام تنها برای مبارزات ملی و علنی و مسالمت آمیز پارلمانی که همراه با ادب و نزاکت سیاسی باشد ارزش قائل بوده ام.

داشتن دوستان توده ای، سلطنت طلب، مذهبی، بهایی، یهودی که با آنها سالهاست رفت و آمد خانوادگی هم دارم؛ در عین حال که بر مواضع فکری و سیاسی خود استوار و ثابت قدم هم هستم، شاهد این واقعیت است که من با هرگونه طرز تفکر رادیکال و رادیکالیسم و انقلاب و اینگونه چیزها، چه چپ و چه راست، چه دینی و چه ضد دینی، با همه ی وجودم مخالفم و بارها گفته ام که برای حل مشکلات ملی ایران، نه هرگز تفنگ به دست می گیرم و نه بکسی می گویم تفنگ به دست بگیرد؛ چرا که انسان را یک موجود فرهنگی و انقلاب ناپذیر می دانم که با انقلاب و دگرگونی یکشبه ی حاکمیت، نمی توان در شیوه و منش زندگیش تغییری ایجاد کرد. بهترین مثال زمان ما همین انقلاب کمونیستی روسیه و سلطه ی نزدیک به پنجاه ساله ی اتحاد جماهیر شوروی بر مردم اروپای شرقی می باشد که با زور و تیر و تفنگ هم نتوانست تغییرات اساسی ای در شیوه ی زندگی این مردم به وجود آورد.

از این رستنگه تفکر است که من هیچ ارزشی برای حزب توده، فرقه ی دموکرات آذربایجان و کردستان در سالهای بیست و سی و بعد برای سازمان مجاهدین خلق و سازمان چریکهای فدایی خلق و هرگونه حرکت مسلحانه و انشعابات و ترکیبات آن، خواه مستقیم و یا غیرمستقیم، مانند جبهه ی دموکراتیک ملی که در چهارچوب آن چریکهای فدایی خلق و حتی سازمان مجاهدین خلق برای مدتی قائم موشک بازی در آورده بودند، و شورای ملی مقاومت، قایل نبوده و نیستم. در بحبوحه ی سالهای آخر شصت میلادی و

اوایل هفتاد که تب و تاب حرکت مسلحانه و مارکسیسم - لنینیسم و مائوئیسم با سمبلهایی چون چه گوارا و ژنرال جیایپ ویتنامی و هوشی مین بجان ایرانیان، چه در داخل و چه در خارج کشور، افتاده بود، و نه فقط ایران، بلکه در چهارگوشه ی دنیا آتش انقلابهای تیر و تفنگی شعله ور بود، من بر همان روش خود باقی ماندم، چرا که با همه ی وجودم تغییرات اجتماعی را بگونه ای رفرمیستی و گام به گام می دانم که بگونه ای مسالمت آمیز همراه با ایجاد و گسترش آگاهی و فرهنگ دموکراسی و هر چه بیشتر آشنا کردن و معتقد کردن مردم به لزوم حاکمیت آزادی و آزاداندیشی و احترام به کرامت انسانی و بالاخره آنچه در سی ماده ی حقوق بشر آمده است، می تواند تحقق یابد. در این گذار نه می توان میان بر زد و نه با انقلاب و حوض، بایبظاهر ساخت و افراد جامعه را از امروز بفردا به مردمی دیگر با فرهنگ و روش و منشی دیگر تغییر داد و مبدل ساخت.

با آنچه در بالا آوردم بایستی روشن شده باشد که من، از دیدگاه امکان تحقق خواستهای مردم ایران، نه هیچگونه ارزش و ضرورت و دوام و نقشی اساسی برای سازمان مجاهدین که هسته ی اصلی شورای ملی مقاومت را می سازد قایلیم و نه برای آنچه بنام شورای ملی مقاومت به گرد این هسته تجمع یافت، ضرورتی و نقشی می شناسم.

درک من از حاکمیت ملی که در شعار جبهه ی ملی ایران "استقرار حاکمیت ملی هدف جبهه ی ملی ایران است" بیان می شود و چیزی جز حاکمیت قانون و وجود جامعه ی مدنی نیست. که پیش شرطهای آن، تحقق آزادی و دموکراسی و آزاداندیشی در جامعه است، می باشد؛ که هیچ گونه سازگاری با حاکمیت ایدئولوژی، خواه ایدئولوژی زمینی و خواه ایدئولوژی آسمانی، ندارد.

هر چند که جای گشایش این بحث در این جا نیست اما در کوتاهترین بیان می گویم که درک من از حاکمیت ملی و حاکمیت قانون و مردم سالاری، عبارت است از به دست آوردن و اجرای راه حل هایی موقت برای مشکلات روزانه ی مردم از طریق بدست آوردن رای آزاد اکثریت مردم جامعه که پس از بحث و گفت و گو در نهادهای قانونی، با اتکاء به داده های موجود علمی و اجتماعی و فارغ از هر گونه ایدئولوژی و جزمیت، به دست می آید؛ بدون آنکه صرف وجود و پشتوانه ی رای اکثریت مردم بر محور یک

شخص یا یک سازمان و یا یک مصوبه ی قانونی بتواند برای خود حق و حقانیتی قایل باشد که بنابراین هر قانون و هر مصوبه ی قانونی خود در خودش قابلیت لغو و تغییر و تکمیل و تصحیح را دارد. به عبارت دیگر هیچ قانون و مصوبه ی رای اکثریت، از آنجا که مدعی کشف حقیقت و داشتن حقانیتی نیست و تنها قدرت اجرایی خود را از رای آزاد اکثریت مردم جامعه گرفته است، نه ازلی است و نه ابدی، و همان جامعه می تواند با یک اکثریت دیگر آنچه را به تصویب رسیده است لغو کند و یا تغییر دهد یا تکمیل و تصحیح نماید.

با این درک بود که با آنکه دوستانی اصرار داشتند که منم به شورای ملی مقاومت بپیوندم، همانگونه که نه هرگز به حزب توده تمایلی داشتم و نه هرگز آقای بازرگان و نهضت آزادی را که دین و سیاست را با هم مخلوط می کنند، قبول داشته ام، نه شورای ملی مقاومت را قبول دارم و نه برای تشکیل آن ضرورتی قایل هستم و نه می پذیرم که آنانکه به شورای ملی مقاومت پیوستند درک صحیحی از حاکمیت قانون و حاکمیت ملی و آزادی و دموکراسی داشته اند. در شرایطی که مبارزه افت می کند و سردرگمی و گجی سیاسی فضای جامعه را می پوشاند، نبایستی شاهره سیاسی و هدف اصلی را گم کرد. آنچنانکه بسیاری از دوستان و همراهان سیاسی من در اواخر سالهای شصت و اوایل هفتاد میلادی به جریانهای چپ و حرکتیهای مسلحانه پیوستند، و همچنانکه رهبران جبهه ی ملی در آستانه ی انقلاب 22 بهمن دچار گجی و گمراهی شدند، و همچنانکه پس از استقرار حاکمیت جمهوری اسلامی، بسیاری از دوستان با تجربه ی سیاسی من گرد پرچم آقای مسعود رجوی در شورای ملی مقاومت جمع شدند و حالا یکی پس از دیگری به خط میانی و اعتدال و جریان ملی - مصدقی باز می گردند، اما این به آن معنا نیست که همه ی این بازگشت ها و از جمله بازگشت آقای متین دفتری و دکتر هزارخانی و آنها که حالا و این روزها از شورای ملی مقاومت می برند، عذر بدتر از گناه نباشد. این بسیار شگفت انگیز است که نوه ی دختری دکتر مصدق، که سالهای سال در ارتباط نزدیک با پدر بزرگش قرار داشته است و در کشور سوئیس تحصیل حقوق را تا درجه ی دکترا گذرانیده است و در ایران پیش از انقلاب معاون کمیسیون دفاع از حقوق بشر

بوده است، تا همین دیروز و سالهای سال در کنار مسعود رجوی و در عضویت شورای ملی مقاومت کذایی باقی مانده است!

در این جا بایستی این را اضافه کنم که انتقاد من تنها محدود می شود به "تشخیص سیاسی" هموطنانی که به سازمان مجاهدین خلق و چریکهای فدایی و شورای ملی مقاومت و نظایر این گونه سازمانها پیوسته اند، که حرکتهایی قهرآمیز و مسلحانه همراه با ترور و کشتار می باشند، که از دیدگاه من اینگونه حرکتها و اینگونه تشخیص ها و راه حلها در رابطه با مشکل ایران، بی فایده و بی ارزش هستند، اما این به آن معنا نیست که این هموطنانی که از برجسته ترین ایرانیانی هستند که با ایثار و فدا کردن جان خود و تحمل شدیدترین فشارها و شکنجه ها، چه در زندانهای شاه و چه در زندانهای رژیم جمهوری اسلامی و با تحمل زندگی در شرایط سخت تبعید که تنها و تنها بخاطر ایران و ایرانی و آرمانهای خود بوده است که عالیترین نمونه های پایمردی و اصالت و استواری بر آرمان و هدف را نشان داده اند، بی قدر و بی ارزش باشند، افسوس من از این است که چرا این شایسته ترین شایسته های این ملت که نام پر افتخارشان در تاریخ مبارزات این ملت جاودان خواهد شد، چرا جان و نیروی خود را بیهوده در راهی بی ثمر ایثار کرده اند.

در جامعه ای که بشود مرد و زنی جریان ازدواج و همجواری و همبستری خود را، که نظیر آن میلیونها بار در این گوشه و آن گوشه ی جهان هر روز بوقوع می پیوندد، با بوق و کرنا به عنوان "انقلاب مریم و مسعود" به خورد مردم دهد و در همین خارج کشور دهها مرد و زن تحصیل کرده و دنیا دیده برای آنان به به و چه چه بزنند! در جامعه ای که بشود در صحراها و ریگزارهای عراق، تازه به دوران رسیده ای زن خود را در مقام رییس جمهور کشور چند ده میلیونی انتصاب کند، که واقعاً دیدن ویدئوهای آن ازدواج و این انتصاب و آنچه پیرامون آن به وقوع پیوسته است خود، هم از خنده دارترین و هم از مضمئزکننده ترین و تاسف بارترین صحنه های نمایشی می باشد! و کار این ملت و مملکت به آنجا رسیده است که آن جوان لس آنجلسی خود را شاه ایران بداند و جیمی صدام حسین، برادر مسعود هم زن خود را رییس جمهور ایران بخواند! در چنین

جامعه ای بی فرهنگ و عقب افتاده که دچار حاکمیت دهقانان گردیده است بایستی این سؤال مطرح شود که "کار را از کجا بایستی شروع کرد"؟

اقرار به این که همه، از روشنفکر و تحصیلکرده مان تا مردم عادی مملکت در همه ی زمینه ها عقب افتاده ایم، نبایستی در ما ایجاد عقده ی حقارت کند. عدم طرح مشکل مساوی با حل آن نیست. تا مشکلی طرح نشود نمی توان آن را حل کرد. اول بایستی مرض را شناخت و تشخیص داد تا بتوان بعد دنبال دوا و معالجه ی آن رفت. جهان پیشرفته ی امروز بر دو ستون اصلی بنا شده است "دانستن و توانستن" آنهم در تمام سطوح جامعه. از رییس دولت و مملکت تا پاسبان محل و از اساتید دانشگاهها تا آموزگاران دبستانها، از روسای بیمارستانها تا پرستارها، از مهندسان و مخترعان عالی مقام تا سرکارگران و کارگران کارخانه ها و ساختمانهای بزرگ، از روسای بانکها و صاحبان سرمایه های بزرگ تا فروشندگان مغازه ها، هر یک در سطح کار و رشته ی تخصصی خود، نه فقط از دانش و آموزش لازم برخوردار هستند بلکه بایستی توانایی انجام مسئولیتی را هم که به عهده گرفته اند داشته باشند؛ که در غیر این صورت جای خود را بکسانی بایستی بدهند که صلاحیتشان به اثبات رسیده است. اما در کشور ما که اکنون تعهد جای تخصص را گرفته است و رابطه بجای ضابطه حاکمیت دارد، آنچه مطرح نیست همان "دانستن و توانستن" می باشد.

آقای محمود راسخ

آقای محمود راسخ میخواستم توضیح بدهید که از نظر شما ضرورت تشکیل شورای ملی مقاومت چه بود، و چه علت و یا علی موجب ناکامی و شکست آن شد؟

به این سؤال که آیا در تشکیل شورای ملی مقاومت ضرورتی نهفته بود؟ زندگی خود پاسخ لازم را داده است. نگاهی به وضعیتی که شورای ملی مقاومت در آن بسر می برد، آشکارا مبین این واقعیت است که هر آینه ضرورت تشکیل این "شورا" این بود که به پراکندگی اپوزسیون پایان بخشد و مبارزه مشترک و متحد همه نیروهای آزادیخواه و مترقی اپوزسیون با رژیم "جمهوری اسلامی" را سازمان داده و بطور دستجمعی توسط نیروها و شخصیت های بالقوه و موثر آن رهبری کند، در این امر به نحو فاجعه گونه و بطور کامل شکست خورده است. بنابراین اگر برای تشکیل آنچنان تشکیلاتی ضرورتی وجود داشته است این "شورا" وجود نداشته است. ولی صرفنظر از این واقعیت، البته این سؤال هنگامی معنا پیدا می کند که در رابطه با اوضاع و احوال زمانی مطرح شود که "شورا" تشکیل شد. بدیهی است که از نظر منطق محض، در مبارزه با رژیمی استبدادی اتحاد عمل همه نیروهای اپوزسیون مطلوب تر است تا پراکندگی آنها و اگر بتوان از این موضوع بدیهی چون ضرورتی سخن گفت، می توان ادعا کرد که وجود "شورا" نیز در زمان تشکیل آن ضرورتی بود. ولی از آنجا که این حکم، یعنی اینکه یکپارچگی و اتحاد عمل هر اپوزسیونی در مبارزه با قدرت حاکم به آن نیروی بیشتری می دهد در هر حال یعنی مستقل از زمان درست است. پس بنا بر کلی بودن این حکم نمی توان آن را چون ضرورتی تلقی کرد. چون چیزی هنگامی در زمان معینی یک ضرورت است که در زمان دیگری ضرورتی نباشد.

از سوی دیگر، هر آنچه از نظر منطق محض امری ضروری به نظر می رسد، همیشه بلحاظ متفاوت بودن شرایط سیاسی، از نظر سیاسی امری ضروری نیست. یا به عبارت

دیگر، دستکم در هر زمانی از نظر سیاسی شرایط تبدیل ضرورتی بالقوه به ضرورتی بالفعل وجود دارد.

پس از بقدرت رسیدن خمینی و ظاهر شدن خطوط اساسی نظام آینده، برخی از نیروهای سیاسی و بخشهایی از مردم، که فریب وعده های خمینی را خورده بودند - به حقیقت نزدیک تر خواهد بود اگر بگوییم که خود را فریب داده بودند - و باور کرده بودند که خمینی حامل آزادی و دموکراسی و پیشرفت و ترقی برای ایران می باشد. خیلی زود متوجه اشتباه خود شده در صف آنزمان کوچک مخالفان رژیم قرار گرفتند. صفی که البته با گذشت زمان هر روز به طول آن اضافه می شد. ولی واقعیت به این معنا نبود که آنزمان آماده برای شرکت در قیامی دیگر با انقلابی دیگر بودند. شاید برخی از نیروهای سیاسی چنین آمادگی را داشتند ولی به یقین چنین آمادگی در سطحی عمومی در میان مردم مشاهده نمی شد. در تاریخ بندرت می توان نسلی را پیدا کرد که دو بار از پی یکدیگر انقلاب کرده باشند. زیرا سر خوردن از انقلاب و از رهبر یا رهبران آن و پشت کردن به آنها، با مخالفت فعال با نظام تازه استقرار یافته، تا آمادگی برای قیام یا انقلابی تازه، تفاوت بسیار زیاد است. در چنین مواردی اغلب، مردمی که از نتیجه کار خود مات و مبهوت مانده دچار پشیمانی از کار خود شده اند. بیشتر گرایش به انفعال سیاسی دارند تا فعالیت سیاسی و نهایتاً شرکت در انقلابی دیگر.

از سوی دیگر در این زمان بسیاری از سازمانهای بزرگ سیاسی که مرتکب اشتباهات سهمگین و سرنوشت سازی شده بودند در بحران شدید عقیدتی سیاسی و سازمانی بسر می بردند. این وضعیت و در نتیجه آن سرگیجگی رهبران موجب آن شده بود که آنان نتوانند در برابر وقایعی که با سرنوشت یکی از پس دیگری از راه می رسید از خود واکنشی درخور نشان دهند، در نتیجه دسته ای سیاست صبر و انتظار را در پیش گرفتند و دسته ای دیگر به آکسیونیزم روی آورده و به اقدامات ضد و نقیض و حساب نشده دست زدند که بطور گریزناپذیر سرنوشتی جز شکست نداشت و یاس و انفعال عمومی را تقویت می کرد. مجموعه ی این عوامل موجب آن گردید که بجای وجود برنامه و استراتژی واحدی برای مبارزه با حاکمان تازه بدوران رسیده، که برای هر مبارزه ای

امری ضروری است. در سازمانها تقریباً بر سر هر موضوع اساسی و غیر اساسی، از مسایل نظری گرفته تا مسایل سیاسی و سازمانی و غیره، اختلاف نظر وجود داشت و با هر چرخش اساسی در وقایع سیاسی به شدت این اختلافها افزوده می شد و نهایتاً کار به انشعاب کشیده می شد. ولی با هر انشعابی که در سازمانی روی می داد عده ای از اعضای آن بکلی از سیاست روی می گرداندند و انفعال پیشه می کردند. در نتیجه این عوامل و فشار روز افزون حاکمان، سازمانهای سیاسی روز بروز تعداد بیشتری از اعضاء و سمپاتهای خود را از دست می دادند. بنابراین می توان گفت که در آنزمان زمینه ی واقعی مناسبی برای وحدت اپوزسیون وجود نداشت. چون هنگامی که انشعابها پی در پی سازمانها را روز بروز لاغرتر می سازد، هنگامی که در مورد اهداف استراتژی، برنامه و غیره، حتی در درون یک سازمان وحدت نظر وجود ندارد. بدیهی است که زمینه ای برای وحدت عمل اپوزسیونی با این خصوصیات نیز وجود ندارد.

ولی صرفنظر از ملاحظات فوق، حتی اگر زمینه مناسبی برای اتحاد عمل سیاسی و امکان واقعی جمع آوری سازمانها و شخصیت های موثر و با نفوذ در زیر چتر واحدی وجود می داشت. شیوه ای که در ایجاد شورای ملی مقاومت بکار گرفته شد و ماهیت سیاسی و عقیدتی و سرشت رهبران سازمانی که باصطلاح می خواست نقش مبتکر و پیوند دهنده را بازی کند، سازمان مجاهدین و رهبران آن، و بویژه "برادر مسعود" نمی توانست چنین هدفی را محقق سازد. زیرا پیش شرط تحقق چنین هدفی این بود که جریانها و سازمانهای سیاسی ای که واجد شرایط پیوستن به چنین اتحادی می بودند از همان مرحله ی تدارک و بحث و گفتگو درباره اهداف، و ساختار برنامه در این کار شرکت می داشتند. عدم رعایت این اصل اساسی موجب آن گردید که پس از اعلام تشکیل "شورا" نه تنها شخصیت ها و سازمانها و جریانهای موثر به آن نپیوستند، بلکه بسیاری از آنانی نیز که از پایه گذاران بودند بمرور زمان با آشکار شدن هدف اصلی "برادر مسعود" از تشکیل شورا و استفاده از آن به مثابه پلی برای به قدرت رسیدن خود از آن جدا شدند.

راجع به خروج "جبهه دموکراتیک" از "شورای ملی مقاومت" باید بگویم که چیزی بنام "جبهه دموکراتیک" مدتها بود که وجود خارجی نداشت تا به شورای ملی مقاومت پیوسته باشد که با خروج آقای متین دفتری اکنون از آن خارج شده باشد. کسانی که عضو این جبهه بودند، مانند خود من، یا با آن رابطه ای نزدیک داشتند، می دانند که این جبهه در همان زمانی که آقای متین دفتری در مخفیگاه بودند، و از جمله در منزل یکی از دوستان ما، باصطلاح زوال پیدا کرده بود. صرفنظر از این واقعیت تاریخی، نمی دانم که اساساً ایشان با تایید کدام یک از سازمانها یا شخصیت‌های عضو جبهه، سازمانها و اعضای که البته وجود خارجی نداشتند و در کجا و چه زمانی بعنوان نماینده ی جبهه در "شورای ملی مقاومت" انتخاب شدند و اساساً در کدام نشست جبهه و در کجا و در چه زمانی تصویب شد که "جبهه دموکراتیک" به شورای ملی مقاومت بپیوندد.

البه پیوستن یک "جبهه" به یک "شورا" خود امری است شگفت انگیز! و مضحک که فقط می تواند در "سرزمین گل و بلبل" روی دهد. زیرا بنا بر تعریف جبهه خود مجموعه ای است از سازمانها و شخصیت ها که تشکیل یافته تا نیروها و شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی را در یک سازمان با هدف ایجاد اتحاد میان آنان برای عمل مشترک علیه نظام حاکم متشکل سازد.

آقای کامبیز روستا

آقای کامبیز روستا از نظر شما ضرورت تشکیل شورا چه بود؟

شما می دانید که شورای متحد چپ بعد از یک انتقادیه وارد شورای ملی مقاومت شد. چند ماه پس از تشکیل شورا، در پاییز 1360 در آن زمان یکی از دلایلی که ما وارد شورا شدیم این بود که مجاهدین بعد از خرداد 1360 خیلی تحت فشار بودند. ما آن دوران را عصر مقاومت قلمداد کردیم و وارد شورا شدیم. البته انتقادهای خودمان را هم در دو نوشته همان زمان با مهدی و بهمن و کریم (آقایان خانابا تهرانی و بهمن نیرومند و کریم قصیم) نوشتیم. من یکسال و خرده ای بعد از بهمن و مهدی فرار کردم به فرانسه و در آن زمان شورای ملی مقاومت خیلی ادعای دموکراسی و آزادی خواهی داشت. من البته یک سال پیش از این دوستان از شورا خارج شدم. یعنی در جلسات شورا شرکت نکردم به دلیل اعتراضی که رفتار سازمان مجاهدین داشتم. به عبارتی اگر اشتباه نکنم من سال 1981 آمدم به فرانسه و در اواخر 1982 هم از شورا کناره گرفتم. البته این را هم بگویم که ما در جلسه ی تهران مهدی و بهمن را انتصاب کرده بودیم به عنوان نمایندگان خودمان از طرف شورای متحد چپ. من خودم مستقیماً عضو شورای ملی مقاومت نبودم. به دلایل مختلف. من، اما، مسئول شورای متحد چپ بودم در ایران. و زمانی که به فرانسه آمدم، مسئولین شورای متحد چپ ما سه نفر بودیم که یکی گذشته شد که نوری بود یکی هم کریم قصیم بود.

بعد از این که ما بیانیه ای تنظیم کردیم و دلایل کناره گیری را تشریح کردیم از شورا بیرون آمدیم. در آن زمان هم یک سری مقالات منتشر کردیم در مطبوعات و در زمینه ی کار با مجاهدین و شورا و انقلاب ایدئولوژیک اول. دو دوست ما هم یعنی مهدی (خانابا تهرانی) و بهمن (نیرومند) آمدند بیرون.

هدا (دکتر متین دفتری) و دیرتر از او مریم (متین دفتری) عضو شورا شدند و کریم قصیم که از ایران آمد به خارج، به صفت شخصی اش عضو شورا شد. به همین جهت هم آن

زمان هدا و مریم و منوچهر(هزارخانی) و دیگران رابطه ی خودشان را با من به گونه ای حفظ کرده اند. البته به گونه ای که هیچ ارتباطی با شورای ملی مقاومت و مجاهدین ندارد و با دیگران رابطه شان را حفظ نکردند. دلیل اساسی اش هم این بود که من از همان جلسات اول در مقابل مسعود(رجوی) خیلی صریح نظرم را ابراز می داشتم و به مصالح و منافع شورا، به آن صورتی که مجاهدین می خواستند، نمی اندیشیدم. و زمانی که بنی صدر از شورا کناره گرفت، چون من مسئول آن کمیسیونی بودم که قرار بود با بنی صدر صحبت کند سعی کردم زمینه ای فراهم کنم. به بنی صدر گفتم که خوب حالا که شما می خواهید بروید بیرون این حق شماست. منتهی این کناره گیری را در اپوزسیون ایران به صورتی فرهنگی انجام دهید! به جای این که از فردا به هم فحش بدهید، نامه بنویسید و بگویید که من از شورا خارج می شوم چون نمی توانم با این شورا کار کنم و مجاهدین هم بگویند که آقای بنی صدر نمی تواند با ما کار کند و مسئله حل می شود. می دانید رسم در اپوزسیون این است که وقتی کسی از یک گروهی جدا می شود می گویند(فرد جدا شده) از اول خائن بوده است. دزد بوده است و جانی بوده است، با این که بیست سال هم با هم کار کرده اند. بنی صدر این پیشنهاد را پذیرفت و در جلسه ای که هوشنگ کشاورز و منوچهر هزارخانی هم حضور داشتند از من پرسید بسیار خوب من این کار را خواهم کرد و واقعاً به شکلی انسانی جدا می شوم، ولی شما چه خواهید کرد اگر مجاهدین به برنامه شان پایبند نشدند و عکس آن را انجام دادند؟ آن زمان دختر بنی صدر همسر مسعود رجوی بود. من گفتم فکر نمی کنم که این ها این کار را بکنند چون مسعود با من صحبت کرده و گفته که شما بروید و با بنی صدر صحبت کنید. ولی اگر این کار را کردند من به شما قول می دهم که هرگز دیگر با مجاهدین کار نکنم. کسی که زیر قول و قرار سیاسی اش بزند قابل اعتماد نیست. اما متأسفانه همانطور شد که بنی صدر پیشبینی کرده بود و مجاهدین به قول و قرار هایشان پایبند نماندند و در نتیجه من در یک جلسه ی شورا اعلام کردم که دیگر در هیچ جلسه ی شورا شرکت نخواهم کرد. این تاریخچه ی بسیار کوتاهی بود از آن گذشته، که الآن گذشته ی بسیار دوری است.

من رژیم جمهوری اسلامی را یعنی رژیم خمینیستی را رژیم فاشیسم مذهبی می دانستم. از همان ابتدا. به همین جهت از همان زمانی که ایشان "نود و هشت و نیم درصدی" بود من مخالفش بودم. و به طور علنی در دانشگاهها نظراتم را اظهار می داشتم. به همین دلیل و با این ارزیابی، در مقابل این فاشیسم مذهبی، ضرورت اتحاد وسیع وجود داشت. یعنی به عبارتی همه ی سازمانها و نیروهای مقاومت می بایست دست به دست هم می دادند. در میان این افراد آدمهای کنسرواتو(محافظه کار) بود. لیبرال بود. چپ بود. آزادیخواه بود. کمونیست بود. کمونیت آزادیخواه هم بود... با این تعریف و در راستای ضرورت اتحاد وسیع نیروهای ضد فاشیسم مذهبی، شورا را تشکیل دادیم. در متنی که مجاهدین و بنی صدر نوشته بودند و شورای متحد چپ هم پذیرفت این روحیه آشکار بود. مجاهدین آن زمان ادعای آزادی خواهی و دموکراسی داشتند. شما این ادعا را می توانید در بیانیه هایی که آن زمان منتشر شد ملاحظه کنید. در موضوع خودمختاری، طرحی را که آن زمان ما نوشتیم به تصویب شورا رسید. در مباحث مبارزه با حکم اعدام، می توانید بخوانید.

آن زمان مجاهدین می خواستند(و یا ظاهراً این طور نشان می دادند) که می خواهند جبهه ی وسیع ضد فاشیسم خمینیستی را تشکیل بدهند و پای آن هم ایستاده اند. عملاً، اما، چند ماهی بیشتر نگذشت که مجاهدین راه خودشان را رفتند و در نتیجه جبهه ی ضد فاشیستی با جبهه ی مقاومت آرام آرام فروپاشید.

حتماً به یاد دارید که ابتدا شروع کردند علیه حاج سیدجوادی و شخصیت های آزادیخواه و ملی و لیبرال موضع گرفتن و بعد حزب دموکرات کردستان که حتماً یادتان هست و با قاسملو در افتادند. به دلیل مصالح و منافع گروهی شان در کردستان. حالا اما، می بینید که هیچ نتیجه ای نداشت این در افتادن با حزب دموکرات کردستان. بعد با دیگر اعضای شورای ملی مقاومت در افتادند. به عبارت دیگر این ها برخلاف آنچه که در میثاق(با بنی صدر) به قول خودشان، ادعا کرده بودند خودشان دچار یک هژمونیسم مطلق بودند(و هستند) و در نتیجه من که آنتی هژمونیست هستم نمی توانستم با این آدمها کار کنم. در ابتدا فکر می کردم که شاید با بحث مفصل ساعتهایی که براه می انداختم می توانم از این

سقوط جلوگیری کنم. خیلی ها، اما، متاسفانه در این جلسات و در این بحث ها سکوت می کردند. اما همین ها بعدها خیلی شدید به مجاهدین تاختند. البته بعد از این که تکلیف ها روشن شد. من گمان می کردم که می توانم این جبهه ی ضد فاشیستی را نجات دهم. و البته تصور باطلی بود که داشتم. و متاسفانه این را هم بگویم برای ثبت در تاریخ، که اعضای دیگر شورا هر کدام به دلیلی در مقابل مجاهدین حالت تمکین و رضا و سکوت داشتند. به همین دلیل بود که من پیش از آنها ی دیگر از شورا کناره گرفتم. بگذراید این را هم بگویم که بجز قاسملو و بنی صدر.

که از اول معترض بودند؟

نخیر از اول هم معترض نبودند ولی وقتی معترض شدند واقعاً در مقابل مسعود رجوی موضع روشنی اتخاذ کردند. می دانید من همیشه به انسانهایی که موضع خیلی روشن و صریحی اتخاذ می کنند، حالا به هر دلیلی بسیار احترام می گذارم. و قاسملو و سپس بنی صدر که با این که با هم سر مسئله ی خودمختاری اختلافاتی داشتند، ولی بر سر مواضعشان بسیار روشن ایستادگی کردند و با مسعود رجوی در افتادند. این را هم بگویم که دیگران با کمال تاسف این گونه موضع نگرفتند و عدم صراحت باعث شد که افکار عمومی خارج شورا تا مدتها در تیرگی بماند. سؤال دیگران این بود که آیا اختلافات درون شورا، شخصی است و یا این اختلافات نظر اساسی است. در همین زمان شورای متحد چپ در برلین جلسه ای تشکیل داد و بیانیه ای نوشت و مهدی تهرانی را که نماینده ی ما بود در شورای ملی مقاومت، وادار کرد از شورا استعفاء بدهد. چون او تا آخرین لحظه نمی خواست از شورا استعفاء بدهد. این هم فقط مسئله ی مهدی نبود و شما دیدید که بعد از او هم خیلی ها ماندند. این خیلی تاسف آور است که روشنفکران چپ و مترقی ایران، حالا به هر دلیلی، این مسئله را تحمل کردند. نتیجه ی نهایی این بود که شورا فرو ریخت. یعنی به جای این که افراد و شخصیت هایی امثال حاج سید جوادی را جلب کند و به جبهه ی ضد فاشیستی و جبهه ی ضد خمینیستی بدل شود هی نازک نازک تر شد تا جایی که فقط نمایندگان جبهه ی دموکراتیک ماندند و بعضی از شخصیت های

حقوقی و سیاسی که به این ها پیوستند و سازمان مجاهدین و دیگر هیچ. و حالا هم بخش بعدی سرنوشت شورا را می بینیم.

شما خروج جبهه ی دموکراتیک ملی ایران را چگونه ارزیابی می کنید؟

بگذارید یک حق را اینجا ادا کنم! بر خلاف خیلی ها، از اولین روزهای تشکیل شورای ملی مقاومت، هدایت الله متین دفتری، شخص او و نه جبهه ی دموکراتیک ملی، در مورد گرایش های مجاهدین بسیار جبهه داشت. خوب توجه می کنید؟ شخص او و نه آدمهای دیگر که عضو جبهه ی دموکراتیک بودند. هدا به طرز شخصی، به دلیل "پوزسیون" سیاسی ای که از آن می آمد در مقابل رجوی جبهه داشت. باید این حق را در قبال او ادا کرد، حالا اشکالش را هم می گویم. هدا معتقد بود که لیبرال، لیبرال به معنای لیبرال سیاسی، باید با مردم رفتار کرد. نباید فحاشی کرد. خودش هم چنین آدمی نیست اگر او را بشناسید. او خیلی آدم با ادبی است از خانواده ای خیلی خوب و بنابراین آن نوع شقاوت های مسعود رجوی با شخصیت هدایت الله متین دفتری همخوانی ندارد. منتهی مهدی خانبابا تهرانی تمام کوشش خود را به کار برد تا هدایت الله متین دفتری را در شورا نگه دارد. چون چند ماه بعد از این که من وارد پاریس شدم یک جلسه ای تشکیل شد توسط جبهه ی دموکراتیک ملی ایران. در آنجا هدی و بهمن نیرومند و مهدی خانبابا تهرانی شرکت کردند. هدا بر این نظر بود که باید جبهه ی دموکراتیک ملی را، جدا از مجاهدین، در پاریس سازمان داد. و مهدی و بهمن مخالف این نظر بودند و عنوان می کردند که مجاهدین یک رقیبی در مقابل خود خواهند داشت و با این طرح مخالف بودند، و در نتیجه آن جلسه ناکام ماند. البته منوچهر هزارخانی هم، هم نظر مهدی تهرانی و بهمن نیرومند بود. در نتیجه هدایت الله متین دفتری تنها ماند در مقابل مجاهدین. مجاهدین بودند با سازمانشان و آنهمه امکانات و هدایت الله متین دفتری مانده بود فقط با اسمش. ولی او این کوشش را در آن زمان کرد(حالا دیگر این مسئله جزء تاریخ است و می توان گفت دیگر بس است این همه ما سکوت کردیم) در جلسه ای در خانه متین دفتری، نظر من این بود که(رابطه ی خوب من با این افراد به این دلیل است که نظراتم را آن مواقع

من در برابرشان گفته ام) که جبهه دموکراتیک را باید تشکیل داد چون جبهه هم در ایران و هم در خارج طرفدار دارد. هدایت الله متین دفتری هم سمبل این جبهه است.

مرحله ی دوم جریان شورای ملی مقاومت این بود که بعد از بیرون آمدن ما و بنی صدر و حزب دموکرات کردستان ایران از شورا و بسیاری از شخصیت های سیاسی ایران، هدایت الله متین دفتری و مریم متین دفتری و منوچهر هزارخانی و کریم قصیم، این ها با هم در شورای ملی مقاومت ماندند(به نظر من البته به اشتباه) و این را هم بگویم که من می دانستم که این ها تحمل نخواهند کرد. زیادی هم تحمل کردند. بالاخره یک جایی دیگر برایشان روشن می شد که شورای ملی مقاومت محل مقاومت نیست. هدایت الله متین دفتری در آن زمان معتقد بود که هیچ نیروی مقاومتی بیرون از مجاهدین وجود ندارد فقط شورا است و لااقل مقاومت می کند علیه رژیم، و من نظرم این بود که این ها دیکتاتورهای کوچکی هستند و ایدئولوژیکمان فکر می کنند. شما حتماً انقلاب ایدئولوژیک اول و دوم را به یاد دارید. سازمانی که این گونه عمل می کند لنینیست است. یعنی استالینیست است. و سازمان لنینیستی محکوم است که بنا بر ایدئولوژی خودش طرفدارانش را سرکوب کند. آزادی نیست و مکانیزمی است که در حزب بزرگ بلشویکی روسیه هم این قضایا اتفاق افتاده است. حزبی که موفق هم بوده است. بنابراین در این جا هم چنین شد. بنابراین لنینیست در برداشت استالینیستی آن هیچ راهی جز سرکوب ندارد. این طور هم شد و این ها آن قدر متین دفتری و دیگران را سرکوب کردند تا توان این ها هم به انتها رسید. شما دیدید که خیلی هم مودبانه اول خواستند فاصله بگیرند. منتهی فاصله گرفتن مودبانه از مجاهدین ممکن نیست. یا باید به جنگشان بروید یا باید به ایشان تمکین کنید. این است آن استالینیستی که من از آن نام می برم. این ها فقط یک محور برای کار سیاسی می شناسند و آن زور است. و سازمان سیاسی ای که یک محور می شناسد و آن زور و قدرت است بی شک زبان استدلال و اومانیزم را نمی فهمد. منتهی زمانش خیلی دیر شد. سؤال من از هدایت الله متین دفتری این نیست که چرا آمد، سؤال من این است که چرا دیر آمد؟

از زمانی که متین دفتری "آزادی" را دوباره منتشر کرد از همان زمان به عبارتی اعلام کرد که از شورای ملی مقاومت و در واقع از شورای مسعود رجوی می خواهد فاصله بگیرد. او می دانست که با اولین شماره ی آزادی، اعلان جنگ داده است به مسعود رجوی. مسعود رجوی اصلاً تحمل این چیزها را ندارد. سازمان مجاهدین تحمل نمی کند. نه این که با او مخالفت کنید نه، شما باید یک مقداری در مسایل مربوط به آتوروتاریسم غور کنید تا بدانید من چه می گویم. این ها غیر ممکن است که یک عضو خودشان را هم که به آنها وفادار است ولی به آنها نقد دارد بپذیرند چه برسد به هدای متین دفتری که مجاهد نیست اصلاً این ها انسانهای آزاد میان خودشان را هم نخواهند پذیرفت خوب توجه می کنید؟ بنابراین متین دفتری با انتشار مجدد آزادی خودش را از شورا کنار کشید.

برخلاف آنچه که در بیرون می گویند، مسعود رجوی یک مهره ی کوچک است از یک مکانیزم، از یک روند بسیار پیچیده ی سازمانی که بر اصل سرکوب و آتوروتاریسم بنا شده است. شما نگاه کنید در میان حزب بلشویک روسیه، استالین از بیسوادترین و عقب مانده ترین آنها بود. نه این که خیلی آدم برجسته ای بود که رهبر بزرگ جهان شد. نخیر هیچ این طور نبود. این ها همه داستانهایی است که بعد از موفقیت او برایش ساختند. در همان حزب عناصری بودند که یکی از جوانترین آنها بوخارین بود. ولی دیدید که استالین به چه مظهري بدل شد. یک مظهر دروغین که پنجاه سال بعد چگونه یک امپراطوری بر دروغ ساخته شده و بر ظلم بنا شده، فرو ریخت. بنابراین مسعود رجوی هم خودش اسیر آن مکانیزم است. خودش به عنوان یک عنصر سازنده ی آن سیستم است و خودش هم اسیر آن سیستم است. فکر نکنید که او خیلی عنصر درخشانی است. همانطور که استالین عنصر درخشانی نبود. هیتلر نبود. حالا همه مسخره می کنند. ولی آن زمانی که هزاران هزار آدم را می کشت همه از او می ترسیدند. سرنوشت همه ی آدمهای سرکوبگر همین است. بعداً تا تاریخ هست همه مسخره می کنند. یادتان هست ازدواج مریم و مسعود را؟ اول همه پرسیدند چه شده است و هر کسی سعی می کرد یک توجیهی برایش پیدا کند. بعد، اما، تبدیل به یک مضحکه شد. همه می خندیدند. بخوانید چیزهایی را که در آن سالها نوشته شده، حتی آدمهای ارتجاعی و عقب مانده که می خواستند یک مضحکه ای

را تعريف كنند اين ازدواج را تعريف مي كردند. سرکوبگران سرنوشت شان هميشه اين
طور است.

آقای هادی شمس حائری

آقای شمس حائری توضی دهید که از دیدگاه شما ضرورت تشکیل شورای ملی مقاومت چه بود؟

به نظر من تشکیل شورای ملی مقاومت، اساساً فاقد زمینه های ضروری یک ائتلاف سیاسی برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بود. این شورا پشتوانه مبارزات اجتماعی مردم ایران را در بر نداشت. زیرا اساساً مبارزه ای شروع نشده بود تا عده ای به نمایندگی از جانب مردم ائتلافی را بوجود آورند، و تنها رییس جمهور توسط خمینی از مقام خود عزل شده بود. این عزل جنگ قدرت در بالای حاکمیت از طرف جناح مسلط بر علیه جناح دیگر بود و نه چیزی بیشتر از آن، بازی عمدتاً در بالای حاکمیت بود و هنوز مردم وارد این بازی نشده بودند. که سهل است بلکه اکثریت قریب به اتفاق مردم به خمینی که در راس جناح مسلط قرار داشت توهم و یا باور داشتند. لذا همانطور که 30 خرداد حرکتی نسنجیده و زودرس بود، شورای ملی مقاومت هم که بدنبال شکست این حرکت نسنجیده تشکیل گردید یک حرکت زودرس و فاقد ارزش سیاسی و عملی بود. شورای ملی مقاومت و عضویت در آن بخاطر توهم سریع سرنگونی رژیم بود که مجاهدین آن را دامن زده بودند و عده ای که به قدرت و نفوذ مجاهدین در ارگانهای رژیم باور داشتند به دور این شورا جمع شدند. این عده به این خیال به شورا پیوستند که امید زیادی به توان مجاهدین در براندازی رژیم داشتند. و نه به دلیل وجود حرکت های اجتماعی در بدنه جامعه، به همین دلیل می گویم که تشکیل شورا فاقد پایه های مردمی و ضرورت مبارزات اجتماعی بود. مبارزه ای که هنوز بوجود نیامده بود و شکل نگرفته بود.

اما پیشاپیش این ائتلاف در بالا، یعنی در سطح نخبگان در ایران پایه گذاری شده و سپس در خارج از ایران پیگیری شد. این ائتلاف بیشتر اراده گرایانه و بدون گذر از مراحل زمانی معین تکامل مبارزه اجتماعی صورت گرفته بود و به همین دلیل شکست خورد اما با وصف این ضرورت در آن مقطع، این اتحاد می توانست زمینه ای برای تبادل افکار و

ارتباط و نزدیکی افراد و گروه‌های ضد رژیم و ضد دیکتاتوری باشد تا بعدها که شرایط مبارزه در ایران فراهم شد و مردم به ماهیت رژیم جمهوری اسلامی پی بردند و اوضاع نابسامان اقتصادی و بیکاری و مفساد اجتماعی برای مردم به حد غیر قابل تحملی می‌رسید، این جبهه یا شورا می‌توانست با پشتوانه مردمی وارد عمل شود و سازماندهی و رهبری جنبش اجتماعی را به عهده بگیرد اما متأسفانه برخوردهای غیر دموکراتیک و هژمونی طلبی مجاهدین که شخص رجوی آینه تمام نمای این سازمان است موجب شد که مردم ایران از یک ائتلاف فراگیر و یک آلترناتیو محروم گردند و شورا از هم بپاشد و امروز که روز رزم و پیکار علیه جمهوری اسلامی است و مردم ایران تماماً به پا خواسته و ولایت فقیه و حکومت اسلام را نفی و طرد کرده‌اند، از هم پاشیدگی شورا و نداشتن یک ائتلاف ملی کاملاً مشهود و یکی از نقیصه‌های اصلی جنبش دموکراتیک ما محسوب می‌شود. تشکیل شورا و اتحاد نیروهای ملی و دموکرات یک نقص و یک کمبود تاریخی و چند صد ساله است و تنها مربوط به یک دوره خاص و امری تاکتیکی نیست. اگر این قدم از قبل و نه حول مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی و شخص خمینی برداشته می‌شد مسلماً نه مجاهدین در محور این تشکل قرار می‌گرفتند و نه می‌توانستند آن را به انحلال بکشانند و نه با خروج یکی دو گروه یا شخصیت از هم به پاشد.

مجاهدین از همان ابتدای تشکل شورا و با میثاقی که با آقای بنی صدر نوشتند قصد تسلط و هژمونی طلبی خود را از این اتحاد و شورا در سر می‌پروراندند و نه همکاری و اعتقاد به حقوق برابر همه سازمانهای تشکل دهنده شورا.

مجاهدین بر حسب ماهیت انحصارطلبانه خود از هر اتحاد و ائتلاف قصد بهره برداری از پایگاه اجتماعی و محبوبیت آن فرد یا گروه سیاسی را دنبال می‌کردند و نه همکاری، به همین دلیل وقتی به خیال خود از آبروی دیگران برای خود آبرو و اعتبار کسب می‌کنند براحتی آن فرد یا گروه را کنار می‌گذارند و حاضر نیستند قدرت را با آن‌ها تقسیم کنند.

تشکیل شورا از نظر مجاهدین از این دید انجام شد و نه واقعاً اتحاد و همکاری علیه رژیم جمهوری اسلامی.

مجاهدین از طرفی چون یک نیروی مذهبی و دارای دیدگاه راست و ارتجاعی هستند، که البته خود را در پوشش چپ، حتی چپ تر از مارکسیست نشان می دهند نمی توانند مبتکر ائتلاف با نیروهای برتر و مترقی تر از خود باشند. زیرا یک نیروی مذهبی و راست به دموکراسی و برابری آراء اعتقادی ندارد بهمین دلیل دور نمای شورا از هم پاشیدگی بود.

هدف مجاهدین از تشکیل شورا در اختیار گرفتن یک نیروی اجرایی و آلت دست برای اهداف خود بود تا یک شریک سیاسی. مجاهدین این امر را بعدها بیشتر روشن کردند.

اقای حائری شما عوامل تلاشی شورای ملی مقاومت را در چه می بینید؟

عامل اصلی تلاشی شورا را باید در همین راستا جستجو کرد. یعنی وقتی تشکیلی بدون زمینه های مادی و عینی بوجود می آید و به توده ها متکی نیست، ضرورتاً عمری کوتاه خواهد داشت و به انحلال خواهد گرایید. ضمن اینکه دیکتاتوری یک فرقه مذهبی در راس این شورا و روابط غیر دموکراتیک بر فضای شورا از دلایل مهم آن است. اما بنظر من این عامل و سایر عوامل به نسبت عامل اصلی که در بالا ذکر کردم فرعی و جزئی است. علت دیگر فروپاشی شورا، یکی هم استفاده از ابزار تروریسم بجای مبارزه مسلحانه و رفتن مجاهدین به عراق و ائتلاف با صدام حسین برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بود که مورد تنفر مردم واقع شد و شورا را از اعتبار و مقبولیت عمومی انداخت. در واقع مجاهدین بدون در نظر گرفتن تمایل و رای دیگر اعضای شورا یک نیروی خارجی دیگر را که اتفاقاً دیکتاتورتر از خمینی بود به شورا آوردند و این سبب خروج عده زیادی از شورا گردید که اگر به فرض عواملی که در بالا ذکر کردم هم وجود نمی داشت این عامل به تنهایی کافی بود که شورا را با شکست مواجه سازد. منظور این است که عوامل فروپاشی شورا متعدد و از زوایای مختلف قابل بررسی است.

علت خروج جبهه دموکراتیک و آقای متین دفتری را از شورای ملی مقاومت چه گونه تحلیل می کنید؟

علت خروج جبهه دموکراتیک از شورا، همان علتی است که سایر اعضای قبلی شورا از آن خارج شدند. حالا با مقداری تفاوت چه بلحاظ زمانی و چه بلحاظ نوع برخورد. با این تفاوت که جبهه دموکراتیک زمان بیشتری در توهم باقی ماند. یعنی همان توهم سرنگونی سریع و دموکرات بودن مجاهدین، بقول معروف دو ریالی اش دیر افتاد ولی بهر حال افتاد و این نشان می دهد که در عرصه سیاسی و مسائل اجتماعی جای تعلل و کج فهمی نیست و ظرافت و واقع بینی می طلبد. اساساً مجاهدین ثابت کرده اند و با خروج آقای متین دفتری و جبهه دموکراتیک ملی و متعاقباً استعفای خانم شهره بدیعی برای هزارمین بار مهر تایید خورد که مجاهدین ائتلاف بردار نیستند. آنها ظرفیت و محتوای لازم برای اینکار را ندارند.

آقای احسان شریعتی

لطفاً دلیل تشکیل شورای ملی مقاومت و علل شکست آن را توضیح دهید؟

از همان بدو تشکیل، محوری خواندن مشی "مسلحانه" ساختار خود خوانده "دولتی" و حتی "نام" این شورا، هیچ کدام بنظر ما پاسخگوی الزامات و ویژگی های مبارزه و رهایی و آگاهی بخش علیه "استبداد روحانی" حاکم نبودند.

"کوتاه مدت" ارزیابی کردن "سرنگونی قریب الوقوع" رژیم، مشروط ساختن همه اشکال مبارزه حول مسلحانه و محدود نمودن آن به تاکتیک ترور و... کودتا بمعنای تغییر رژیم به زور و از بالا و به هر وسیله و خلاصه "منهای مردم" (تنها بدلیل پاسخ منفی "تست عنصر اجتماعی") پایه نقد ما بر "مشی" مجاهدین محسوب می شد.

معرفی یک "دولت موقت" که مشروعیت خود را از ریاست جمهوری اسلامی وقت می گرفت، هم ناقض اصل استقلال صف اپوزسیون از "جنگ جناح های" درونی حاکمیت تلقی می شد، و هم به این انتلاف صبغه ای غیر واقعی و غیر دموکراتیک می داد، و این نقد ساختاری ما نسبت به شورا مزید بر علت پیش می شد.

ایراد بر نام شورای ملی مقاومت که کپی برداری از نام شورای ملی مقاومت، CNR فرانسه علیه اشغالگران نازی بود، نه نوعی ملا نقطی گری، که انتقاد از این تحلیل بشدت سطحی از ماهیت حاکمیت روحانیت بود که گویا تفاوت این رژیم با رژیم شاه در اینست که آن یکی رژیمی پلیسی - نظامی بود و این یک رژیمی نظامی - پلیسی حال آنکه در نظر ما این "رژیم" پیش و بیش از آنکه نوعی از دیکتاتوری و توتالیتاریسم های رایج باشد و حتی قبل از آنکه یک "رژیم" باشد، (بمعنای مدرن دولت) ویژگی مذهبی و آخوندی داشت.

یعنی ما با روحانیت مواجه بودیم با چنین و چنان ریشه های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی... لذا شیوه مبارزه با او نیز باید با آماج مبارزه تناسب تام می داشت. در اینجا

ما نه با یک اشغالگر خارجی و با یک دیکتاتور کلاسیک سنتی، سلطنتی یا فاشیستی از نوع شاهنشاهی و یا آمریکای لاتینی، بلکه با رژیم سر و کار داشتیم با بیش از نیمی از تاریخ و فرهنگ و سنت "ارتجاعی و استعماری" خودمان، این اشغالگر را ما بدست خودمان به خانه آوردیم، عکسش را در ماه دیدیم، "پدر و امام و رهبر انقلاب ضد سلطنتی و ضد امپریالیستی و ارتش 20 میلیونی و کاندیدای ریاست جمهوری و..." نامیدیم و تا همین اواخر "تقاضای رفتن به ملاقاتش" و... را داشتیم که ناگهان در ظرف چند ماه بعد، از مردم توقع و تقاضا داشتیم که شعار "مرگ بر" سر دهند و بجای امپریالیسم، این بار خود "آقا" را آنهم به عنوان "ضد خلق" که "ضد بشر" شناسایی کنند. در اسرع وقت اسلحه بر دوش گیرند و سرانگشتانش را بزنند. خلاصه آنکه برای ما که اساساً مبارزه را رسالتی بلند مدت، فرهنگی و آگاهی بخش می دانستیم و برای همه آنهایی که بلحاظ سیاسی، به تمرین سامان بخشی و نهادین ساختن مردمسالاری (نخست در صفوف خویش و در اپوزسیون، آنگاه در کل جامعه) و یا به سازماندهی شورایی و همسویی کلیه احزاب و سازمانهای استقلال طلب، آزادی و عدالت خواه ایران زمین در یک چارچوب "جبهه" ای باور داشتند. سرنوشت آن مشی و ساختار قابل پیش بینی بود و "شکست" اش بر پیشانی "تشکیل" اش نبشته بود و با جدایی آقای بنی صدر و حزب دموکرات، همان "میثاق" و متحد جدی اولیه هم از میان رفت و جز اسمی بی مسمی و یا "اسم مستعار" سازمان بجای نماند. با وقوع انقلاب ایدئولوژیک خود سازمان نیز به سرنوشت شورا گرفتار آمد و از آن پس مسئول اول و آخر تداوم داستان یک فرد معرفی شد حال آنکه ما بر خلاف سنت دوستان در برخورد با رژیم مسئولیت قضایا را به هیچ وجه متوجه یک شخص نمی دانیم و خطاب مان بیشتر به همان "هواداران و اعضای صادق" بعنوان مسئولین اصلی بازتولید کیش شخصیت و رهبری فرهمند است و این نکته که "هواداران کویش را چو جان خویشان دارم" ذره ای از مسئولیت ایشان نمی کاهد و روزی باید پاسخگو باشند که چرا چنین ظلمی را بر آن "برادر و خواهر" شان روا داشتند. هر چند آن دو نیز، ظرفیت خوردن چنین فریبی را به وفور داشته اند.

"امام راحل" نیز چه بسا اگر در شرایط و موقعیت دیگری، خارج از محاصره روحانیت و بازار قرار می گرفت، چنانچه در پاریس، موضعی بالکل متفاوت از آنچه کرد، اتخاذ می نمود. می بینیم که چگونه حتی در خونین ترین نبرد با ارتجاع، به واپس گراترین خویشتن مان رجوع می کنیم و حاصلش میشود: "بازگشت جاودان همان".

مهندس منوچهر صالحی

می خواستیم توضیح بدهید که از دیدگاه شما علل تشکیل شورای ملی مقاومت چه بود؟

مردمی که در هر انقلابی شرکت می کنند، باید دارای یک "ذهنیت" یا "شعور عمومی" باشند که در کوران انقلاب به "ذهنیت" یا "شعور غالب" اجتماعی بدل می گردد. این ذهنیت یا شعور عمومی نباید واقعیت را آنطور که هست نمایان سازد؛ برعکس، در جوامعی که سطح آگاهی علمی در آن اندک است، واقعیت همیشه به صورتی کاذب، در ذهن و شعور فردی و اجتماعی بازتاب می یابد. به همین دلیل در جوامعی که هنوز در دوران پیشاسرمایه داری بسر می برند، ذهنیت غالب، ذهنیت یا شعور مذهبی است. به عبارت دیگر می توان نتیجه گرفت که شعور مذهبی، شعور جوامعی است که هنوز به دوران تولید سرمایه داری گام ننهاده اند و تولید روستایی در آنها وجه تولید غالب است.

مبارزه ای که پس از پیروزی "انقلاب اسلامی" در درون هیئت حاکمه ی جدید درگرفت، مبارزه ی میان نیروهایی بود که به طور ویژه، طبقات و اقشار جامعه ی سنتی و طیف کوچکی از اقشار جامعه ی غیر سنتی ایران را نمایندگی می کرد. خمینی بطور عمده از منافع "مستضعفان" یعنی روستائینان و روستائینی که به حاشیه ی شهرها کوچ کرده و هنوز به شهروند جامعه مدنی بدل نگشته بودند، پشتیبانی می کرد. در عین حال بازار، یعنی بخش سرمایه داری سنتی نیز در طیف خمینی قرار داشت. بنی صدر، نهضت آزادی و دیگر جریانات ملی - مذهبی نیز بخشی از بازاریان سنتی و هم لایه های خرده بورژوازی شهری را که دارای باورهای کم و بیش مذهبی بود، نمایندگی می کردند. ترکیب جمعیتی این طبقات و نیروها چنان بود که می شد از همان آغاز تشخیص داد که مبارزه ی درونی هیئت حاکمه ی جدید به نفع خمینی تمام خواهد شد؛ زیرا انقلاب ایران برای نخستین بار در تاریخ میهن ما، زمینه را برای شرکت روستاییان در زندگی اجتماعی فراهم ساخته بود. در همان زمان نیز می شد بر اساس تجربه ای که از انقلابات مشابه وجود داشت، دریافت که بخاطر شرکت روستاییان در مبارزه ی اجتماعی بود که

انقلاب چهره‌ی مذهبی یافت. به عبارت دیگر مردمی که در انقلاب شرکت کردند و آن را به پیروزی رساندند دارای باورهای دینی بودند و با ایدئولوژی مذهب می‌خواستند واقعیتی را که برایشان قابل پذیرش و تحمل نبود تغییر دهند. به همین دلیل شعور مذهبی نگاه به گذشته‌ی تاریخ دارد و می‌خواهد با بازگرداندن جامعه به گذشته و جانشین ساختن ارزشهای پیشینیان، که بطور عمده ارزشهای دینی هستند، بر ارزش‌های موجود که "وارداتی" تلقی می‌شوند، از "از خود بیگانگی هویتی خود" و فروپاشی وضعیت و موقعیت اجتماعی خویش جلوگیری کند.

شورای ملی مقاومت به وجود آمد که بنی‌صدر در پیشبرد سیاست خود با شکست مواجه گشت و خمینی به مثابه "ولی فقیه" او را از مقام ریاست جمهوری عزل کرد. برای بنی‌صدر دو راه بیشتر نمانده بود. یا باید تسلیم می‌شد و خانه نشین می‌گشت و یا آنکه باید مخفی می‌شد و به مبارزه ادامه می‌داد. "سازمان مجاهدین خلق" که تا آن هنگام در ایران دارای نفوذ و امکانات زیادی بود، کوشید از بحران سیاسی موجود میان رییس‌جمهور و خمینی به مثابه رهبر انقلاب، بهره‌برداری سیاسی کند. به همین دلیل سازمان مجاهدین، پیش از عزل بنی‌صدر، به همکاری با "دفتر هماهنگی با ریاست جمهوری" پرداخت و با برگزاری یک سلسله تظاهرات، از جمله تشکیل میتینگ در میدان امجدیه کوشید به مردم بفهماند که مجاهدین در صف "رییس‌جمهور" قرار دارند و همچون او بخاطر "آزادی و دموکراسی" مبارزه می‌کنند. اما مجاهدین به این حد بسنده نکردند و چون می‌پنداشتند که می‌توانند از بحران موجود برای دستیابی به قدرت سیاسی بهره‌گیرند، از دختران و پسران دانش‌آموزی که توانسته بودند به گرد خود سازماندهی کنند، خواستند که در خیابانهای تهران رژه رفته و شعار "مرگ بر خمینی" را سر دهند. آنها می‌پنداشتند که پاسداران به کودکان و نوجوانان حمله نخواهند کرد. اما دیدیم که چنین نشد. هجوم پاسداران موجب شد تا مجاهدین به جنگی مسلحانه کشانده شوند که همگی از نتایج شوم آن باخبریم. آنها با نیروی نظامی اندک خویش نتوانستند، حتی چند ساعت هم، در برابر پاسداران مقاومت کنند. سرکوب اقدامات مسلحانه‌ی مجاهدین بهترین فرصت را به رژیم ولایت فقیه داد تا به سرکوب تمامی نهادهای سیاسی که در خدمت آن رژیم

قرار نداشتند بپردازد. از آن زمان موج دستگیری ها و اعدام ها آغاز شد. برای بنی صدر که به همکاری با سازمان مجاهدین تن در داده بود، تنها یک راه مانده بود و آنهم راه خروج از ایران بود.

آنطور که از خود "میثاق" می توان برداشت کرد، آقای بنی صدر برای آنکه حدود و ثغور همکاری خود با مجاهدین را تعیین کند، آن مطلب را نوشت و مجاهدین کوشیدند آن سند را به پلاتفرمی برای به وجود آوردن یک جبهه ی وسیع ضد ولایت فقیه، یعنی شورای ملی مقاومت بدل سازند. اشکال "میثاق" آن بود که بنی صدر و مجاهدین آنرا با هم تهیه دیده بودند و اینک از دیگر نیروهای اپوزسیون می خواستند که با پذیرش آن پلاتفرم به شورای ملی مقاومت بپیوندند. به عبارت دیگر آنها آشی را پخته بودند و از دیگران می خواستند که آن را بخورند. دیگر آنکه آنها حتی مقامات رهبری را بین خودشان تقسیم کرده بودند. بنی صدر همچنان رییس جمهور بود و البته او در این زمینه از مشروعیت انتخابات و رای مردم برخوردار بود و او نیز رجوی را به عنوان "نخست وزیر" دولت موقت "جمهوری دموکراتیک اسلامی" برگزیده بود. باین ترتیب ضرورت پیدایش "شورای ملی مقاومت" ضرورتی اجتماعی نبود. بنی صدر و مجاهدین، نیروی کوچکی از بازاریان و اقشار میانه ی شهری را نمایندگی می کردند که خود از برنامه روشنی برخوردار نبودند. برنامه های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بنی صدر و مجاهدین ناروشن و گنگ بود؛ به همین دلیل مجاهدین توانسته بودند بیشتر در میان دانش آموزان و دانشجویان که در روند تولید نقشی ندارند، اما آرمانخواه هستند، نفوذ کنند. در حقیقت هیچ یک از طبقات و گروههای اجتماعی این تشکیلات را نماینده ی خود نمی دانست. همانطور که تاریخ معاصر نیز نشان داده است، در آن دوران هنوز اکثریت مردم به خمینی باور داشتند و حکومت او را مشروع می دانستند. حتی غالب کسانی که در نخستین انتخابات ریاست جمهوری به بنی صدر رای داده بودند، از پیروان سفت و سخت خمینی بودند وگرنه می دانیم که نیروهای هوادار "ملیون" به مثابه نیروهای لاییک در آن انتخابات رای خود را به تیمسار مدنی دادند که پس از خروج از ایران برای مدتی به "جبهه ی ملی" پیوست و مدعی پیروی "راه مصدق" گشت.

اشتباه بنی صدر و مجاهدین آن بود که می پنداشتند هشتاد در صد مردم با خمینی مخالف هستند و هرگاه آنها یک جبهه ی فراگیر تشکیل دهند، این توده ی مردم به آن خواهند پیوست و طی شش ماه می توان رژیم خمینی را سرنگون ساخت. آنها وقتی که به پاریس آمدند می پنداشتند شش ماه دیگر در ایران بر اریکه ی قدرت خواهند بود.

شما علت و یا عوامل شکست و ناکامی شورای ملی مقاومت را به چه نحوی تحلیل می کنید؟

عوامل شکست "شورای ملی مقاومت" در همان "ضرورت" پیدایش این پدیده نهفته بود. همانطور که در بالا یادآور شدم، "اساسنامه" یا "میثاق" این "شورا" بر اساس نگرش و نیازهای بنی صدر و مجاهدین خلق تدوین شده بود و از دیگران خواسته شد که آنرا بپذیرند. این شورا می خواست و هنوز هم می خواهد "جمهوری دموکراتیک اسلامی" را جانشین جمهوری اسلامی متکی بر "ولایت فقیه" سازد. اما بنی صدر به قانون اساسی "ولایت فقیه" رای داده و آنرا خوب دانسته بود. مجاهدین هم، هرچند که در همه پرسى قانون اساسی شرکت نکردند، لیکن در انتخابات ریاست جمهوری شرکت جستند. آقای رجوی اعلام کرد که اگر به عنوان رئیس جمهور انتخابات شود بر اساس قانون اساسی عمل خواهد کرد. به عبارت دیگر مجاهدین برای دست یابی به قدرت سیاسی حاضر شدند قانون اساسی "ولایت فقیه" را بپذیرند.

بنابراین آنچه "شورای ملی مقاومت" می خواست به وجود آورد با آنچه که خمینی به وجود آورده بود، توفیر زیادی نداشت. در هر دو حال، جامعه باید بر بنیاد "ارزش" هایی که دین اسلام به وجود آورده است، خود را سازماندهی کند. بنابراین "شورای ملی مقاومت" در پی تحقق جدایی دین از دولت که پیش شرط تحقق جامعه ای دموکراتیک است، نبود. آنها حتی خواستار تحقق روابط دموکراتیک در درون "شورا" نیز نبودند، زیرا نیروهایی که می خواستند به این شورا بپیوندند باید طبق "اساسنامه" ریاست جمهوری بنی صدر و نخست وزیری رجوی را می پذیرفتند.

همانطور که دیدیم پیدایش این شورا همراه بود با انفجارهای بمب در مراکز متعدد و نابودی بسیاری از رهبران درجه اول رژیم ولایت فقیه در ایران. همین امر سبب شد تا برای بسیاری از نیروهایی که در جامعه ی ایران از وزن چندانی برخوردار نبودند این باور بوجود آید که رژیم خمینی بزودی درهم خواهد شکست و بنابراین با پیوستن به این شورا، تکه ای از لحاف ملا نیز می تواند به آنها برسد. "شخصیت" ها و "گروهها" ی بسیاری به این "شورا" پیوستند. برخی از افراد نیز با تاسیس سازمانهای من درآوردی که در بسیاری از موارد از یک نفر تشکیل می شدند، به عنوان رهبران آن سازمانها به شورا پیوستند.

از همان آغاز مجاهدین خلق کوشیدند سیاست خود را بر "شورا" حاکم سازند. اما سیاست آنها مبتنی بر "کیش شخصیت" بود و هست. چنین سیاستی نمی تواند محصول روابطی دموکراتیک باشد. در جوامع و سازمانهای دموکراتیک رهبران نقش "ایرانسان" را نمی یابند. بلکه انسان باقی می مانند. یعنی رهبران نیز کسانی هستند که از عقل کل برخوردار نیستند و مثل هر آدم معمولی اشتباه می کنند. اما مجاهدین خلق می خواستند رجوی را به رهبر بلامنازع "شورای ملی مقاومت" بدل سازند. می گویند "ماما که دو تا شد سر بچه کج بیرون می آید" در "شورا" نیز از یک سو بنی صدر به مثابه ژنرال بی سپاه حضور داشت که می توانست به حق مدعی شود که رییس جمهور منتخب مردم است و از سوی دیگر رجوی با سازمان مجاهدین خلقی که در اختیار داشت، سپاهی که حاضر بود به خاطر خواسته های او به کام مرگ برود، در صحنه حاضر بود. آن یک مشروعیت خود را با رای چند میلیونی مردم توجیه می کرد و این یک "شهیدان" سازمان مجاهدین خلق را وجه المصالحه ی "مشروعیت" خویش ساخته بود. همین امر سبب شد تا بنی صدر که خود را هنوز رئیس جمهور قانونی ایران می دانست و برای خود در "شورا" نقش محور قائل بود نتواند با رجوی بسازد. جدایی بنی صدر از "شورا" آشکار ساخت که با مجاهدین خلق نمی شود جبهه ای دموکراتیک به وجود آورد. آنها که توانسته بودند در جریان انقلاب دار و ندار "بنیاد پهلوی" را به نفع خود "ضبط" کنند و در سرقت دویست میلیون دلاری از بانک سپه رد پایشان پیدا بود، یگانه نیرویی بودند که از

امکانات مالی و انسانی فراوان برخوردار بودند. به همین دلیل نیز تشکیلات "شورای ملی مقاومت" در خارج از کشور در بست در اختیار مجاهدین قرار گرفت و به زائده ای از این سازمان بدل گشت. هیچ برنامه ای نمی توانست بدون تایید آنها عملی شود.

در ابتدا مجاهدین امیدوار بودند که با بهره گیری از پشت جبهه ی عراق و همکاری "حزب دموکرات کردستان" می توانند در غرب کشور جنگ چریکی درازمدت را آغاز کنند؛ اما این اتحاد نیز از دوامی پایدار برخوردار نبود. قاسملو در پنهان با نمایندگان حکومت ولایت فقیه در مذاکره بود و سرانجام خود قربانی این سیاست شد و در وین به دست عاملین رژیم ولایت فقیه کشته شد. واقعیت هم نشان داد که مردم این نواحی، یعنی نواحی جنگ زده حاضر نبودند از مجاهدین پشتیبانی کنند. مجاهدین حتی با این واقعیت روبرو شدند که مردم بومی این نواحی برخی از فعالین سازمان را یا کشتند و یا آنکه به رژیم ولایت فقیه تسلیم کردند. به همین دلیل دیری نپائید که اقدامات نظامی - چریکی آنها در برابر سبعبیت رژیم در هم شکست. رژیم نه تنها مجاهدین، بلکه بسیاری از مردم بی گناه را به خاطر هواداری از سازمان های مخالف نظام "ولایت فقیه" دستگیر، زندانی، شکنجه و اعدام کرد. وحشیگری رژیم موجب لختی و بی تفاوتی مردم در داخل و خارج شد.

یکی از هنرهای رجوی آن است که برای ماستمالی کردن شکست برنامه هایش، هر از چند گاهی فیلی هوا می کند. در آن دوران نیز وقتی شکست مبارزه ی مسلحانه ی چریکی در داخل کشور حتمی شد، وقتی سرکوب شدید اپوزسیون حربه ی "ترور" را هم از سازمان گرفت و حتی حضور مجاهدین در فرانسه برای حکومت این کشور "نامطلوب" گشت رجوی خود را به صدام فروخت و با دار و دسته اش به آن دیار کوچ کرد و در آنجا "ارتش آزادیبخش" به وجود آورد، ارتشی که طی جنگ ایران و عراق بطور در بست در خدمت صدام حسین قرار گرفت و بر اساس سیاست جنگی آن رژیم، به انجام فعالیتهای تخریبی در ایران و علیه مردم و ارتش ایران موظف شد. در حقیقت با رفتن رجوی و مجاهدین به عراق و ایجاد ارتش آزادیبخش در آن کشور، کار شورای ملی مقاومت هم خاتمه یافت.

آنچه که از آن زمان به بعد به عنوان شورای ملی مقاومت وجود دارد، مترسکی است از تشکیلاتی که می خواست طی شش ماه قدرت سیاسی را از چنگ خمینی بیرون آورد. پدیده ای که در حال حاضر بدون پول و نیروی انسانی مجاهدین هیچ است.

علت خروج جبهه دموکراتیک ملی و آقای متین دفتری را از شورای ملی مقاومت معلول چه عواملی می دانید؟

پس از پیروزی انقلاب 1357 من نیز به همراه دیگر دوستان سیاسی خویش در تاسیس "جبهه ی دموکراتیک ملی ایران" شرکت و چندی نیز به همراه رفیق فرهاد سمسار(پا سمنار) که چند سال پیش به طور ناگهانی در گذشت، با شهید شکرالله پاکنژاد همکاری داشتم. در آن دوران "جبهه ی دموکراتیک ملی" در پی به وجود آوردن جامعه ای لائیسته بود؛ یعنی می خواست دین و دولت را از هم جدا سازد. به همین دلیل نیز عناد و دشمنی با این "جبهه" زیاد بود. مجاهدین که در ابتدا اعلام کرده بودند به جبهه ی دموکراتیک ملی خواهند پیوست، از این کار خودداری کردند. نیروهای چپ همچون فدائیان خلق نیز تحقق جامعه ی لائیک را ارث پدیری خود می دانستند و به همین دلیل نیز تا آنجا که از دستشان بر می آمد در تاسیس جبهه ی دموکراتیک کارشکنی کردند.

من وقتی از جبهه ی دموکراتیک ملی جدا شدم که این جبهه از اصل جدایی دین از دولت خود عدول کرد. آنهم باین ترتیب که از نامزدی ریاست جمهوری رجوی پشتیبانی کرد. کسی که رهبر سازمانی دینی - سیاسی بود و میخواست بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی عمل کند جبهه ی دموکراتیک ملی پس از این واقعه نقش و اهمیت خود را از دست داد، به ویژه آنکه بسیاری از سازمانها و گروهها از آن جدا شدند. پس از سرکوب "بهار آزادی" از این جبهه نیز چیزی باقی نمانده بود. پس از پیوستن این "جبهه" به "شورای ملی مقاومت" آتش آنچنان دهان سوزی نبود؛ اما آنچه غم انگیز بود این واقعیت بود که دکتر متین دفتری، یعنی نوه ی دکتر محمد مصدق، که تنها حکومت متکی بر قانون را در تاریخ ایران متحقق ساخته بود و در دوران نخست وزیری خویش از تجاوز

به حقوق قانونی مردم جلوگیری کرده بود، مصدقی که نشان داد در جامعه ای "عقب مانده" نیز می شود دموکراسی را متحقق ساخت، اینک می خواست در چهارچوب "شورای ملی مقاومت" بخاطر تحقق "جمهوری دموکراتیک اسلامی" که مضمون بسیار عقب افتاده تری از دست آوردهای انقلاب مشروطه بود، مبارزه کند. با این حال تا زمانی که مجاهدین خود و "شورا" را به صدام نفروخته بودند، این وضعیت قابل تحمل بود؛ اما پس از این واقعه، آقای متین دفتری در "شورا" باقی ماند و به توجیه خیانت های رجوی به مردم ایران پرداخت. یکی از وظایف او در این "شورا" این بود که از طریق ایجاد ارتباط با سازمانهای بین المللی، از آن موسسات بخواهد که رژیم خمینی را به خاطر تجاوز به حقوق بشر محکوم سازند و شورای ملی مقاومت را به مثابه یگانه آلترناتیوی که مورد حمایت مردم ایران است، به رسمیت بشناسند. پس از آنکه جنگ با عراق پایان یافت و تصرف قدرت سیاسی از طریق اقدام نظامی شکست خورد و "فروغ جاویدان" به "تاریکی ابدی" بدل گشت، مجاهدین و همراه با آنها "شورای ملی مقاومت" مجبور بودند مشروعیت خود را از همین اقدامات کسب کنند. جمع آوری امضاء نمایندگان "پارلمان اروپا" یا "مجلس سنای آمریکا" مبنی بر این که آنها "شورای ملی مقاومت" را به مثابه نماینده ی مردم ایران به رسمیت می شناسند، یکی از مشغله های مهم آقای متین دفتری بود. رجوی با بهره گیری از این "مصوبات" می خواست به اعضای مجاهدین و "شورا" و نیز مردم ایران ثابت کند که دارد چهار اسبه بسوی پیروزی و کسب قدرت سیاسی می تازد و جز مردم ایران، مابقی دولت های جهان او را به رسمیت شناخته اند.

اما دیدیم که این تلاش ها سودی نداشت. دولت ها و مجامع غربی تا زمانی که منافعشان ایجاب می کرد و می خواستند از رژیم ولایت فقیه امتیازاتی بدست آورند، لی لی به لالای مجاهدین و "شورا" گذاشتند و در آینده نیز این کار را خواهند کرد. پس مجاهدین و "شورا" به همت کسانی چون آقای متین دفتری "چماقی" شد در دست کشورهای چون آمریکا و اسرائیل برای باج ستانی از ملت ایران.

اما "شورای ملی مقاومت" با تایید پارلمان اروپا و سنای آمریکا نمی تواند در ایران به قدرت دست یابد. همچنین دست زدن به نمایش های مسخره ای نظیر آنچه مجاهدین در جریان مسابقه ی فوتبال بین تیم های ایران و آمریکا در فرانسه راه انداختند، برای "شورای ملی مقاومت" آبرو و حیثیت به وجود نمی آورد، برعکس، سازمانی که آنهمه پول خرج می کند و با پخش بلیط های مجانی و پرداخت مخارج مسافرت پناهندگان ایرانی، آنها را به استادیوم فوتبال می کشاند تا پیراهن عکس دار "مسعود و مریم" را به تن کنند، در حقیقت از ناتوانی قدرت "رزمی" خود پرده برداشته و ورشکستگی سیاسی خود را آشکار ساخته است.

اینکه 17 سال از تاسیس "شورای ملی مقاومت" می گذرد و دیدیم که برای یک لحظه نیز این دم و دستگاه نتوانست از پشتیبانی مردم ایران بهره مند شود، در عوض پس از شرکت گسترده ی مردم در انتخابات ریاست جمهوری که به انتخاب خاتمی منجر و موجب بازگشت مردم به میدان مبارزه ی روزمره گشت، باید کودن ترین آدمهای سیاسی نیز می فهمیدند که مردم ایران سرنوشت خود را به دست کسانی نخواهند سپرد که خود را به دشمنان مردم ایران فروخته اند.

در زبان آلمانی ضرب المثلی است مبنی بر این که موش ها از کشتی ای که دارد غرق می شود می گریزند. جدایی آقای متین دفتری از شورای ملی مقاومت نیز جز این نیست. استعفای ایشان شبیه کار آدمی است که پس از سوار شدن در اتوبوس و به ایستگاه آخر رسیدن و پیاده شدن آخرین مسافران، مدتها در اتوبوس می نشیند و می پندارد که اتوبوس باز هم به راه خود ادامه خواهد داد؛ اما پس از مدتی انتظار پی می برد که به آخر خط رسیده است و باید از آن پیاده شود.

دکتر منصور فرهنگ

جنابعالی طی یک پروسه ای نماینده شورای ملی مقاومت در آمریکا بودید لذا می‌خواستیم توضیح بدهید که دلایل تشکیل و شکل‌گیری شورای ملی مقاومت و همچنین علل شکست و ناکامی آنرا چگونه ارزیابی می‌کنید.

اگر شورای ملی مقاومت را بعنوان یک جبهه متولفه از نیروهای طرفدار دموکراسی فرض کنیم، تشکیل آن در هجده سال قبل یک نیاز اضطراری بود. نیاز برای کسانی که استقرار حاکمیت دموکراتیک و نهادینه کردن آزادیهای مدنی را تنها راه حرکت بسوی نجات میهن از استبداد سیاسی و تحجر فرهنگی میدانند.

شورای ملی مقاومت در صورتی می‌توانست این نیاز تاریخی را برآورده کند که در درون خود و در عملکردش از روش تصمیم‌گیری دموکراتیک پیروی می‌نمود و برای تنوع عقیده و نظر و سلیقه اعضایش احترام قائل می‌شد.

به جز سازمان مجاهدین خلق و حزب دموکرات کردستان بقیه اعضای شورا نماینده گروهی و یا پایگاه اجتماعی سازمانیافته نبودند و فقط بر مبنای سوابق مبارزات مردمی و منعکس‌کننده تمایلات چپ و سوسیال دموکرات و لیبرالی متداول در بخشهای میانی جامعه ایران به شورا دعوت شده بودند. غالب این عناصر نه تنها هیچگونه سابقه همکاری با یکدیگر نداشتند، بلکه برخی از آنان اهمیت و احترامی هم برای یکدیگر قائل نبودند. نیروی محوری شورا، خصوصاً از قسمت تشکیلاتی و اجرایی، سازمان مجاهدین خلق بود. بنابراین دموکراتیک بودن شورا مستلزم آزادیخواهی رهبری مجاهدین و پذیرفتن این واقعیت که تنوع سلیقه و عقیده و نظریه در شورا داده‌ای ثابت و آئینه‌ای از مواضع و خواسته‌های پراکنده جامعه ایران است.

چنین توقعی از مجاهدین بیشتر به یک آرزوی رمانتیک شباهت داشت تا به واقع بینی سیاسی. اینجانب با این آرزوی خام نمایندگی شورای ملی مقاومت در آمریکا را پذیرفتم و از آنجا که به جز سازمان مجاهدین خلق هیچیک از اعضای شورا در ایالات متحده

آمریکا هواداران متشکلی نداشتند، لذا بعد از چند ماه همکاری با مجاهدین و توجه به کار شورا در فرانسه برایم روشن شد که رهبری مجاهدین، اعضای شورای ملی مقاومت را بعنوان حامیان و مجریان برنامه گروهی و انحصاری خود می دانند و هیچ ارزش و اعتباری برای نظریات آنان قائل نیستند.

با عیان شدن این واقعیت سر مبتلا به دموکراسی مخلص یکبار دیگر به سنگ خورد و همکاری چند ماهه ام با مجاهدین و شورا به پایان رسید.

حقیقت امر این است که شورای ملی مقاومت از بدو تاسیس حربه ای در اختیار مجاهدین بود و هیچ هویت مستقلی نداشت. غالب اعضای شورا به این امر آگاه بودند ولی بخاطر مبارزات مجاهدین با رژیم شاه و مخالفت قاطع سازمان با خمینی و آخوندیسم، تمایلات ضد دموکراتیک رهبری مجاهدین را به مثابه واقعیتی تلخ ولی قابل اصلاح فرض می کردند و با دل بستن به کرامت رهبری مجاهدین به سراب تغییر و تحول آنان چشم دوختند. سازمان مجاهدین خلق تشکیلاتی لنینیستی(هر فرد را تابع بی چون و چرای مافوق قرار دادن) است و از یک ایدئولوژی فراگیر مطلق گرا پیروی می کند و رهبری سیاسی را با پیامبری مشابه می داند. همانطوریکه لنین خدای حزب کمونیست شوروی بود و انتقاد از او گناه کبیره و غیر قابل گذشت محسوب می شد، مسعود رجوی نیز خدای سازمان مجاهدین خلق است و انتقاد از او گناه کبیره و غیر قابل گذشت محسوب میشود.

از چنین فرقه ای نمی توان انتظار حمایت از آزادیهای مدنی و سیاسی و یا توقع همکاری در یک جبهه دموکراسی داشت. بنابراین تعجب آور نیست که سازمان مجاهدین خلق، همانند خمینی و شرکاء عناصر آزادیخواه و معتقد به دموکراسی را چون ابزاری برای کار فرقه ای خود در شورا جمع کرده بود و هیچگونه قرابت اصولی و معنوی با آنان نداشتند.

نکته دیگری که در خودفریبی حامیان اولیه شورا(از جمله اینجانب) تاثیر داشت این بود که تا قبل از خروج رهبری مجاهدین از ایران و فعال شدن آنان در خارج از کشور،

اطلاعات و فهم ما از فکر و رفتار آنان محدود بود. در دوران قبل از انقلاب سازمان مجاهدین در ذهنیت مخالفین رژیم پهلوی بعنوان یک گروه چریکی مستقل و ضد استبدادی و ترقیخواه ترسیم شده بود ولی بعد از آغاز فعالیت علنی مجاهدین در غرب، دیری نپائید که غلط بودن این تصویر معلوم گردید و ماهیت لنینیستی و فرقه گرای آنان روشن شد.

تاسف اصلی از سرنوشت شورای ملی مقاومت این نیست که نیروی محوری آن حامیان استقرار دموکراسی در ایران را مایوس کرد، بلکه امر دردناکتر این بوده و هست که آزادیخواهان مترقی ایران بعد از فاجعه خمینی و ولایت فقیه چون یتیمانی آواره در زیر چتر بسته شورای ملی مقاومت به درگاه مجاهدین پناه بردند و وقتی این درگاه هم فرقه ای کور و مستبد از آب درآمد باز به زندگی سیاسی یتیمانه پیشین بازگشتند. و به لعن و نفرین این و آن پرداختند. سئوالی که ما باید از خود بکنیم این است که برآستی اگر ائتلاف آزادیخواهان مترقی برای استقرار دموکراسی در میهن ضروری است، چرا تا کنون برای پیمودن این راه دراز و پر نشیب و فراز حتی اولین گام را برنداشته ایم؟ در هیچ کجای دنیا مبارزه برای استقرار دموکراسی از طریق تلاشهای فردی و اعتراضات و تحلیلهای پراکنده به نتیجه نرسیده است. چهل و پنج سال از کودتای 28 مرداد می گذرد و ما هنوز قادر به پایه ریزی جبهه دموکراسی در ایران نیستیم.

آقای فرهنگ شکا خروج جبهه دموکراتیک ملی و آقای متین دفتری را از شورای ملی مقاومت چگونه تحلیل می کنید؟

در رابطه با خروج جبهه دموکراتیک و آقای هدایت الله متین دفتری از شورای ملی مقاومت اطلاع و نظر خاصی ندارم. ولی نکته قابل ذکر در این رابطه این است که "جبهه دموکراتیک" موجودیت عینی ندارد و هویت سیاسی آن به آقای متین دفتری و دوستان و اعضای فامیل محدود می شود. واقعیت قضیه این است که آقای متین دفتری بدلیل سمبلیسم نسبتش با دکتر مصدق برای رهبری مجاهدین ارزش تبلیغاتی داشت و

گهگاه از او می خواستند که به توجیه یا دفاع از گفتار و کردار سازمان بپردازد. یکی از موارد غم انگیز این نقش آقای متین دفتری زمانی بود که سازمان نگهبان حقوق بشر رهبری مجاهدین را متهم کرده بود که اعضای جداشده خود را زندانی کرده است و تقاضا داشت که از بازدیدگاههای مجاهدین در عراق دیدن کند. آقای متین دفتری با نوشتن نامه ای به سازمان نگهبان حقوق بشر رفتار خصمانه مجاهدین با اعضای ناراضی و دگراندیش را تکذیب کرد، و مدعی شد که اتهامات وارده به سازمان مجاهدین بی اساس است. این امر که چرا آقای متین دفتری هیجده سال وقت می خواست تا قانع شود که شورای ملی مقاومت نقشی خارج از اراده رهبری مجاهدین ندارد سئوالی است که فقط شخص ایشان می تواند بدان پاسخ گوید.

دکتر حسین لاجوردی

از نظر شما علت تشکیل شورای ملی مقاومت و دلایل شکست و ناکامی آن چه بوده است؟

اجازه بدهید نخست خوشحالی خودم را از فعالیت های سیاسی - فرهنگی شما ابراز دارم و آرزو کنم که این تلاش ها بتواند در راستای شناخت اجتماعی - سیاسی، برای جامعه ی ایران و خاصه نسل جوان آن مفید باشد. خوشحال تر هستم که شما با یک پشتوانه ی عملی - هرچند با بهای سنگین - وارد این عرصه شده اید و امیدوارم دیگر دوستان شما نیز با همین مشی فکری قدم بردارند و در اولین برخورد، تحمل را جانشین هر نوعی از تنش فکری نمایند.

آشنایی من با مجاهدین از طریق چند نفر دانشجویی بود که در دانشگاه با من درس روش تحقیق می گذراندند و من شاهد فعالیت های صادقانه ی ایشان در رابطه با مسائل سیاسی - اجتماعی جامعه، فارغ از وقت کلاس درس و گاه تا دیروقت بودم. به دنبال تنگ تر شدن جو سیاسی - اجتماعی در ایران در سال 1360 به فرانسه آمدم و بنا به سابقه ی خوب و صادقانه ای که با آن دانشجویان داشتم، و متأسفانه همه ی آنها به جز یک نفر اعدام شدند، به مرکزیت سازمان نزدیکتر شدم. چند ماهی بیشتر طول نکشید که برایم مشخص شد این راه نه با تفکر من خوانایی دارد و نه به دنبال خط فکری آن دانشجویانی است که جان خود را در این راه گذاشته اند. این بار بحث، بحث قدرت بود و بس؛ در نتیجه و از آنجاییکه نه مجاهد بودم و نه عضویت شورای ملی مقاومت را پذیرفته بودم، از مجاهدین کناره گرفتم و یک دوره ی طولانی سکوت پیشه کردم. از شش سال پیش به این طرف در انجمن پژوهشگران ایران فعالیت می کنم و مواضع کنونی ام نیز به طور خاص در مقاله ای تحت عنوان "مسئولیت های سه نسل و آینده ی ایران" که در نشریه ی "پژوهشگر" به چاپ رسیده است کاملاً مشخص است. فکر تشکیل شورای ملی مقاومت و یا شوراهای و مجموعه هایی این چنین، از یک "نیاز اجتماعی" سرچشمه می

گرفت؛ نیازی که در صد سال اخیر بارها و بارها شاهدش بوده ایم و به دفعات نیز شاهد شکست هایش.

جامعه و کشور ما به لحاظ تاریخ تمدن و فرهنگ غنی خود، جایگاه ویژه ای در جهان دارد. همچنین به دلیل آزادیخواهی و استقلال طلبی نیز، ایران جایگاه خاصی در منطقه داراست. اگر کمی ژرفتر نگاه کنیم خواستهای آزادیخواهانه ی ما در طول قرن گذشته حدود بیست سال زودتر از دیگر کشورهای منطقه آغاز شده است و هر بار هم پس از سرکوب شدن، نمونه هایی از چنین شورهایی به وجود آمده است و هر زمانی که در داخل آن صداقت و پاکی و عزم راسخ و آشنایی با مسائل سیاسی در درون و بیرون جامعه وجود داشته، حتی در مقابل سرکوب های شدید استبدادی نیز مقاومت کرده و دلیل آنهم زنده بودن جامعه، در حال حاضر است و هرگاه که فرصت طلبی، مقام پرستی، دست یابی به قدرت به هر قیمت و تقسیم مقام و منصب و حقوق و مقرری و سوار شدن بر مرکب وزارت، و امروزه در غربت، وضع به همین منوال است که میبینیم. هدف ها تغییر می کند. تحول اجتماعی، سرنوشت آینده ی جامعه و مردم دیگر مطرح نیست و تنها به قدرت رسیدن هدف می شود و در اینجا چون منافع عمومی مطرح نیست و تنها منافع شخصی است.

ادامه ی راه بسته به میزان منافع افرادی است که در روز اول یک مجموعه را به وجود آورده اند. اگر می خواهید در این زمینه به عوامل شکست شورا نگاه کنید که کار ساده ای نیست و نیازمند یک بررسی سیاسی - اجتماعی کامل است، که چرا اصولاً چنین مجموعه هایی تاکنون در جامعه ی ما موفق نبوده است؛ باید بیشتر به عقب برگشت که اولاً چرا شورا با چنین شکلی تشکیل شد و چرا مورد اقبال همگان قرار نگرفت. آیا دیگرانی که به شورا وارد شدند همگی خائن و خودفروش و بدون علاقه به سرنوشت کشورشان بودند؟ آیا آنهایی که رفتند و به سرعت باز گشتند از پول ماهیانه و حقوق مقرری و مقام و اتومبیل خوششان نمی آمد؟ و یا این است که ایجاب می کند به یک بررسی همه جانبه پرداخته شود.

آقای لاجوردی شما خروج جبهه دموکراتیک ملی و آقای متین دفتری را از شورای ملی مقاومت چگونه تحلیل می کنید؟

ما اصولاً عادت نکرده ایم برای واژه ها و مفاهیم تعریف مشخصی داشته باشیم و بنا به زیبایی و قشنگ بودن نوع تلفظ، از آنها استفاده می کنیم و در همان زمینه هم دچار توهم می شویم و امر بر خودمان هم مشتبه می شود و این در حالی است که در تفکر علمی و منطق عملی، تعریف هر مفهومی مبین عملکرد آن مفهوم است، به عنوان مثال تعریف "جبهه" در ادبیات و فرهنگ سیاسی ما به مرکزی اطلاق می شود که افراد، گروهها، سازمانها و احزاب مختلف با دیدگاههای متفاوت ولی با یک هدف مشترک و با قبول یک اساسنامه واحد برای مدتی معین، تشکیل می شود و به فعالیت در راستای هدف مورد نظر می پردازند. امروز با طرح این سؤال شما این مسئله برای من مطرح شد که "جبهه دموکراتیک ملی" یعنی چه؟ سازمانها و احزاب و افراد تشکیل دهنده ی آن کدامها هستند؟ اگر تنها در آقای متین دفتری خلاصه می شود و این عنوان، شده است پسوند نام ایشان، که ما ناخودآگاه و یکبار دیگر پایه های اعتماد و اطمینان را در جامعه مان، با مطرح کردن عناوین بی محتوا، متزلزل کرده ایم و آیا جز این است که اول باید تعاریف و واقعیت های آنرا مطرح کرد و سپس از واژه ها به نحو صحیح استفاده کرد؟

و اما فراموش نکنیم که معمولاً ما از نظر فرهنگی بیشتر در دوره ی عشق و تنفر زندگی می کنیم؛ یا عاشق هستیم و یا فارغ. یا می پرستیم و یا از ریشه می زنیم و زمانی که دوران تنفر فرا می رسد دوران ماه عسل را فراموش می کنیم؛ بعنوان مثال ما امروز دوره ی فارغ شدن و متنفر شدن مان از آقای خمینی است. اما فراموش کرده ایم در سال 1357 چه می کرده ایم. در همین رابطه هم مسئله مسعود رجوی و سازمان مجاهدین است که آقای متین دفتری باید حداقل خودشان به دوران ماه عسل اشاره ای داشته باشند و بگویند در آن زمانی که پول و مقام و نمایندگی در شوراها و پارلمانها بود، آن روز هم مسعود رجوی و سازمان مجاهدین و شورا همین گونه بود و یا به گونه ای دیگر بود؟ من تصور نمی کنم که تفکر سازمان مجاهدین که بعدها اسم آنرا شورای ملی مقاومت گذاشتند از روز نخست جز این بوده است که هست و فکر هم نمی کنم آن کسانی که

روزهای اول و سالهای اول، شورا را ترک کردند فکر دیگری بجز فکر امروز آقای متین دفتری داشتند. بهترین راه این است که اگر برای ایشان وحشتی نیست و احتمالاً صداقتی هم در کار است حداقل مسایل هفده سال گذشته را روی کاغذ بیاورند؛ ولی این بار صادقانه و با شجاعت. اگر چنین اتفاقی بیافتد چه بهتر؛ ولی چه این مسائل نوشته شود و چه نوشته نشود؛ ایشان مطمئن باشند که کسی برای ایشان دسته گل نخواهند فرستاد؛ چرا که ایشان هم باید به سهم خود پاسخگوی این سالها، به مردم ایران باشند.

دکتر حسن ماسالی

شما ضرورت تشکیل شورا را در مقطع 1360 چه می دیدید که با آن همکاری کردید؟

ضرورت شکل گیری یک اتحاد وسیع از نیروهای ملی و دموکرات، از همان اوایل انقلاب، یعنی از زمان تصرف قدرت سیاسی توسط ارتجاع مذهبی، به شدت احساس می شد تا از آزادی های فردی و اجتماعی، از حقوق زنان، مطبوعات، اقوام، اقلیت های مذهبی دفاع کند و برای استقرار و حراست از آنها مبارزه کند. برای این منظور برخی عناصر و محافل صمیمانه تلاش کردند. خودم نیز در کنار آنها، بارها با برخی از رهبران جریان های چپ، مجاهدین، حزب دموکرات کردستان ایران، عزالدین حسینی، کومله و با برخی از رهبران و کادرهای جبهه ی ملی تماس گرفتم و چند بار هم مخفیانه به کردستان سفر کردم تا در این باره با این نیروها مذاکره و تبادل نظر کنم. کوشش های ما به نتیجه مطلوبی نرسید و فقط موفق شدیم اتحاد کوچکی تحت عنوان جبهه ی دموکراتیک ملی ایران به وجود آوریم که این حرکت نوپا نیز خیلی زود زیر ضربات ارتجاع متلاشی شد.

دلایل عدم شکل گیری اتحاد در آن زمان را می توانم این طور دسته بندی کنم.

* بخش بزرگی از جریانهای چپ به دموکراسی اعتقاد نداشتند و لذا دگراندیشان را در چهارچوب یک اتحاد سیاسی و مبارزاتی تحمل نمی کردند و حتی بسیاری از آنها با رژیم ترور و اختناق همکاری کردند.

* سازمان مجاهدین خلق مدتها نقش دو گانه ای بازی می کرد. از یک طرف روابط پنهان و آشکاری با "شورای انقلاب"، "بیت امام"، "رییس جمهور" و... داشت و می خواست سهمی در قدرت داشته باشد و از طرف دیگر با جریانهای اپوزسیون ارتباط داشت تا اپوزسیون را هم برای آینده و در شرایط ناکامی، داشته باشد.

* بسیاری از رهبران و کادرهای جبهه ی ملی مرعوب و یا دنباله رو رژیم خمینی شدند و به همین دلیل از اتحاد با سایر نیروها وحشت داشتند.

* حزب دموکرات کردستان ایران به رهبری دکتر قاسملو و برخی دیگر از شخصیت های کرد و همین طور بعضی عناصر و محافل روشنفکری موافق جدی اتحاد بودند.

به همین دلایل و در چنین شرایطی، شکل گیری یک جبهه یا جنبشی آزادیخواهانه برای مقابله با رژیم خمینی، به یک آرزو تبدیل شده بود.

زمانی که مجاهدین مورد خشم خمینی و ارتجاع حاکم قرار گرفتند و آقای بنی صدر هم معزول شد، به طور ضمنی مطلع شدیم که فداییان(اقلیت) نیز از این تجربه درس گرفته اند و تمایل دارند در شکل گیری یک اتحاد شرکت کنند(که نکردند) از تمایل به اتحاد حزب دموکرات کردستان ایران نیز باخبر بودیم. این حوادث و تحولات را به فال نیک گرفتیم و بعضی از ما که هر کدام گروه و یا محفل کوچکی داشتیم، تشویق شدیم که به شورای ملی مقاومت به طور مشروط بپیوندیم تا بتوانیم در شکل گیری نهایی آن نقش سازنده ای ایفاء کنیم.

اما ضروری است در اینجا توضیح بدهم که چرا "شورای ملی مقاومت" به یک اتحاد سیاسی و مبارزاتی مطلوب و به یک آلترناتیو ملی و دموکراتیک تبدیل نشد؟ این دلایل را به طور فشرده بیان می کنم.

* مدت کوتاهی از عمر شورا نگذشته بود که متأسفانه موسی خیابانی و تعدادی از کادرهای مهم این سازمان در داخل کشور کشته شدند. در نتیجه روابط سازمانی در داخل و بالطبع در خارج از کشور مختل شد. طبق ارزیابی من، در این شرایط رهبری خارج کشور سازمان مجاهدین، از شکل گیری یک اتحاد جدی سیاسی مانع شد و از ورود عناصر با نفوذ و با شخصیت سیاسی جلوگیری کرد. زیرا واهمه داشت که هژمونی و ابتکار عمل را در شورا و صحنه ی سیاسی از دست بدهد. بنابراین نه تنها با متحدین اصولی خود با تنگ نظری و فرقه گرایی، رفتار کرد بلکه برخلاف همه ی شیوه های معقول مبارزاتی و فن و مبارزه ی اجتماعی، به جای بازسازی تشکیلات داخل کشور و

اعزام کادرهایی به داخل برای این بازسازی، دستور داد و حتی تهدید کرد که کادرها به خارج از کشور بیایند.

* رهبری خارج از کشور مجاهدین وحشت داشت از این که بعد از کشته شدن موسی خیابانی، "کنترل" مبارزین داخل کشور را از دست بدهد. ماجرای طلاق و ازدواج و تبدیل کردن سازمان به یک فرقه ی سیاسی - مذهبی به همین دلیل انجام شد.

* مجاهدین به جای کوشش برای جذب گروهها و عناصر جدی و صاحب نظر و با شخصیت، به عناصر فرصت طلب و فرمانبردار میدان می دادند. این عناصر وظیفه داشتند در مقابل مجاهدین و مسعود رجوی "تمکین" کنند و در مقابل به منتقدین مجاهدین فحاشی کنند.

* هنگام تشکیل شورای ملی مقاومت، هنوز منطقه ی وسیعی در کردستان در اختیار حزب دموکرات کردستان ایران و سایر نیروها بود. رهبری مجاهدین به جای آنکه نیروهایش را و همین طور رهبری سیاسی نظامی اش را به کردستان منتقل کند به دلیل ضعف درونی خودشان با این انتقال مخالفت کرد و ابتدا در پاریس و بعد در عراق مستقر شدند و با این استقرار در واقع پیوند خود را با مبارزات مردم ایران از دست دادند. (در این باره اسناد پیشنهادات سازنده ی ما موجود است).

* مجاهدین که پایه های تشکیلاتی خود را در داخل کشور از دست داده بودند و در شکل گیری اتحاد ملی نیز ناکام شده بودند، به قدرتهای خارجی روی آوردند تا از این طریق به متحدین قدرت برسند. تماس آنها با قدرتهای بزرگ این توهم را در آنها تقویت کرد که "دیگر کار تمام شده است و نیازی به متحدین ایرانی ندارند" اما امریکا و فرانسه ابتدا از آنها به عنوان عامل فشار علیه جمهوری اسلامی استفاده کردند و بعد با "تروریست" نامیدن آنها، طردشان کردند. من تصور می کنم که پس از سازش صدام حسین و رژیم جمهوری اسلامی، فاجعه ی دیگری در این سازمان روی خواهد داد.

* یکی دیگر از دلایل ناکامی شورای ملی مقاومت، این است که این شورا تحت رهبری سازمان مجاهدین، که در قالبهای از پیش ساخته شده ی ایدئولوژیک فعالیت می کند،

قرار دارد. نه تنها سازمان مجاهدین، بلکه سایر سازمانهای ایدئولوژیک و سنتی ایران؛ نیز قادر نیستند بهتر از مجاهدین عمل کنند. به عقیده ی من نقش همه ی سازمانهای "ایدئولوژیک" پایان یافته است.

* امروز که به بازنگری گذشته می پردازم باید با شهامت اذعان کنیم که عدم موفقیت شورای ملی مقاومت، فقط متوجه ی مجاهدین نیست. همه ی ما که در شورای ملی مقاومت، بودیم (از جمله خودم) اشکالات بینشی داشتیم. ما درک درستی از دموکراسی نداشتیم. اگر واقعاً دموکرات می بودیم می باید در جریان انقلاب از دکتر شاهپور بختیار حمایت می کردیم. در واقع ما باید به جای اتحاد با مجاهدین و بنی صدر، با بختیار پیمان می بستیم. ما او را در مبارزه تنها گذاشتیم و تنها پس از کشته شدن او به دست دژخیمان جمهوری اسلامی، از چپ و راست اشک ریختیم و در این زمان بود که اذعان کردیم او حق داشت. امروز اما هنوز عده ای از این تجربه ی تاریخ درس نگرفته اند و باز هم به دنبال آخوندها را افتاده اند تا فاجعه ی دوم را تدارک ببینند.

تا آنجا که ما اطلاع داریم شما به صورت مشروط عضو شورا شدید، لطفاً در این زمینه هم مختصر توضیحاتی بدهید؟

بله. من مشروط وارد شورا شدم. دستخط و سند آن نیز موجود است. همین طور، اسناد کوشش هایی که کرده ایم، چه به صورت فردی و چه همراه با گروهی که با من بود، تا شورا را دارای محتوای غنی و سازنده ای کنیم، هم وجود دارند.

آقای ماسالی کمی هم در مورد تشکلی که با آن وارد شورا شدید صحبت کنید؟

نام سازمان ما در آن زمان "جنبش دموکراتیک - انقلابی زحمتکشان گیلان و مازندران" بود که در گیلان و کردستان فعالیت مسلحانه می کرد. ما گروه کوچکی بودیم و ادعای زیادی هم نداشتیم. اما به سهم خود برای تحقق اتحاد و همبستگی میان نیروهای

آزادیخواه، فعالیت می کردیم. هنگامی که من عضو شورا بودم از راه کردستان و آذربایجان، به همراه چند نفر از مبارزان گیلانی و کرد، مخفیانه وارد منطقه ی طالش در گیلان شدم تا مسئله ی گسترش مبارزه و مقاومت را با حضور دوستان و در خود منطقه، ارزیابی کنم.

در این هنگام از موقعیت چهار نفر از مجاهدین در آن منطقه مطلع شدیم که ارتباط تشکیلاتی شان، پس از ضربات، قطع شده بود. ایشان احتیاج به پول و اسلحه داشتند. ما بخش عمده ی امکانات خود را در اختیار ایشان قرار دادیم. متأسفانه، اما، رهبری سازمان کوچکترین همکاری، با ما که باصطلاح متحدین شورا بودیم، نمی کرد. ما در این رابطه از خودمان مایه گذاشتیم و هرگز حاضر نبودیم در مقابل روشهای ناسالم و دیکتاتورمآبانه ی مجاهدین، سکوت کنیم.

شما یکی از اولین اعضای شورا بودید که به عنوان اعتراض از شورا کناره گرفتید، تا آنجا که ما می دانیم شما به عنوان "شوراشکن" هم معروف شده بودید، واقعاً نقطه ی اوج درگیری شما و در ادامه، اعلام انفصال شما، در چه زمانی بود؟

من اولین کسی بودم که در اعتراض به بینش و منش حاکم بر شورا، از شورا، استعفاء دادم. به عقیده ی من با خروج حزب دموکرات کردستان ایران و عدم حضور شخصیت دموکرات و صاحب نظری مثل دکتر قاسملو، شورای ملی مقاومت بی اعتبار شد. با خروج آقای بنی صدر، شورا بخشی از طیف های مذهبی طرفدار خود را از دست داد. بقیه ی افراد اعتبار سیاسی و اجتماعی نداشتند.

آقای داریوش مجلسی

لطفاً نظر خودتان را در رابطه با دلایل تشکیل شورای ملی مقاومت توضیح دهید؟

چنانچه در زمان تشکیل شورای ملی مقاومت از طرف سایرین پیشنهاد تشکیل شورای متشکل از افراد و گروههای مختلف به سازمان مجاهدین می شد و مجاهدین هم قبول می نمودند که بعنوان یکی از عناصر تشکیل دهنده این شورا در این جمع شرکت کنند. این امیدواری وجود می داشت که تمام شرکت کنندگان با حقوق مساوی موفق به تشکیل شورایی گردند که جوابگوی نیاز آن زمان بود. نیاز آن زمان ایجاب می کرد که یک حرکت متشکل از مخالفین جمهوری اسلامی بوجود آید تا قادر به ایجاد یک حرکت مقاومت در مقابل جمهوری اسلامی گردد. اتفاقاً حرکت های مشابهی هم در این جهت ایجاد شد که عمر آنها کمتر از شورای ملی مقاومت بود که عبارت بودند از "جبهه نجات ایران"، "نهضت مقاومت ملی ایران"، "شوراهای مشروطه خواهان".

شورای ملی مقاومت با اینکه علناً این موضوع را اعلام نکرد ولی بیشتر روی گروهها و شخصیتهای طیف چپ نظر داشت. "جبهه نجات ایران" و "شورای مشروطه خواهان" روی سلطنت طلبان و "نهضت مقاومت ملی" روی "مشروطه خواهان و ملیون" اما به طور عملی هیچکدام از این گروهها تبدیل به یک حرکت واقعاً فراگیر نشدند.

از نظر شما علت تلاشی شورای ملی مقاومت کدام بود؟

علت موفق نبودن و نهایتاً تلاشی شورای ملی مقاومت یکی به این دلیل بود که مجاهدین به جای اینکه بعنوان یکی از عناصر تشکیل دهنده در این شورا شرکت کنند بعنوان آقا بالا سر، عامل فرمان دهنده و بزرگ قبیله، خودشان به ابتکار خودشان این شورا را تشکیل دادند و انتظار داشتند که بقیه ریاست جمهوری و رهبری بی چون و چرای آنها را قبول کنند. بقیه هم خیلی زود به این هدف مجاهدین پی بردند و از آنجا که کمتر کسی

مایل بود تبدیل به چرخ پنجم مجاهدین گردد، شورا تبدیل گردید به فقط سازمان مجاهدین به اضافه دو یا سه گروه کوچک که بیش از حد تحت الشعاع خانم و آقای رجوی و سازمان مجاهدین قرار گرفته اند.

شما خروج آقای متین دفتری و جبهه دموکراتیک را از شورای ملی مقاومت چگونه تحلیل می کنید؟

اینکه واقعاً چه چیز باعث خروج آقای متین دفتری از شورای ملی مقاومت شد، نظر به نبود جو دموکراتیک و وجود یک جو بسته در این شورا، مشکل بتوان حدس زد. همانطوریکه در قسمتهای قبلی صحبت‌هایم نیز توضیح دادم. سایه سازمان مجاهدین و دو رهبر آن خیلی بیش از حد بر روی شورا سنگینی میکرد و می کند یعنی سایر افراد غیر مجاهد شورا باید دائماً جوابگوی خطاها و سیاست غیر دموکراتیک مجاهدین در مقابل افراد خارج از شورا می شدند، هر چند که هنوز هم مدت زمانی طول خواهد کشید تا ایرانیان حساب آقای متین دفتری و سایرین را از شورای ملی مقاومت جدا کنند.

دکتر مهدی ممکن

علت تشکیل شورای ملی مقاومت از نظر شما چیست؟

از همان صبح گاه انقلاب که ملت ایران، در تدارک استقبال موکب آزادی بود، سلطه ارتجاع و انحصار، لزوم شکل گیری مقاومت، را بر اندیشه همانها که بیشترین بهاء را در ثمر رساندن انقلاب پرداخته بودند، تحمیل کرد. ایجاد تشکلی جبهه ای که بتواند تمام نیروهای مترقی (غیر وابسته به رژیم سابق یا قدرتی بیگانه) را، صرفنظر از خواستگاه آموزشی و ایدئولوژیکشان این پتانسیل مقدر و خواست مقدس از طرفی، و پشتوانه مبارزات خونین سازمان مجاهدین خلق در دهه 40 و 50 و سرمایه گذاری سنگینی که پس از پیروزی انقلاب، در برابر ارتجاع نمود، از طرف دیگر، موجب گردید تا دعوت ان سازمان برای تشکیل شورای ملی مقاومت با استقبال بسیاری از نیروها و افراد مترقی روبرو گردد.

علت شکست و ناکامی شورای ملی مقاومت از نظر شما چیست؟

در حال حاضر گرچه شورا با شکست روبرو شده است ولی هنوز متلاشی نگردیده است. به هر حال این شکست به یک عامل اصلی فرهنگی عمومی و یک سری عوامل فرعی برآمده از همان عوامل اصلی، معطوف میگردد. به خاطر داریم، مدت زیادی از انقلاب اسلامی نگذشته بود که مضمونی بین مردم فراگیر شد مبنی بر اینکه پس از انقلاب چیزی عوض نشده. فقط عمامه جای تاج را گرفته است و آیت الله جای ظل الله را؛ این جمله کوتاه و خودجوش، یک داوری ظریف و در عین حال گویا و دقیق بود، و اگرچه مقصود گویندگان، ناظر نوعی اعتراض و انتقاد به رژیمی بود که مهره های اصلی آنرا، روحانیون سنتی، تشکیل میدادند، ولی اکنون که زمانی از آن روزها میگذرد و فرصتی کافی برای بازاندیشی و ارزیابی مجدد، پیش آمده است، واقعیتی خود را نشان

میدهد مبنی بر اینکه ابعاد مذکور، فراگیرتر از آنست که فقط شامل انحصار حاکم باشد، تعریفی است که تمام سطوح و لایه های جامعه ما را در بر میگیرد و نشان میدهد که انقلاب ضد سلطنتی، بهمن 57 موفق به دگرگونی محتوای کهنه میراث فرهنگ استبداد زده تاریخی، که در درون آحاد ملت ما، لانه کرده است، نشده است و بختک زورگویی و زورپذیری ریشه دارتر از آنست که بسادگی از جامعه دست بردارد و هر آینه درمانی اساسی به عمل نیاید، انتظار اینکه جابجایی تاج به عمامه و عمامه به کلاه چیزی را دگرگون سازد، عبث خواهد بود. امروز انگشت اتهام نابسامانیها و گرفتاریهای پس از انقلاب، بسوی انحصارطلبان حاکم، نشانه میرود و جای انکار هم وجود ندارد، ولی به نظر اینجانب این شیوه نگرستن به قضایا که بطور مجرد به یکی از اجزاء و عناصر بوجود آورنده مسائل می پردازد و گناه را در تمامیتش متوجه جناح خاصی مینماید. سرپوشی است مانع بررسی و ریشه یابی عوامل موثر دیگر، و توجیهی است برای تبرئه و فرار از مسئولیت دیگران، بازنگری و تامل در حوادث بعد از انقلاب سئوالی را برجسته میسازد و آن اینکه چنانچه اقتشار دیگری از جامعه ما عهده دار تمشیت امور مردم و حاکمیت میهن می شد؛ آیا ثمره کار بر مراد و منطبق با آرمانهای پیشگامان و مایه گذاران اصلی انقلاب، میگردید؟

منظور از اشخاص دیگر، بطور مشخص، معطوف به غالب نیروهایی که بار اصلی پیروزی انقلاب را به دوش کشیدند همچنین فرهیختگان و نویسندگان فرزانه ای که قلمهای خود را مسئولانه در خدمت انقلاب به کار انداختند، نیز هست، که امروز در داخل و خارج کشور، نیروی اپوزسیون را تشکیل میدهند.

انگیزه محوری و مشترک تمام گروه ها و سازمانهای خارج از کشور برای پایه گذاری اپوزسیون، بر دفاع از آزادی و تلاش به منظور رسیدن به دموکراسی، نهاده شده بود. حدیثی که در صدر توشته ها، تبلیغات و اظهاراتشان نمایان بوده و هست. اما آنچه که در میدان آزمایش، آشکار گردید، حکایت از این داشت که غالب نیروهای اپوزسیون، تا همین اواخر، آزادی و دموکراسی را فقط در حرف پذیرفته بودند و آنجا که پای عمل به میان می آمد، دم خروس فقدان تقوای انقلابی و عدم پایبندی به اصول مبارزه نمایان

میگردید. و حاکی از این واقعیت بود که اعتقاد به آزادی و مردم سالاری آنها به همان اندازه از استحام برخوردار است که اعتقاد فتوای سالاران شورای نگهبان به خدا و معاد!

شورای ملی مقاومت نیز بر پایه پاسداری از حریم آزادی و تلاش برای استقرار دموکراسی شکل گرفت تا جای خالی آلترناتیو شایسته ای را در مقابله با ارتجاع حاکم، پر نماید. اما دیری نپایید که میراث کهنه بیماری و استبداد و انحصار آثار خود را بارز و به سیر رو به رشد، ادامه داد.

آنجا که بر استقرار شعار (رجوی ایران، ایران رجوی) تاکید می شود، آیا باز تولید شعار خدا، شاه، میهن، یا روی دیگر سکه ولایت فقیه شبان بر گوسفندان نیست؟ آنچه که میدان مبارزه به دو قطب مطلق تقسیم می شود، بدین معنی که داشتن مرز با شورای ملی مقاومت، مبین بی مرزی با ارتجاع حاکم است. آیا بیان روشن انحصار نیست؟ آنجا که سکوت و چشم پوشی نسبت به رشد فرهنگ سفله پرور سناگویی که رمز تقرب درباریان استبداد است، معنی دار می شود. فرهنگی که اشکال کتبی آن، در انبوه نامه های لیبیک به انقلاب ایدئولوژی، و کتاب حجیم پرواز تاریخ ساز، چشم را خیره میسازد، آیا تداوم همان فرهنگ غلام خانه زاد (اسدالله علم) و نوکر جان نثار (منوچهر اقبال) و چاکرمنشی (فخرالدین حجازی) در دو نظام شاهنشاهی و ولایت فقیهی، نیست؟

آنجا که حرمت قلم پاسداری نمی شود و هتاک و تهمت و افتراء به انتقاد کنندگان و انتساب آنان به سازمانهای جاسوسی بیگانه و سرسپردگی شان به رژیم تهران، شیوه مبارزه میگردد آیا نشانه عدم تحمل دگراندیشان نیست؟ باری این تبلور همان فرهنگ پوسیده ای است که هر آینه بنایی بر آن نهاده شود، فروریختگی آن از پیش روشن است.

در ضمن همین جا خاطر نشان سازم، اینکه پاسخ به سؤال شما، مبنی بر علل شکست شورای ملی مقاومت، ایجاب می کند تا در تبیین فرهنگ بیمارگونه مذکور، بعنوان مصداق سخن از شورای نامبرده پیش آید، به معنای مصونیت و برائت سایر جریانات مدعی آزادی و دموکراسی و نویسنده این سطور، که به منظور تحقق امید و آرمان خود به هر صورت مدتی کباده کش جریان مذکور بوده ایم، از آسیب این بیماری نمی باشد.

دکتر علیرضا نوری زاده

از نظر شما تشکیل شورای ملی مقاومت چه بود؟

نیروی اپوزسیون خارج کشور در زمان خروج بنی صدر و رجوی از ایران نه تنها دارای پایگاه‌های سیاسی روشن در داخل کشور نبود، بلکه در خارج نیز، مجموعه‌های پراکنده‌ای که اغلب از طیف‌های سلطنت طلب، چپ افراطی، و به مقدار بسیار محدودی ملی گراها تشکیل شده بود بی آنکه بتوانند یک آلترناتیو قابل پذیرش را ارائه دهند. یا صحبت از بازگرداندن سلطنت می کردند و یا مراجعه به آراء عمومی برای تعیین رژیم جانشین، قطبهای سیاسی که اینجا و آنجا پرچم مبارزه با جمهوری اسلامی را به دست گرفته بودند گو اینکه بعضی مثل دکتر بختیار دارای محبوبیت نسبی در اقشار تحصیلکرده و لائیک جامعه بودند و یا همچون دکتر علی امینی از یک سابقه سیاسی نسبتاً طولانی و علایق و ارتباطاتی با مراکز قدرت بین المللی برخوردار بودند، اما در عمل فراگرد این قطبها را شماری بوروکرات کارمند صفت گرفته بودند. در چنین فضایی بنی صدر به عنوان رئیس جمهور قانونی کشور و مسعود رجوی در مقام رهبری عمده ترین نیروی سیاسی و شبه نظامی درون، به خارج آمدند. طبیعتاً همراه با این دو همه آن طیفهایی که از سوی رهبری انقلاب در طول راه 22 بهمن تا خرداد 60 پس زده شده بودند برای حضور در یک جبهه وسیع مخالف رژیم آمادگی و اشتیاق لازم را داشتند. جبهه‌ای که هم دارای مشروعیت انقلابی بود (به خاطر وجود مجاهدین خلق و طیف چپ مذهبی) و هم مشروعیت از نگاه قانون اساسی داشت (به دلیل حضور بنی صدر رئیس جمهور منتخب مردم و غیر قانونی بودن مراتب عزل او) جبهه‌ای که با حضور شخصیتها و نیروهای ملی به معنای گسترده آن (متین دفتری، دکتر ناصر پاکدامن، دکتر عبدالرحمان قاسملو و حزب مبارزش دموکرات کردستان ایران، مدیر شانه چی و...) دارای مشروعیت ملی فرا قومی بود.

در آغاز تشکیل جبهه ای که شورای ملی مقاومت نام گرفت، من خود در نامه ای به رجوی در نشریه ایران و جهان از او خواستم با کسانی که در جریان انقلاب به علت اختلاف نظرها و اشتباهات انکهای مختلفی از سوی رژیم و گاه مجاهدین خورده اند که نادرستی آن امروز ثابت شده، به گفتگو بنشینند و فراموش نمی کنم که در سفری به پاریس، در گفتگوهایی با زنده یاد دکتر شاهپور بختیار و آقای حسن نزیه و دریادار احمد مدنی، آنها را موافق برپایی یک جبهه وسیع و متشکل از نیروها و شخصیتهای ملی و چپ غیر وابسته به عنوان یک بدیل یا آلترناتیو موثر و کار آمد برای رژیم حاکم یافتیم. متأسفانه در عمل با برقراری سلطه ی رجوی و باندش بر شورا، راههای هرگونه تفاهم بین شخصیتهای ملی اپوزسیون در داخل و خارج ایران با شورا، بسته شد، و هنوز چند روزی از تاسیس شورا نگذشته، روزنامه مجاهد، با لحن تندتر و روشنتری از جراید اهل ولایت فقیه به ناسزاگویی و حمله به کسانی مثل دکتر بختیار و دریادار مدنی و حسن نزیه پرداخت.

از نظر شما چه علت و یا عواملی باعث شکست و عدم موفقیت شورای ملی مقاومت شد؟

پاسخ این سؤال گمان می کنم خیلی روشن باشد. ولی جمله ای را از شهید بزرگ راه آزادی کاک دکتر عبدالرحمان قاسملو چند هفته ای پس از خروج رسمی از شورا نقل می کنم.

این گفته که در مصاحبه ای با دکتر قاسملو از سوی او و در پاسخ سؤال من پیرامون دلایل خروجش از شورا عنوان شد به روی نوار ثبت است و متن کامل آن را در مجموعه مصاحبه هایم چاپ کرده ام. دکتر قاسملو اظهار داشت:

"اگر به دنبال ولی فقیه بودیم، همان عمامه ایش را داشتیم. حداقل او تظاهر نمی کرد، اما این یکی، هم می خواهد با زیارت عاشورا، تهران را فتح کند و هم حاشیه بر تئوری مارکس بنویسد. از نظر خودپرستی و نخوت نیز ملغمه ای است از شاه و خمینی،

طبیعی است که آدمی مثل من یا حاج سید جوادی و یا خانبابا تهرانی نمی توانند با چنین آدمی متحد شود..."

بعدها دکتر قاسملو و پس از او زنده یاد دکتر شرفکندی مطالبی از رجوی و اصحابش نقل کردند که معلوم شد طرف تجلی نه فقط شاه و خمینی بلکه صدام حسین نیز هست، و اخیراً نیز با وصله فرخنده اش با ملا عمر طالبان، نشان از چهار کس دارد این نیک پی، در هر حال برای من خیلی زود آشکار شده بود که شخصیت‌های قدر و صاحب رای و استواری مثل قاسملو و مهدی خانبابا تهرانی و دکتر پاکدامن استادم و سید جوادی و نمی توانند اطوارهای آقای رجوی را تحمل کنند. در این میان روابط بنی صدر و رجوی نیز علی رغم مصاحبت روز به روز تیره تر می شد. رجوی در آغاز کار، می دانست بدون بنی صدر نخواهد توانست اعتباری فراتر از رهبر یک دارو دسته شبه نظامی که با ترور مقاصد خویش را پیش می برد پیدا کند. فرانسه او را بخاطر بنی صدر راه داد، و افکار عمومی بین المللی به علت وجود بنی صدر در راس شورا، یک چند شورا را جدی گرفتند. حتی عملیات تروریستی که در آغاز کار، از سوی سازمان مجاهدین خلق علیه ارکان و شخصیت‌های رژیم صورت گرفت از آنجا که تدارک دهنده آن شورایی فرض می شد که ریاست آن با رئیس جمهور قانونی کشور است به نوعی عملیات رزمی مشروع در جهت بازپس گیری قدرت مصادره شده، تعبیر می شد. به هر حال وصلت سیاسی آقای رجوی با رژیم عراق که خطبه آن را طارق عزیز خواند، آخرین رشته را بین بنی صدر و شورا پاره کرد و بنی صدر حداقل برای یک بار نشان داد حاضر به دست کشیدن از آنچه به "پرنسیب" های ثابت در صحنه سیاست موسوم است نمی باشد. بنی صدر حاضر نشد استقلال را فدای دستیابی به قدرت آنهم با کمک بیگانه ی در حال نبرد با کشورش بکند. از این نظر نمی توان او را تقدیر نکرد. طبیعی است که با خروج چهره های شاخص شورا و رئیس آن، مسعود ماند و حوضی که در آن چند شبخ دست و پا می زدند. البته دکتر متین دفتری و همسر گران قدرش خانم مریم متین دفتری و دوست دور و دیر بنده در کانون نویسندگان دکتر منوچهر هزارخانی گرد این حوض یک چند تلاش

کردند(و هزارخانی هنوز هم) که از تبدیل شدن شورا به مجمع به به گویان و احسنت کشان حضرت اشرف و بانو، جلوگیری کنند. اما سرانجام.

آقای نوری زاده شما خروج جبهه دموکراتیک ملی و آقای متین دفتری را از شورای ملی مقاومت چگونه تحلیل می کنید؟

من بیش از پنج سال بود که در انتظار خروج متین دفتری ها از شورا بودم. دکتر متین دفتری علاوه بر آنکه استاد من بوده، چه در کانون وکلا و چه در جبهه دموکراتیک ملی، همه گاه جای ویژه ای در قلب من داشته است. برای من قابل قبول نبود فردی چون او، که خون مصدق بزرگ در رگهایش جاری است بتواند تبدیل شدن سازمان مجاهدین خلق را به شعبه ی فارسی زبان حزب بعث تحمل کند. زمانی که ژنرال "وفیق السامرایی" برایم فاش ساخت چگونه در جریان انتفاضه شمال عراق، رجوی برای سرکوبی نیروهای مخالف رژیم بغداد، پیشقدم شده و صدها تن از افراد او امروز حراست از خانواده صدام حسین را بر عهده دارند و نیز گفت که در جریان بمبارانها و موشک بارانهای شهرهای ایران چگونه ستادی که توسط ابراهیم ذاکری(مسئول فعلی کمیسیون امنیت و ضد تروریسم شورای ملی مقاومت) در بغداد بر پا شده بود، اطلاعات دست اول درباره مناطقی که موشکها و بمبها بر آن فرو می افتاد و میزان ضایعات انسانی، جمع آوری و در اختیار استخبارات نظامی عراق می گذاشت، نمی توانم بپذیرم که هدایت الله و مریم متین دفتری و منوچهر هزارخانی می توانند با آگاهی از این امور به همکاری خود با رجوی ادامه دهند. در مورد هزارخانی البته به علت گرفتاریهای فیزیکی و روحی او، همه گاه با شفقت بیشتری به قضیه می نگریستم. اما هدایت و مریم چرا؟

سرانجام متین دفتری در مقاله پر معنای خود پس از انتخابات دوم خرداد، راه خود را از حسن صباح معاصر جدا کرد و از این بابت گو اینکه چند سالی کار به تاخیر افتاد. این امید را دارم که در صحنه اپوزسیون ملی خارج کشور، دکتر متین دفتری هرچه زودتر

جایگاه شایسته خود را به دست آورد. یاران واقعی او همچنان انتظارش را می کشند و چه کسی از او قابل تر که در این مرحله ی حساس جزو راهبران باشد.

آقای بهمن نیرومند

به نظر شما علت تشکیل شورای ملی مقاومت چه بود؟

شما اگر نظری به تاریخ سیاسی ایران در قرن اخیر بیاندازید متوجه می شوید که عمدتاً سه نیرو در تعیین سرنوشت جامعه ی ما نقش داشته اند: دربار، روحانیت و نمایندگان اقشار میانی(عمدتاً بازار)، پس از جنگ بین الملل دوم جریان چپ نیز به طور سازمانیافته به این سه نیرو اضافه شد. اگر اعمال نفوذ قدرتهای خارجی را نادیده بگیریم می بینیم که تاریخ ما از آغاز قرن بیستم تا انقلاب بهمن 57، بازتابی است از درگیریهایی و سازشهای موسمی میان این نیروها؛ شایان توجه است که عملکرد این نیروها، که هر یک مدعی نمایندگی تمامی اقشار جامعه بودند، به جای اینکه تابع واقعیات جامعه باشد، تابع منطق قدرت بود. آنها کاری به کار مردم نداشتند. مسئله آنها کسب و حفظ قدرت و یا لااقل سهم شدن در قدرت بود. به همین دلیل هر بار توده ی مردم به حرکت در آمدند و قیام می کردند ترکیب این نیروها بهم می خورد. انقلاب مشروطه، بعد از آن ملی شدن صنعت نفت و سرانجام انقلاب بهمن 57، نمونه های بارز این واقعیت اند.

و اما جامعه ما در آغاز قرن بیستم میلادی جامعه ای بود سنتی و از هر نظر عقب مانده. چنین جامعه ای طبیعتاً ترکیب دیگری از نیروها را می طلبید. نیروهایی که بتوانند به خواستهای مردم پاسخ مثبت دهند و با اقدام به یک تحول عمیق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه را به سمت یک جامعه مدرن، صنعتی، مستقل، آزاد و دموکراتیک هدایت کنند. دقیقاً به خاطر فقدان این نیروها بود که قیام مردم همواره ناکام می ماند.

در انقلاب بهمن 57، دربار به عنوان یکی از نیروهای سنتی و بازدارنده از گردونه خارج شد. نمایندگان اقشار میانی با زبونی هرچه تمامتر در مقابل روحانیت زانو زدند. حتی بخشی از جریانهای چپ در خدمت آخوندیسم در آمدند. در نتیجه انقلاب این بار نیز با شکست مواجه شد و تخت و تاج جای خود را به عبا و عمامه داد.

مسئله ی فقدان نیروهای مردمی این بار بیش از گذشته به چشم می خورد. ایران در مقابل یک دو راهی قرار گرفته بود. سنت یا مدرنیسم. ارتجاع یا ترقیخواهی. عقب ماندگی یا پیشرفت. وابستگی یا استقلال. استبداد یا آزادی. تاریخ در مقطعی رسیده بود که نبرد میان این دو راه را اجتناب ناپذیر می کرد. ائتلاف تعفن انگیز و عقب گرایانه میان آخوندیسم، نهضت آزادی، جبهه ملی و حزب توده و فداییان خلق (اکثریت) جبهه ای را می طلبید متشکل از مجموعه نیروهای آزادیخواه، مترقی، دموکراتیک و استقلال طلب. این نبرد تاریخی منحصر به یک قشر یا طبقه نبود. بنابراین ائتلافی که می بایست در مقابل ارتجاع نوحاسته به وجود آید نمی توانست به یک گروه، سازمان یا حزب محدود شود، بلکه می بایست اکثریت مردم، از زحمتکشان گرفته تا اقشار میانی و حتی برخی از رده های بالاتر اجتماعی را در برگیرد، از این رو شرایط آن روز نه یک حزب، بلکه یک جبهه را می طلبید. البته - آنطور که ما بعداً متوجه شدیم - این نظریه صرفاً یک تئوری بود که متأسفانه با واقعیت جامعه ما و میزان آگاهی سیاسی نیروهای موجود فرسنگها فاصله داشت. بنابراین شورایی که ما بر اساس آن تئوری - که به باور من درست بود و هنوز هم درست است - تشکیل دادیم، با این واقعیت تلخ فقدان آگاهی و آمادگی نیروها مواجه شد و ناکام ماند. این واقعیت بیش از همه در رابطه با سازمان مجاهدین ملموس بود. این سازمان که بنا بر ادعای رهبران آن محور اصلی شورا را تشکیل می داد، در تجربه نشان داد که از درک شرایط تاریخی عاجز است و از نظر ساخت تشکیلاتی و تفکر حاکم بر آن هرگز قادر به شرکت در یک ائتلاف دموکراتیک نیست. البته باید بگویم که من و رفقای من همانند برخی دیگر از اعضای تشکیل دهنده شورا به این واقعیت آگاه بودیم که سازمان مجاهدین عاری از گرایشهای استبدادگرایانه نبود. ولی امید ما این بود که در این ائتلاف و همکاری مداوم در شورا موفق شویم تغییراتی در این گرایشها به وجود آوریم و مجاهدین را به سوی پذیرش هر چه بیشتر اصول دموکراسی سوق دهیم. با کمال تأسف باید بگویم که بعد از مدت کوتاهی متوجه شدیم که این کوشش ما بی نتیجه و کاملاً عبث بود و سازمان مجاهدین نه تنها تغییری نکرد، بلکه به دلایلی که توضیح آنها از حوصله این بحث کوتاه خارج است، بیش از گذشته گرایشهای سرکوب گرایانه و انحصارطلبانه را در خود تقویت می کرد و عملاً

بدون در نظر گرفتن اصول ائتلاف و رعایت حقوق دموکراتیک شرکت کنندگان در شورا، راه خود را می رفت، بطوریکه برای ما پس از چند ماه دیگر کاملاً روشن شد که سازمان مجاهدین هرگز قصد ائتلاف نداشته است و فقط بخاطر کسب اعتبار بیشتر به یک ائتلاف صوری با افراد و سازمانهای خوشنام تن داده است. کاسه صبر ما زمانی لبریز شد که متوجه شدیم مجاهدین بدون اطلاع شورا ماههاست که با حکومت خونخواری چون حکومت صدام حسین مشغول مذاکرات جهت انتقال مرکز شورا به عراق هستند. ما چگونه می توانستیم بپذیریم که یکی از اصول خدشه ناپذیر ائتلاف - یعنی ایمان به استقلال و نفی هر نوع وابستگی - پایمال شود؟ ما در مقابل خمینی قد علم نکرده بودیم تا به خدمت صدام درآییم. این سازش، آنهم با رژیم که با ایران در حال جنگ بود، رژیمی که خود دست کمی از آخوندیسم حاکم در ایران نداشت و از دشمنان به نام و سرسخت آزادی و دموکراسی به شمار می رفت، چگونه می توانست مورد تایید ما قرار گیرد. این دیگر تاکتیک مبارزه نبود، یک ننگ بود که به نظر من تا ابد بر پیشانی مجاهدین باقی خواهد ماند. سازش مجاهدین با حکومت صدام در عین حال حاکی از این تفکر حاکم بر این سازمان بود که هدف هر وسیله ای را توجیه می کند. مجاهدین شیفته ی قدرت بودند و برای دستیابی به آن به هر ننگی تن می دادند و می دهند. این رویه و شیوه تفکر و عمل با دموکراسی و آزادی که هدف اصلی شورا را تشکیل می داد در تضاد اشتهی ناپذیر قرار داشت. بنابراین طبیعی بود که ما از شورا خارج شدیم و حرکت مستقل خودمان را دنبال کردیم.

بعداً لابد مارک و اتهام هم شنیدید؟

بله این سبک شناخته شده ی سازمان مجاهدین است که به محض کوچکترین انتقادی که به آنها یا به شورا می شود، انتقادکنندگان را مورد شدیدترین حملات قرار می دهند، آنها را ضد انقلاب و جاسوس رژیم می خوانند و هزار و صد تهمت دیگر به آنها می زنند، که البته این تهمت ها کم و بیش نثار ما نیز شد. من به خاطر دارم که در همان اوایل تشکیل شورا بود، آقای حاج سید جوادی در مقاله ای، انتقاد دوستانه به شورا کرده بودند.

سازمان مجاهدین یک کامپاین شدیدی علیه ایشان به راه انداخت و ایشان را متهم به همکاری با رژیم کرد. در یکی از جلسات شورا من به رجوی گفتم که خوب اگر آدمی مثل سید جوادی ضد انقلاب است، شما فکر می کنید که چند درصد از مردم جامعه ی ما جزو نیروهای انقلابی به شمار می روند؟! ایشان جواب دادند که آن را در هر مقطع زمانی ما تعیین خواهیم کرد، و فکر می کنم که شما هم زمانی آن طرف گود قرار خواهید گرفت (یعنی شخص من).

یعنی رجوی با سرکوب آقای حاج سید جوادی می خواست تا دیگران هوای خودشان را داشته باشند؟

بله، به باور ایشان این تهدیدها می توانست جلوی انتقادهای را بگیرد.

آقای نیرومند می فرمایید که یکی از دلایل تلاشی شورا همین مواردی بود که شما یادآوری کرده اید، یعنی رهبری شورا هژمونی طلب بود و شما با کوشش تان نتوانسته بودید تاثیر بگذارید بر روشهای دیکتاتورمابانه مسئول شورا و سازمان مجاهدین، اعتقاد شما بر همین است؟

بله.

آقای نیرومند می توانید حدس بزنید که فروپاشی اصلی شورا در چه مقطع و تاریخی صورت گرفت؟

در واقع بحث ما از همان اوایل تشکیل شورا آغاز شد. درک ما از شورا همانطور که قبلاً اشاره کردم جبهه ای بود متشکل از نیروها و نظریات گوناگون که همگی برای دستیابی به جامعه ای آزاد، مستقل و دموکراتیک مبارزه می کردند، مستقل و دموکراتیک

مبارزه می کردند، مجاهدین این برداشت را نداشتند. استنباط آنها از شورا جریانی بود که محور اصلی آنرا سازمان مجاهدین خلق تشکیل می دادند، محوری که سازمانها و شخصیت‌های دیگر به دور آن گرد آمده بودند. ما هفته ها بلکه ماهها در این زمینه بحث می کردیم تا اینکه سرانجام به صورت صوری روی یک سری اصول و مواد توافق کردیم، ولی در عمل مشاهده کردیم که مجاهدین هرگز به این اصول پایبند نبودند و به طور پنهان و آشکار هر چه خود می خواستند انجام می دادند. این اختلاف نظر هر روز آشکارتر می شد تا اینکه جریان عراق پیش آمد. قبلاً توضیح دادم که این مسئله یعنی مذاکرات پنهانی مجاهدین با حکومت صدام حسین، آنهم نه به نام سازمان خودشان، بلکه به نام شورا برای ما بهیچوجه قابل تحمل نبود و ما تقریباً هم زمان با آقای بنی صدر و حزب دموکرات کردستان، شورا را ترک کردیم.

آیا شما هم فکر می کنید که مثلاً کمک‌های تعدادی از شخصیت‌های درون شورا بود که به روش های ضد دموکراتیک رجوی کمک کرد؟

بله اینهم بدون تردید در گرایشهای ضد دموکراتیک مجاهدین تاثیر داشت. سازمان مجاهدین می کوشید افراد را به خود وابسته کند، چه از نظر سیاسی و چه از نظر مالی. و این وابستگی باعث شد که عده ای به جای اینکه در خدمت آرمانهای مشترکمان باشند، مستقیماً در خدمت مجاهدین در آمدند. من میل ندارم اینجا اسم ببرم، افرادی بودند که سالیان سال در مبارزه برای دموکراسی در ایران بهر حال کوشش کرده بودند و برای من بسیار تعجب برانگیز بود که این افراد تا این حد حاضرند از آرمانهای گذشته خود چشم ببوشند و به دنباله روی از مجاهدین بپردازند. اینها سرنوشت رقت باری داشتند و هر بار به آنها می اندیشم احساسی از ترحم همراه با تاسف از زبونی به من دست می دهد.

نظر شما درباره حرکت‌های خشونت بار مسلحانه سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت چیست؟

به نظر من اصولاً طرح این مسئله که مبارزه مسلحانه مقبول است یا نه، بحثی کاملاً بی مورد و انحرافی است. مبارزه مسلحانه، حتی زمانی هم که ضرورت پیدا کند، وسیله است و نه هدف، تاکتیک مبارزه است و نه استراتژی. نظر من به طور کلی بر این است که استفاده از این تاکتیک فقط زمانی مجاز است که هیچ راه دیگری برای رسیدن به هدف وجود نداشته باشد و آن هم در مرحله‌ی خاصی از تکامل جنبش مقاومت و نه در هر مرحله، خوشبختانه امروز در جامعه ما مردم بیدار شده اند و در تمام سطوح علیه رژیم جمهوری اسلامی مبارزه می کنند، جوانان، زنان، دانشجویان، دانش آموزان، حتی در محافل اسلامی درگیریهایی عقیدتی و سیاسی روز به روز شدت می یابد. اگر این روند به همین سرعت ادامه پیدا کند بهترین و مناسب ترین زمینه برای دموکراسی و آزادی به وجود می آید. هم اکنون ما شاهد بوجود آمدن نهادهایی مردمی در ایران هستیم و دقیقاً همین نهادها هستند که رفته رفته رشد می کنند و هسته های اصلی دموکراسی را به وجود می آورند. در این شرایط، مبارزه مسلحانه نه تنها کمکی به تکامل این روند نمی کند، بلکه برعکس آن را مختل خواهد کرد. بنابراین در حال حاضر به نظر من دست زدن به عملیات مسلحانه اقدامی ضد انقلابی است.

و اما این بحث عام اصلاً به آنچه مجاهدین مطرح می کنند ربطی ندارد. آنها در کشوری مستقر شده اند که 8 سال با ایران در جنگ بوده است. آنها وسیله ای هستند در دست صدام حسین که برحسب شرایط از این وسیله استفاده می کند و زمانی که دیگر نتوانست از آن استفاده کند، آنرا دور می اندازد. چند سال پیش صدام تشخیص داد که بد نیست از مجاهدین به عنوان مترسک علیه جمهوری اسلامی استفاده کند. لذا توپ و تانک در اختیار آنها گذاشت. آنها هم رفتند، چند کیلومتری داخل مرز ایران شدند، عده ای را کشتند و خود نیز تعدادی کشته دادند و دوباره فرار کردند آمدند و مجدداً به دامان صدام پناه بردند. این کار چه ربطی دارد به مبارزه ی مسلحانه، این را می گویند مزدوری برای یک کشور بیگانه. نه از این طریق و نه از طریق عملیات تروریستی نمی شود به آزادی و دموکراسی رسید. به نظر من این عملیات - که معلوم نیست کدامیک از آنها از

جانب مجاهدین و کدامیک از جانب خود رژیم طرحریزی شده است - در واقع به نفع ارتجاع حاکم است و به ضرر جنبش دموکراتیک و استقلال طلبانه مردم.

به باور من همه ی این اعمال به خاطر این است که جریانات دو سه سال اخیر و تلاش مردم را برای باز کردن فضای سیاسی و همچنین بهبود روابط میان ایران و عراق، و ایران و آمریکا، مجموعه محاسبات مجاهدین را برهم زده است. آنها رفته رفته متوجه می شوند که دیگر چه در عرصه ی سیاست داخلی و چه در صحنه ی سیاست خارجی کسی نقشی به آنها واگذار نمی کند. آنها نه در کنار مردم اند و نه دیگر جزو خدمه ی صدام حسین و یا به عنوان مهره ای در قایم موشک بازی بین CIA و رژیم جمهوری اسلامی به حساب می آیند. و از آنجا که شیفته ی قدرت اند، به جای اینکه برنامه ها و عملکرد خود را با واقعیات تطبیق دهند و از کجراهی که رفته اند بازگردند، سعی می کنند از طریق آکسیونهای جنجالی و عملیات تروریستی لااقل بقای سازمان و اعضای باقی مانده ی خود را حفظ کنند. غافل از این که با این شیوه کار عملاً در کنار عقب مانده ترین جناح ارتجاع حاکم قرار گرفته اند.

چه کسی می توانست تصور کند که مجاهدین، که در اوایل انقلاب در میان مردم از اعتبار والائی برخوردار بودند، روزی به این سرنوشت رقت بار دچار شوند. افسوس بر آن همه خونهای بی گناهی که بیهوده ریخته شد، افسوس برای همه جوانی هائی که به عبث در این راه تلف شد.

"پایان"

